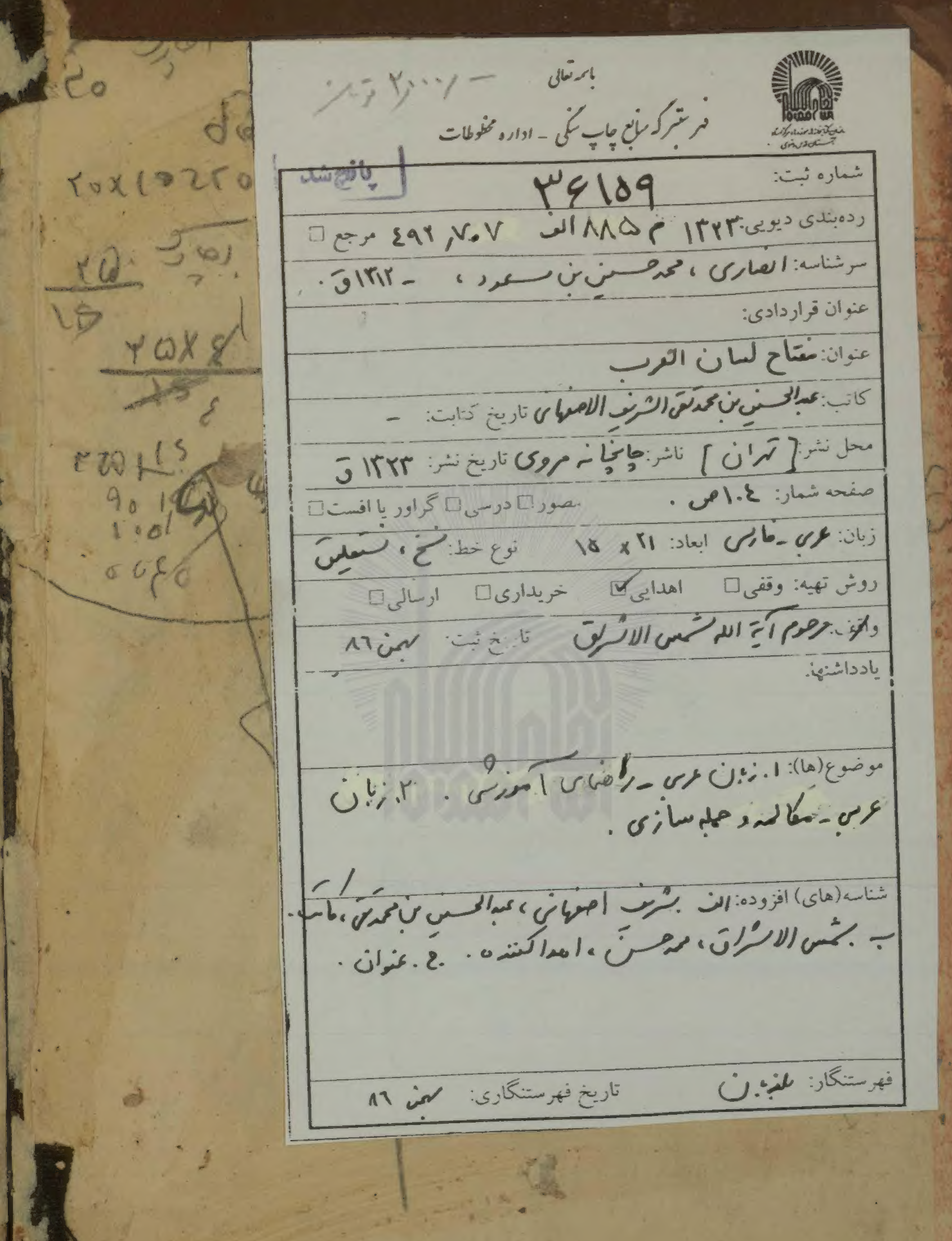
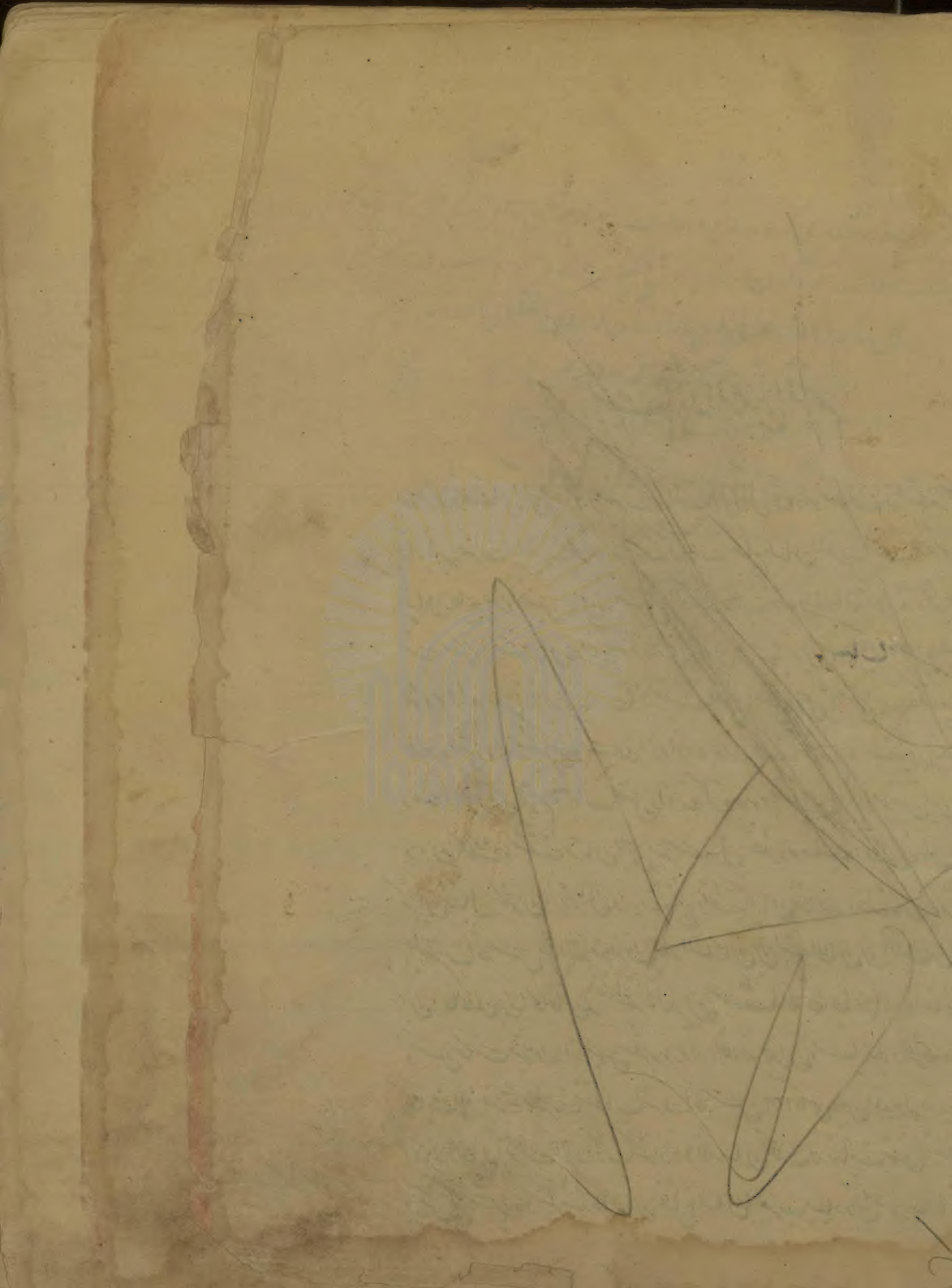




بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی و آل اطهار او صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
بر ارباب خبرت و بصیرت پوشیده نیست که کتاب مفتاح لسان العرب تألیف مرحوم مغفور خلد
آشیان حاج میرزا حسین خان مصباح السلطنه طاب ثراه والد ماجد نگارنده محمد علی انصاری
ملقب بنصرة السلطان برای آموزگاری زبان عرب بهترین اسباب و مطبوع طبع اصحاب
علوم و عموم اولی الالباب است و در حقیقت لفظی با معنی و اسمی با مسمی است و کتاب اول در
معموره بمبئی در سنه یکهزار و سیصد و دوازده بعد از فوت آن مرحوم بدست این بنده بطبع رسید
و متداول بین عموم ارباب فضل و ادب گردیده و متعلمان را در آموختن این زبان شریف
بدون کلفت و مشقت بزمان قلیل بسر منزل مقصود رسانیده در این زمان شرافت توامان
که بیمن اقبال مصون از زوال وارث تاج و تخت کیان خلاصه دور زمان پدر تاجدار ایرانیان
اعلیحضرت اقدس ظل الله معارف پناه السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان
ابن الخاقان بن الخاقان (**مظفر الدین شاه قاجار**) ارواحنا فداه بواسطه
تأسیس مکاتب ملیه و مدارس مظفریه در دار الخلافه طهران و سایر بلاد محروسه ایران و حسن
کفایت و درایت حضرت مستطاب اشرف اقدس والا آقای عین الدوله صدر اعظم دام الله
اقباله العالی ابواب علم و ادب گشوده و نورسان مملکت در نهایت شوق و شعف بتحصیل دانش
و بینش کوشیده و میکوشند طالبان مفتاح لسان العرب بسیار و آن نسخه قریب الانحصار گشت بنده

نده نظر بخدمتگذاری که همواره بدایره معارف داشته چنان صواب دیدم که مجلد دوم این
ن کتاب مستطاب را که تاکنون در زاویه خمول و گمنامی بوده و مهجور و مستور مانده ضمیمه جلد
اول نمایم و با اندک تصرفی در عبارات آن که بذوق متعلمان امروزه
انسب بوده باشد در یک مجلد مجدداً بحلیه طبع بیارایم
واسباب سهولت کار متعلمان را فراهم آورم
امید است که خدمت ناقابل این بنده
بدایره معارف مقبول ارباب
بصیرت و دانش گردد
و بدعای خیر یاد
و شادم فرمایند



دیباچه

بسمه تعالی شانه العزیز و به نستعین

الحمد لمن له الحمد کما هو اهله و مستحقه والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین اما بعد
از آنجائیکه منظور نظر مرحمت اثر و مکنون خاطر معدلت پرور اعلیحضرت قدر قدرت کیوان مرتبت
اقدس مقدس شاهنشاه جمجاه دل آگاه اسلامیان پناه غیاث الاسلام و المسلمین فرمانفرمای
ما و طین اشرف السلاطین و اعظم الخواقین ظل الله فی الارضین صاحبقران بیقرین جمشید
خورشید ضمیر مالک رقاب صغیر و کبیر بخشنده افسر و تاج و ستاننده باج و خراج شهریار جهانبان
افتخار (ناصر الدین شاه قاجار) ارواحنا فداه همواره افتتاح ابواب ترقیات لا تعد
ایجاد صنایع بدایع فایقه برای منافع تامه رعیت که ودایع حضرت احدیتند بوده و میباشد
لهذا بر ذمه هر یک از چاکران و جان نثاران آن درگاه فلک اشتباه و خادمان آن آستان
ابد بنیان بحکم الناس علی دین ملوکهم فرض و لازم است که ذره از مدلول خدمتگذاری
ملت که بهترین وسیله ایفای مراسم جان نثاریست نسبت بدولت فروگذار ننمایند و این
اراده اصابت عاده را تحت و خوب دانسته تخطی و تجاوز از آن را غیر مصوب دانند بر ضمیر
منیر سعادت تخمیر ارباب فضل و دانش و اصحاب علم و بینش صورت این مدعی واضح و روشن
و لایح و مبرهن است که اقدامات و اهتمامات در خدمات آحاد افراد عباد موجب خوشنودی
الهی و قرب بحضرت رسالت پناهی و جلب خاطر عاطر مهر مظاهر حضرت تاجداریست لذا این
خاکسار بیمقدار محمد حسین بن مسعود انصاری که از راه فضل و عنایت حضرت شهریاری بلقب

نیل مصباح السلطنه مفتخر و مباهی آمده بعون حضرت باری و توجهات کامله حضرت کیتی مداری
در هر بلد و دیاری که بوده همیشه این اندیشه را داشته و درین خیال سعادت مآل بوده که قدم
درین دایره وسیع الفضا گذارد و خدمتی بملت بیضا نماید بقدر وسع طاقت در تسوید و انتشار
بعضی کتب مفیده و رسائل نافعه پسندیده قیام و اقدام نمود لکن چندی بمقتضای عدم سعادت
بخت سخت ازین فیوضات عظمی و مواهب کبری محروم مانده هاتف غیبی و سروش لاریبی
این نکته بگوش هوشم خواند (گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را) و چندی حالت فترت و
بطالت و رخوت و عطالت استدامت داشت الحمد لله و المنه درین زمان سعادت نشان که از
پرتو وجود مسعود مبارک بندگان ذی شأن اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت شهریاری ارواحنا
فداه دایره علوم معارف در کل ممالک محروسه ایران صانها الله عن الحدثان زائداً ما کان
در ترقی بوده و تمامی همت والا نهمت مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف ارفع اقدس
والا شاهنشاه زاده آزاده حضرت ولیعهد روحی فداه مصروف در ترویج معارف و فنون
که اولین وسیله خلاصی و رستکاری دولت و ملت است از تیه جهالت بوده بتأسیس
چندین باب مکاتب ابتدائیه و عالیه بجهت تعلیم و تدریس ابنا وطن (۱) بازار معارف و علوم را
رونقی تازه و رونقی بی اندازه داده اند لهذا اسباب ترغیب و تشویق این خانه زاد دولت
ابد مدت شده توفیقم یار و رفیق و سعادتم مددکار و شفیق گردیده اقبال اقبال کرد و سعادت
شامل احوال این متفرق الخیال گردید که همت قاصرانه خود را بمقاصد حسنه مصروف و بنیات
مستحسنه معطوف دارد مختصر رساله و مقاله عربی العباره جهت ابنا ملت که خانه زادان دولت
ابد مدت قاهره باهره اند ایجاد و بطرزی تازه مطرز دارد که تحصیل علوم عربیه جهت اطفال
بدون اشکال میسر شود بدیهی است که این قاعده حالیه با این همه حشو و زوائد متعالیه که معلمین
و مدرسین برای مبتدی و نوآموز بر رمز موز بیان مینمایند اطفال و مبتدیان بطئ الذهن را

(۱) مقصود بزرگی که اقامتگاه وجود شریف خود ... است

آن قوه مستنبطه و مشاعر مدرکه نیست که توانند مطالب را ضبط و ملکه نمایند اعلال صیغ و افعال از بس موجب
غلق و اختلال حال اطفال بل شیوخ کهن سال با ملال میشود چنانکه خود برای العین مشاهده
نمودیم که پس از صرف ایام کثیره و تلف اعوام وفیره که گاه و بیگاه در مدارس بوساوس بل تکمیل
و تحصیل افتادیم پس از آنکه خود را فارغ التحصیل دانستیم دانستیم که هیچ ندانستیم و از عهده تقریر
شعری یا تحریر چند سطری بنوعیکه باید و طرزیکه شاید بر نیامدیم تا چه رسد بعلم شریف عربیت
که اس اساس اسلامیت و شرف انسانیت است لهذا لازم دانست برای مبتدی و نوآموز
رساله بطور بدیع و طرز جدید ایجاد و اختراع نماید که سابقین آنقسم تألیف و تصنیف ننموده باشند
و باندک اشاره اطفال خورد سال از عهده تحصیل و محاوره زبان عرب برآیند و این را کتاب اول
قرار داده که متعلمین بدون دانستن فعل و فاعل و مفعول مقتدر بر تکلم بزبان عربی بشوند و
کتاب ثانی آنرا بطرز خوشی که حاوی کتاب اول با قواعد لازمه نحو و آنچه بجهت دانستن نحو و صرف
لازم است تسوید نمود که انشاء الله چنانچه کتاب اول مطبوع طبایع سلیمه و موافق میل صاحبان
سلیقه مستقیمه گردید کتاب ثانی را نیز بحلیه طبع در آورند که تحصیلی را که با کمال اشکال در مدت طویل
نمیتوانستند نمود در نهایت تسهیل در مدت قلیل تکمیل نموده گذشته از دانستن قواعد نحو بر تکلم
زبان عربی که فی الواقع برای مسلمین ام الالسنه و از الزم لوازم و در اغلب بلاد معمول به است
قادر شوند بمفاد (لیس للانسان الا ما سعی) لازمه سعی را در این باب مقرون بصواب
میدانیم (تا در میانه خواسته کردگار چیست) و معلمین باید آنچه درس میدهند با قرائت
صحیح تعلیم نمایند زیرا که گذشته از اینکه قرائت صحیح در نماز واجب است اگر بدون قرائت تکلم نمایند
نه اعراب کلمات ایشان را میفهمند و نه ایشان مکالمه اعراب را ملتفت میشوند و باید دانست
که در اغلب جاها حتی در حجاز مغفرت طراز اعراب قاف را مثل کاف فارسی تلفظ مینمایند
و در مصر و اغلب جاها قاف را مثل همزه تلفظ میکنند که بعوض (قل)
میگویند (ال) و اینها بمعاشرت و ممارست مکشوف خواهد گردید
و منه التأیید انه خیر ناصر و معین

درس اوّل

عربی	فارسی	عربی	فارسی
اَبٌ	پدر	اُمٌّ	مادر
اَخٌ	برادر	اُختٌ	خواهر
اُستاد (مُعَلِّم)	خواجه اخوند	مُحِبٌّ (صَدیقٌ)	دوست
جارٌ	همسایه	قَلَمٌ	خامه
وَرَقٌ (قِرطاس)	کاغذ	قَلَمُ رِصاصٍ	مداد
حِبرٌ	مرکب	دوات	دوات
ی	من	كَ	تو
اُمّی	مادر من	اُختُكَ	خواهر تو
اَبی	پدر من	اُستادُكَ	آخوند تو
اَخی	برادر من	مُحِبُّكَ	دوست تو
هُ	او	نا	ما
اُمُّهُ	مادر او	اُمُّنا	مادر ما
صَدیقُهُ	دوست او	اُختُنا	خواهر ما
قَلَمُهُ	قلم او	جارُنا	همسایه ما
كُم	شما	هُم	ایشان
وَرَقُكُم	کاغذ شما	اُختُهُم	خواهر ایشان
حِبرُكُم	مرکب شما	اُمُّهُم	مادر ایشان
دَواتُكُم	دوات شما	صَدیقُهُم	دوست ایشان
كَلِمَة (لَفظ)	کلمه لفظ	مِبراةٌ	(چاقو) قلمتراش

عربی	فارسی	عربی	فارسی
سِکّین	کارد	عَمّ	عمو
عَمّة	عمّه	خال	دائی
خالة	خاله	بُستان (جنّة، حدیقة)	باغ
جُنَینة	باغچه	بَیت (دار)	خانه
غُرفة (حُجرة) قُبّة	اطاق	جُبن	پنیر
رائب (رَوب)	ماست	زَهرة	گُل (زهره وجاهت)
وَرد	گُل سرخ	أینَ	کجا
هُنا	اینجا	فی	در
أینَ خالتی	خاله‌ام کجاست	أینَ أبی	کجاست پدر من
أینَ خالُكَ	دائیت کجاست	خالی هُنا	دائیم اینجاست
أینَ اُستادُنا	کجاست استادما	اُستادُنا فی البَیت	استادما درخانه است
أینَ عَمُّكَ	عموی تو کجاست	عمّی فی البَیت	عموی من درخانه است
أینَ السِّکّین	کارد کجاست	السِّکّین فی الحُجرة	کارد در اطاق است
أینَ مُعَلِّمُكَ	معلمت کجاست	مُعَلِّمی فی البُستان	معلم من در باغ است
أینَ دَواتُكَ	دواتت کجاست	دَواتی فی الغُرفة	دوات من در اطاق است
عِندَ	(پیش) نزد	عِندی	پیش من
عِندَكَ	پیش تو	عِندَنا	پیش ما
عِندَکُم	پیش شما	عِندَهُم	پیش ایشان
عِندَهُ	پیش او		
أینَ سِکّینُکُم	کارد شما کجاست	سِکّینی عِندَ أخی	کارد من پیش برادرمن است
أینَ دَواتُکُم	دوات شما کجاست	دَواتی عِندَ اُستادی	دوات من پیش استادمن است

عربی	فارسی	عربی	فارسی
أينَ أمُّكَ	مادرت کجاست	أُمّي عِندَ أبي	مادرم پیش پدرم است
أينَ جارُنا	همسایه ما کجاست	جارُنا في الجُنينة	همسایه شما در باغچه است
مِنديل	دستمال	حِذاء	کفش
جُوراب	جوراب	(قُفّازين) كُفوف	دستکش ها (انگشتکش)
مُشط	شانه	ساعة	ساعت
(مِقَصّ) مِقراض	قیچی	فاكِهَة	میوه
فَواكِه	میوه ها	(اِبن) وَلَد	پسر
خادِم	نوکر	خُدّام	نوکرها
شاي	چای	قَهوَة	قهوه
سُكَّر قَند	شکر و قند	مَلعَقَة	قاشق
مَلاعِق	قاشقها	مِرآة	آینه
موسى (مطوى) عوكيته	قلمتراش (تیغ)	كُرسي	سندلی (صندلی)
مَكان	جا	أمكِنَة	جاها
أصدِقاء	دوستان	جيران	همسایگان
عَدُوّ	دشمن	أعداء	دشمنان
صَوت	صدا (آواز)	أصوات	آوازها
فُوطَة	حولی حوله	أحسَن	بهتر
إبريق	آفتابه	أباريق	آفتابها
قَميص	پیراهن	أقمِصَة (قمصان)	پیراهن ها
كِتاب	کتاب	كُتُب	کتابها
مِن	از	هَل (أ)	آیا

نَعَمْ (اِیْ)، وا	بلی آری
لَیسَ	نیست
اَبی احسَنُ مِن اَبیكَ	پدر من بهتر از پدر تو است
اُمّی احسَنُ مِن خالَتِكَ	مادر من بهتر از خاله تست
موسی احسَنُ مِن موسِكَ	تیغ من بهتر از تیغ تست
جیرانُنا احسَنُ مِن جیرانِكُم	همسایگان ما بهتر از همسایگان شما هستند
قَلَمُهُ احسَنُ مِن قَلَمی	قلم او بهتر از قلم من است
خُدّامُكُم احسَنُ مِن خُدّامِنا	نوکرهای شما بهتر از نوکرهای ما هستند
هَل عِندَكَ مِندیل	آیا دستمال نزد تو هست
هَل عِندَ اَخیكَ جوراب	آیا برادرت جوراب دارد
هَل عِندی ساعَةٌ	آیا من ساعت دارم
هَل عِندَ عَمَّتِكَ مِقَصّ	آیا عمه ات قیچی دارد
اَ (هَل) عِندَ خادِمِكُم شای	آیا نوکر شما چای دارد
اَلَیسَ عِندَ خادِمِكَ شای	آیا پیش نوکر تو چای نیست
لَیسَ عِندَ خادِمی شای	پیش نوکر من چای نیست
هَل عِندَ جارِكَ کُرسی	آیا همسایه تو صندلی دارد
لَیسَ عِندَهُ کُرسی	کرسی پیش او نیست
هَل اِبنُكَ احسَنُ مِن اَخی	آیا پسر تو بهتر از برادر من است
لَیسَ اِبنی احسَنُ مِن اَخیكَ	پسر من بهتر از برادر تو نیست
اَ (هَل) اُستادُكَ عَدُوُّكَ	آیا استاد تو دشمن تست
لَیسَ اُستادی عَدُوّی	استاد من دشمن من نیست
هَل عِندَ خادِمِنا قَهوَه	آیا نوکر ما قهوه دارد

لَیْسَ عِنْدَه قَهوَه	او قهوه ندارد
اَلَیْسَ عِنْدَ اَخی مُوس	آیا برادرم چاقو ندارد
اَلَیْسَ لی خواجه	آیا من آخوند ندارم
هَلْ بُسْتانُکُمْ اَحْسَنُ مِنْ بُسْتانِنا	آیا باغ شما بهتر از باغ ما است
نَعَمْ بُسْتانُکُمْ اَحْسَنُ مِنْ بُسْتانِنا	بلی باغ شما بهتر از باغ ما است
اَلَیْسَ بُسْتانُنا اَحْسَنُ مِنْهُ	آیا باغ ما بهتر از آن نیست
لا لَیْسَ بُسْتانُکُمْ اَحْسَنُ مِنْهُ	خیر باغ شما بهتر از آن نیست
اَیْنَ بُسْتانُکُمْ	باغ شما کجا است
بُسْتانُنا عِنْدَ بَیْتِ اَخیکُمْ	باغ ما پهلوی (پیش) خانه برادر شما است
اَلَیْسَ بَیْتُ اَخیکُمْ عِنْدَ بَیْتِ اُخْتی	آیا خانه برادر شما پیش خانه خواهر من نیست
نَعَمْ بَیْتُ اَخینا عِنْدَ بَیْتِ اُخْتِکُمْ	بلی خانه برادر ما نزد خانه خواهر شما است
هَلْ اُسْتادُکُمْ اَحْسَنُ مِنْ اُسْتادِنا	آیا استاد شما بهتر از استاد ما است
نَعَمْ اُسْتادُنا اَحْسَنُ مِنْ اُسْتادِکُمْ	بلی استاد ما بهتر از استاد شما ست
قُفّازَیْنی اَحْسَنُ مِنْ قُفّازَیْنِکَ	دستکشهای من بهتر از دستکشهای تو است
لَیْسَ قُفّازَیْنُکَ اَحْسَنُ مِنْ قُفّازَیْنی	دستکشهای تو بهتر از دستکشهای من نیست
هَلْ کَفّی اَحْسَنُ مِنْ کُفُوفِکَ	آیا دستکش تو بهتر از دستکش من است
نَعَمْ کُفُوفی اَحْسَنُ مِنْ کُفُوفِکَ	بلی دستکش من بهتر از دستکش تو است
اَلَیْسَ بَیْتُنا اَحْسَنُ مِنْ بَیْتِکُمْ	آیا خانه ما بهتر از خانه شما نیست
لا لَیْسَ بَیْتُنا اَحْسَنُ مِنْ بَیْتِکُمْ	خیر خانه شما بهتر از خانه ما نیست
حِذائی اَحْسَنُ مِنْ حِذاءِ ابْنِ اَخیکَ	کفش من بهتر از کفش پسر برادر تست
مِرْآةُ اُخْتی اَحْسَنُ مِنْ مِرْآتِکَ	آئینه خواهر من بهتر از آئینه تست

لَیسَ مِرآةُ اُختِکَ اَحسَنُ مِن مِرآتی — آینه خواهر تو بهتر از آینه من نیست
اِبنِ اَخی اَکبَرُ مِن اِبنِ خالِکَ — پسر برادر من بزرگتر از پسر دائی تست

تنبیه

بجهت یاد گرفتن و ملکه کردن جمل اتیه را باید متعلمین از زبان فارسی بزبان عربی ترجمه نمایند و بعد متعلم رجوع بمفتاح که در کتاب جداگانه ایست کرده اگر غلطی داشته باشد تصحیح نماید

تعلیم اول

کجا است آفتابه دوست من — آفتابه دوست تو پیش من نیست — آیا پیش نوکر تست دستمال من — دستمال تو پیش نوکر من نیست آیا تیغ برادر تو پیش همسایه من است — تیغ برادر من پیش همسایه شما نیست آیا خانه ما بهتر از خانه شما نیست — خانه شما بهتر از خانه ما نیست آیا نوکرهای شما بهتر از نوکرهای پسر برادر من میباشند — نوکرهای ما بهتر از نوکرهای پسر برادر شما نیستند آیا استاد ما بهتر از استاد شما نیست — استاد شما بهتر از استاد ما نیست — آیا پیراهن تو بهتر از پیراهن من است — بلی پیراهن من بهتر از پیراهن تو است — آیا کفش من بهتر از کفش پسر دائی تو نیست — کفش تو بهتر از کفش پسر دائی من نیست کجا است باغ پسر عموی تو — باغ پسر عموی من پیش باغ همسایگان شما میباشد آیا باغ پسر دائی تو نزد خانه استاد ما است — باغ پسر دائی من پیش (پهلوی) خانه استاد شما است — آیا جوراب من بهتر از جوراب تو نیست — آیا جوراب تو بهتر از جوراب من است — بلی جوراب من و کفش من بهتر از جوراب تو و کفش تست

درس دوم

اَنَا	نَحنُ	اَنتَ	اَنتُم	هُوَ	هُم	مَن	مَعَ
من	ما	تو	شما	او	ایشان	کی	با

کَبیرٌ	اَکبَرُ	صَغیرٌ	اَصغَرُ	عالِمٌ	اَعلَمُ
بزرگ	بزرگتر	کوچک	کوچکتر	دانا	داناتر

نَعَم هُوَ اَکبَرُ مِنهُ — بلی او بزرگتر است از او
نَعَم ابنُ اَخِیكَ اَکبَرُ مِنهُ — بلی پسر برادر تو بزرگتر از اوست
لٰکِن هُوَ اَکبَرُ مِن ابنِ خالِكَ — او بزرگتر از پسر دائی تو نیست
اِبنُ اَخی اَصغَرُ مِن ابنِ عَمِّكَ — پسر برادر من کوچکتر از پسر عموی تو است
نَعَم هُوَ اَصغَرُ مِن ابنِ عَمّی — بلی او کوچکتر از پسر عموی من است
مَن هُوَ — کیست
اَنَا خادِمُکُم — من نوکر شما هستم
مَن اَنتَ — تو کیستی
اَنَا ابنُ عَمِّكَ حَسَن — من پسر عموی تو حسن هستم
مَن مَعَكَ — کیست با تو
اِبنُ خالی مَعی — پسر دائی من با من است
مَن اَنتُم — کیستید شما
نَحنُ جیرانُکُم — ما همسایگان شما میباشیم
مَن مَعَکُم — کیست با شما
اَصدِقائُکُم مَعَنا — دوستان شما با ما هستند

کانَ	کُنتُ	کُنتَ	کُنّا	کانُوا	قالَ	قُلتُ	قُلتَ
بود	بودم	بودی	بودیم	بودند	گفت	گفتم	گفتی

قُلنا	قالوا	جاءَ	جِئتُ	جِئتَ	جِئنا	جاؤوا
گفتیم	گفتند	آمد	آمدم	آمدی	آمدیم	آمدند

مَن هُم — کیستند ایشان
هُم جیرانُ خالی — ایشان همسایگان دائی من هستند

هُم خَدَامُ ابنِ عَمّی	ایشان نوکرهای پسر عموی من هستند
مِن اَینَ جاءُوا	از کجا آمدند
جاءُوا مِن بَیتِهِم	از خانه‌شان آمدند
مَن کانَ مَعَهُم	که بود با ایشان
کانَ مَعَهُم اَصدِقاءُ اَبینا	دوستان پدر ما با ایشان بودند
اَینَ کُنتَ	کجا بودی
کُنتُ فی بُستانِ عَمِّکَ	در باغ عمویت بودم
مَن کانَ مَعَکَ فِی البُستانِ	کی بود همراه تو در باغ
کانَ مَعی فِی البُستانِ خالُکَ	دائیت همراه من در باغ بود
کانَ اَصدِقائی مَعی	دوستان من همراه من بودند

ما (ماذا)	ما	شَیءٌ	بَل	هذا	اَشیاءُ	اِلی لِمَ (لِمَ)
چه	چه چیز	نه	چیز	نه (خیر) بلکه	این	چیزها	تا به چرا چرا

ماقالَ خالُکَ	دائیت چه گفت	ماقالَ شیئاً	چیزی نگفت		
مِن اَینَ جاءَ خالی	دائی من از کجا آمد	جاءَ مِن بَیتِهِ	از خانه‌اش آمد		
مِن اَینَ جِئتَ	از کجا آمدی	جِئتُ مِن عِندِ اَبی	از پیش پدرم آمدم		

ماذا قالَ مِن ابنِ عَمِّهِ	چه چیز گفت از پسر عمویش
قالَ هُوَ صَدیقی	گفت او دوست من است
لاماهُوَصَدیقُهُ بَل عَدُوُّهُ	خیر او دوست او نیست بلکه دشمن او است

راحَ	رُحتَ	رُحتُ	رُحنا	راحُوا	لِ	لی
رفت	رفتم	رفتی	رفتیم ما	رفتند	برای (د ب)	برای من
لَکَ	لَهُ	لَنا	لَکُم	لَهُم	لِاَبی	لِاَخی
برای تو بتو	برای او - باو	برای ما - بما	برای شما بشما	برای ایشان	برای پدرم	برای برادرم

عربی	فارسی
مَن قالَ لَكَ هٰذا	کی بتو گفت این را
قالَ لی هٰذا ابنُ عَمِّكَ	این را پسر عموی تو گفت
انتَ ماذا قُلتَ لَهُ	تو چه گفتی با او
اَنا ما قُلتُ لَهُ شَيئًا	من با و چیزی نگفتم
اَينَ راحَ اَبي	پدرم کجا رفت
اَبي راحَ اِلَى البَيتِ	پدرم رفت بخانه
مَن كانَ مَعَهُ	کی همراه او بود
كانَ مَعَهُ خُدّامُهُ وَاصدِقاؤُهُ	بودند با او نوکرهایش و دوستانش
اَينَ راحُوا	کجا رفتند
راحُوا اِلَى البَيتِ	بخانه رفتند
لاما راحُوا اِلَى البَيتِ بَل راحُوا اِلَى الجُنَينَةِ	خیر بخانه نرفتند بلکه بباغچه رفتند
هَل كانَ مَعَهُم جيرانُنا	آیا همسایگان ما با ایشان بودند
لاما كانَ مَعَهُم جيرانُكُم بَل جيرانُنا	خیر نبودند با ایشان همسایگان شما بلکه همسایگان ما بودند
مَن جاءَ عِندَكَ	کی آمد پیش تو
جاءَ عِندي اَبي وخالي	آمد پیش من پدرم و دائیم
هَل جاءَ عِندَكَ ابنُ عَمِّكَ	آیا پسر عمویت آمد پیش تو
لاما جاءَ عِندي ابنُ عَمّي	خیر نیامد پیش من پسر عمویم
مَن جاءَ عِندَ اُستاذِكَ	کی آمد پیش استاد تو
جاءَ عِندَ اُستاذي اَبي	آمد پیش استاد من پدرم
ماذا قالَ اُستاذُكَ لَهُ	چه گفت استاد تو با او
ما قالَ اُستاذي لَهُ شَيئًا	استاد من با او چیزی نگفت

هَلْ اَنْتَ رُحْتَ عِنْدَ اَصْدِقَائِي — آیا تو رفتی پیش دوستان من

اَنَا مَا رُحْتُ عِنْدَ اَصْدِقَائِكُم — من نرفتم نزد دوستان شما

لِمَ مَا رُحْتَ عِنْدَهُمْ — چرا نرفتی نزد ایشان

(تعلیم دوم)

آیا کتاب داری — بلی کتاب بزرگ (دارم) پیش من است — آیا کتاب تو بزرگتر از کتاب من است — بلی کتاب من بزرگتر از کتاب تو است — آیا کتاب برادر من بزرگتر از کتاب پسر عموی تو نیست — خیر کتاب برادر تو کوچکتر از کتاب پسر عموی من است — آیا معلم شما داناتر از معلم ما است بلی (معلم) استاد ما داناتر از معلم شما است — کی تو گفت این را — گفت بمن پدر من استاد شما داناتر از استاد پسر عموی شما است — کجا بودی تو و پسر عمویت — من و پسر عمویم پیش همسایگان شما بودیم — کی بود پیش همسایگان شما — پسر دائی ما و پسر عموی ما پیش همسایگان ما بودند — آیا تو بزرگتر از پسر دائیت هستی — بلی من بزرگتر از پسر دائیم هستم — آیا نوکر من پرزورتر از نوکر تو نیست — خیر نوکر ما پرزورتر از نوکر شما نیست آیا دوستان ما بهتر از دوستان شما نیستند — خیر دوستان شما بهتر از دوستان ما نیستند — کجا بودی و از کجا آمدی — بودم پیش پدرم در باغ و آمدم از پیش او آیا همسایگان شما آمدند پیش پدر ما — بلی همسایگان ما آمدند پیش پدر من — چه چیز گفتند با او — من نبودم پیش ایشان من رفتم از پیش ایشان کجاست جای نوکر تو — جای نوکر من اینجا است — کجا است جاهای نوکران شما جاهای نوکران ما اینجا پهلوی (پیش) خانه همسایگان شما میباشند

تعلیم سیم

کجا رفت پسر عموی کوچک تو رفت بباغ بزرگ پیش دوستانش — کی رفت با او

باغ — پسر دائی بزرگ را و رفت با او — آیا پسر دائی تو بزرگتر از تست خیر او کوچکتر از من و بزرگتر از برادر کوچک من است کی گفت بتو این را من گفت این را پسر عموی بزرگ تو آیا پسر عموی بزرگ تو داناتر از تست بلی او داناتر از من و داناتر از برادر بزرگ من است آفتابه بزرگ کجا است آفتابه بزرگ پیش نوکرهای شما بود آیا نوکرهای من گفتند بشما این را — بلی نوکرهای شما گفتند بمن این را آیا همسایکان شما آمدند از باغ — خیر نیامدند از باغ — آیا همسایکان شما میباشند پیش برادر شما بلی همسایکان ما پیش برادر ما هستند — چه گفتند همسایکان شما — من نبودم پیش ایشان — آیا دائی تو گفت بتو چیزی — چیزی بمن نگفت دائی من — آیا دائی تو بزرگتر از عموی تو نیست — خیر بلکه دائی من کوچکتر از عموی من است — آیا دائی تو دشمن تو بود — خیر دائی من دشمن من نبود بلکه او دوست من بود

(درس سوم)

يكونُ	تكونُ	اكونُ	نكونُ	يكونونَ	تكونونَ	يقولُ	تقولُ
ميباشد	ميباشى	ميباشم	ميباشيم	ميباشند	ميباشيد	ميگويد	ميگوئى تو
اقولُ	نقولُ	يقولونَ	تقولونَ	يجيئُ	تجيئُ	اجيئُ	نجيئُ
ميگويم من	ميگوئيم ما	ميگويند	ميگوئيد شما	ميايد	ميائى تو	ميايم	ميائيم ما
يجيئونَ	تجيئونَ	متى	اليومَ	غدَ	يا	سيّدِ	ايّ
ميايند	ميائيد شما	كى	امروز	فردا	اى	آقا	چه (كدام)

ماذا تقولُ يا اخى — چه ميگوئى اى برادر من

اقولُ اجيئُ عندكم — ميگويم ميايم پيش شما

متى تجيئُ عندى — كى ميائى پيش من

عربی	فارسی
اَجِیئُ عِنْدَكَ اَلْیَوْمَ	امروز میآیم نزد شما
هَلْ یَکونُ مَعَكَ اُسْتاذُكَ	آیا استاد تو همراه تو میباشد (خواهد بود)
لا یا سَیِّدی ما یَجِیئُ اُسْتادی مَعِی	خیر آقای من استاد من همراه من نمیاید
مَنْ یَجِیئُ مَعَكَ	کی با تو میآید
یَجِیئُ مَعِی جاری وَصَدیقی	همراه من همسایه من و دوست من میاید
لِشْ (لِمَ) ما یَجِیئُ اِبْنُ عَمِّكَ مَعَكَ	چرا پسر عموی تو با تو نمیآید
یا سَیِّدی هُوَ ما قالَ لی شَیْئًا	ای آقای من او بمن چیزی نگفت
یَقولونَ هُوَ فی بَیْتِکُمْ	میگویند او در خانه شما است
مَنْ یَقولُ لَکُمْ هٰذا	کی میگوید این را بشما
یَقولُ هٰذا اِبْنُ جارِکُمْ	این را پسر همسایه شما میگوید

اَرادَ	اَرَدْتُ	اَرَدْتَ	اَرَدْنا	اَرادوا
خواست	خواستم	خواستی	خواستیم	خواستند
قَرَءَ	قَرَأْتُ	قَرَئْتَ	قَرَئْنا	قَرَئوا
خواند	خواندم	خواندی	خواندیم	خواندند

عربی	فارسی
مَنْ کانَ عِنْدَكَ یا وَلَدی	کی بود نزد تو ای پسر من
کانَ عِنْدی اِبْنُ عَمِّکُمْ	پسر عموی شما نزد من بود
اَیُّ خَبَرٍ کانَ عِنْدَهُ	چه خبر داشت
ما اَرادَ اَنْ یَقولَ لی شَیْئًا	نخواست چیزی بمن بگوید
لِمَ ما اَرادَ اَنْ یَقولَ لَكَ	چرا نخواست بتو بگوید
قالَ لی ما اَرَدْتُ اَنْ اَقولَ لَكَ	بمن گفت نخواستم بتو بگویم
یا وَلَدُ ماذا اَرادَ مُحِبُّكَ مِنْكَ	ای پسر چه خواست دوست تو از تو

يا اُسْتادي هُوَ ما اَرادَ مِنّي شَيْئاً — ای استاد من او از من نخواست چیزی

يُرِيدُ	تُرِيدُ	اُرِيدُ	نُرِيدُ	يُرِيدُونَ	تُرِيدُونَ
میخواهد	میخواهی	میخواهم	میخواهیم	میخواهند	میخواهید
يَقْرَءُ	تَقْرَءُ	اَقْرَءُ	نَقْرَءُ	يَقْرَؤُنَ	تَقْرَؤُنَ
میخواند	میخوانی	میخوانم	میخوانیم	میخوانند	میخوانید

اِبْنِي لِمَ ما تَقْرَءُ دَرْسَكَ — پسر من چرا درست را نمیخوانی

اَقْرَءُ دَرْسِي يا اُسْتادي — درسم را میخوانم ای استاد من

لِش (لِمَ) هُوَ لا يَقْرَءُ دَرْسَهُ — چرا او درسش را نمیخواند

اَنا قُلْتُ لَهُ هُوَ ما يُرِيدُ يَقْرَءُ — من باو گفتم او نمیخواهد بخواند

لِش (لِمَ) لا يُرِيدُ يَقْرَءُ دَرْسَهُ — چرا نمیخواهد درسش را بخواند

اِبْنُ عَمِّكَ ماذا يُرِيدُ مِنْكَ — پسر عمویت چه میخواهد از تو

هُوَ يُرِيدُ مِنّي دَواتي — او از من دوات مرا میخواهد

هَلْ دَواتُهُ عِنْدَكَ — آیا دوات او نزد تو است

لا يا سَيِّدي دَواتُهُ كانَ فِي الحُجْرَه — خیر آقای من دوات او در اطاق بود

لِمَ لا تَقْرَءُ دَرْسَكَ — چرا درست را نمیخوانی

كِتابي ما عِنْدي — کتابم پیشم نیست

اَيْنَ كِتابُكَ — کجا است کتابت

كانَ كِتابي فِي الحُجْرَه فَوْقَ الكُرْسي — کتاب من در اطاق بالای صندلی بود

يَدْرِي	تَدْرِي	اَدْرِي	نَدْرِي	يَدْرُونَ	تَدْرُونَ
میداند	میدانی	میدانم	میدانیم	میدانند	میدانید
طِفْلٌ	اَطْفالٌ	وَلَدٌ	اَوْلادٌ	شُغْلٌ	اَشْغالٌ
بچه (کودک	بچها (کودکان	پسر	پسران	کار	کارها

عربی	فارسی
سوق — بازار	سِکّه (زُقاق) — کوچه
اَسواق — بازارها	سِکَک (اَزِقّه) — کوچها
یا اَولادی هَل اَنتم تَدرُونَ دَرسَکُم	ای پسران من آیا شما میدانید درستانرا
نَعَم یا سیّدَنا نَحنُ نَدری دَرسَنا	بلی ای آقای ما میدانیم درسمان را
مَن لایَدری دَرسَهُ مِنکُم	از شما کی درسش را نمیداند
حَسَن وَ مُحَمَّد واُختُهُ مایَدرُون دَرسَهُم	حسن و محمّد و خواهرش نمیدانند درسشان را
اَینَ تُریدُ تَرُوحُ	کجا میخواهی بروے
اُریدُ اَرُوحُ اِلَی السُّوق	میخواهم بروم بازار
هَل عِندَکَ شُغلٌ بِالسُّوق	آیا کاری دارے در بازار
نَعَم یا سَیّدی عِندی اَشغالٌ بِالسُّوق	بلی آقای من خیلی کار دارم در بازار
اَنَا اَجیئُ مَعَکَ	من میایم همراه تو
مَتیٰ اَنتَ تَجیئُ مَعی	کی تو میایی همراه من
اَلآن (اَلسّاعَة) اَلحین — حالا	غَیر — دیگر؛ اِلیٰ — به (تا)
اَحَد — کس؛ طَریق — راه	حَدید — آهن؛ تَعالَ — بیا
اَلسّاعَةَ اَجیئُ مَعَکَ	الآن میایم همراه تو
هَل یَکُونُ مَعَکَ غَیرُکَ	آیا غیر از تو با تو میباشد
لا مایَکُونُ مَعی غَیرُکَ اَحَدٌ	خیر غیر از تو با من کسی نیست
نَعَم یَجیئُ مَعی اِبنُکَ وَخادِمُکَ	بلی میاید همراه من پسر تو و نوکر تو

مِن اَیِّ طَریقٍ تَروح	از کدام راه میروی
اَرید اَن اَروح مِن طَریقِ سِکّةِ الحَدید	میخواهم از طریق راه آهن بروم
هَل قَرَأتَ کِتابَکَ	آیا کتابت را خواندی
نَعَم یاسَیِّدی قَرَأتُ کِتابی	بلی آقای من کتابم را خواندم
اَیَّ کِتابٍ قَرَأتَ	کدام کتابت را خواندی
قَرَأتُ کِتابَ دَرسی	کتاب درسم را خواندم
فی اَیِّ مَکانٍ کانَ کِتابُکَ	در کدام مکان بود کتاب تو
کانَ کِتابی فی الغُرفَةِ عِندَ کِتابِکُم	کتاب من در اطاق پهلوی کتاب شما بود

تعلیم چهارم

چه میگوید عموی تو ای پسر من — عموی من میگوید کی میباشد پیش شما — ای پسر من کسی پیش من نیست آیا برادر من و استاد من و پسر عموی من نیستند پیش شما خیر ایشان پیش من نیستند پیش من احدی نیست — کی در اطاق است میگوید عموی تو در اطاق است — تو کی میائی خانه ما — امروز من میایم پیش شما — آیا با تو دوست تو و پسر عموی تو و پسر دائی تو میآیند — ایشان با من نمیایند چرا با تو نمی آیند — ای آقای من ایشان چیزی بمن نگفتند — تو کی میائی پیش ما — امروز من میایم نزد شما — چه چیز میخواهی از من — من میخواهم از شما چیزی — چه خواست عموی تو از من — ای عموی من چه میخواهی از برادر من من نخواستم از او چیزی — چه میگوید پسر عموی تو — او چیزی نمیگوید درسش را میخواند — چه کتاب (کدام کتاب را) میخواند — کتاب حکایت را میخواند کجا بود کتاب او — کتابش در اطاق بود — آیا میدانید پیش کی بود چاقوی او — چاقوی او پیش عمویش بود — کی درست را میخوانی ای پسر — امروز درسم را

میخوانم ای آخوند — نوکران شما کجا رفتند — نوکران من رفتند بباغ بزرگ — چه کار داشتند در باغ — کاری نداشتند در باغ — چه چیز میگویند در حق برادر من — میگویند او درسش را بهتر از تو میخواند

تعلیم پنجم

ای آخوند چه چیز بخوانم — بخوانید درستان را ای پسران من — درسمان را خواندیم ای استاد ما — آیا شما میدانید درس خودتان را — بلی ای آقای ما درسمان را خواندیم و ما میدانیم — ای آقای ما آیا درسمان را پیش شما نخواندیم — بلی ای پسران من خواندید درستان را پیش من — کجا میخواهی بروی ای پسر — میخواهم بروم خانه پسر عموی تو — آیا تو پیش او کار داری — بلی ای آقای من کار دارم کی ببازار میروی — میخواهم امروز ببازار بروم — من میآیم با تو — الآن من میخواهم بروم الآن من میآیم — آیا همراه تو غیر از تو هست — خیر اَحَدی همراه مَن نیست غیر از تو — از کدام راه میروی — از راه آهن میرویم بیا برویم — الآن میآیم — در کدام اُطاق هستی — من در اطاق پیش برادر تو هستم — آیا شما کاری دارید — خیر ما کار نداریم — پسر عموی تو چه میخواهد از تو — از من قلم من و دوات مرا میخواهد — کجا میباشد قلم او و دوات او — دوات او و قلم او در اطاق پیش کتاب ما میباشد

درس چهارم

جاءَ	جاءَ بِ	یَجیءُ	یَجیءُ بِ
آمد	آورد	میآید	میآورد
اَجیءُ	اَجیءُ بِ	جِئتُ	جِئتُ بِ
میآیم	میآورم	آمدم	آوردم

جاءوا	جاءوابِ	جئنا	جئنا بِ	تجیءُ	تجیءُ بِ
آمدند	آوردند	آمدیم	آوردیم	میآئی	میآوری
نجیءُ	نجیءُ بِ	یجیئونَ	یجیئونَ بِ	جِئْ	جِئْ بِ
میایم	میاوریم	میآیند	میآورند	بیا	بیاور
قُلْ	اِصبِرْ	اِقرَءْ	رُحْ	ماء	أوْ
بگو	صبر کن	بخوان	برو	آب	یا

تعالَ یا وَلَدُ جِئْ بِالماء	بیا ای پسر آب بیاور
الساعة اجیءُ بِه لَکُمْ	حالا می آورم برای شما
جِئْ بِکتابِكَ	کتابت را بیاور
لِمْ (لِمَ) ما تجیءُ بِکتابِكَ	چرا کتابت را نمی آوری
ایّ کتابٍ تُریدُ اجیءُ بِه لَكَ	کدام کتابت را میخواهی بیاورم برایت
رُحْ جِئْ بِکتابِ درسِكَ	برو کتاب درست را بیاور
مَن یجیءُ بالسکّین لکُمْ	کی کارد را برای شما می آورد
خُدّامُنا یجیئونَ بالسکّینِ	نوکران ما کارد را میآورند
متی یجیئونَ لکُمْ بالسکّینِ	کی برای شما کارد را میآورند
الیومَ اَوِ الغدَ یجیئونَ بِه	امروز یا فردا اورا برای من میآورند
مَن جاءَ بهذا لكَ	کی این را برای تو آورد
عمّكَ جاءَ بهذا لی	عموی تو این را برای من آورد
رُحْ قُلْ لِلحسنِ یجیءُ بدرسِه	برو بحسن بگو درسش را بیاورد
یا سیّدی جِئتُ بدرسی	ای آقای من درسم را آوردم
اِقرءْ درسَكَ	بخوان درست را

أَكَلَ	أَكَلْتُ	أَكَلْتَ	أَكَلْنا	أَكَلُوا	شَرِبَ
خورد	خوردم	خوردی	خوردیم	خوردند	نوشید
شَرِبْتُ	شَرِبْتَ	شَرِبْنا	شَرِبُوا	كُلْ	اِشْرَبْ
آشامیدم	نوشیدی	نوشیدیم	آشامیدند	بخور	بنوش
يَأْكُلُ	تَأْكُلُ	آكُلُ	نَأْكُلُ	يَأْكُلُونَ	تَأْكُلُونَ
میخورد	میخوری	میخورم	میخوریم	میخورند	میخورید
يَشْرَبُ	تَشْرَبُ	أَشْرَبُ	نَشْرَبُ	يَشْرَبُونَ	تَشْرَبُونَ
منوشد	مینوشی	میاشامم	مینوشیم	مینوشند	میاشامید
خُبْز	زَبَد (دُهْن)	لَحْم	رائب (رَوْب)	حليب	لَبَن
نان	روغن	گوشت	ماست		شیر

يا وَلَدُ جِئْ بِالخُبْزِ	ای پسر نان بیاور
يا وَلَدُ لِمَ لا تَجِيءُ بِالخُبْزِ	ای پسر چرا نان نمی آوری
الحِينَ (الساعة) أَجِيءُ بِهِ لَكَ	حالا برایت می آورم
جِئْ بِالخُبْزِ مَعَ الرّائِب	نان با ماست بیاور
يا سَيِّدي تُرِيدُ تَأْكُلُ	ای آقای من میخواهی بخوری
نَعَمْ أُرِيدُ آكُلُ	بلی میخواهم بخورم
الساعة أَكَلْتَ الخُبْزَ مَعَ اللَّحْمِ	الآن نان با گوشت خوردی
جِئْ بِالماءِ أَوِ اللَّبَنِ أُرِيدُ أَشْرَبُ	آب بیاور یا شیر میخواهم بنوشم
لَيْسَ عِنْدي لَبَنٌ الساعة أَجِيءُ بِالماءِ	شیر نیست پس من الآن آب میاورم
مَنْ شَرِبَ اللَّبَنَ	کی شیر را نوشیده (خورده)
خُدّامُكُمْ شَرِبُوا اللَّبَنَ	نوکرهای شما شیر را خوردند (نوشیدند)

عربی	فارسی
لِمَ (لِیشْ) شَرِبوا	چرا (نوشیدند) خوردند
ماذا اَکَلوا خُدّامی	چه خوردند نوکرهای من
اَکَلوا الخُبزَ مَعَ اللَّحمِ وَالرّائِبِ	نان با گوشت و ماست خوردند
هَل اَکَلَ مَعَهُم غَیرُهُم	آیا غیر ایشان هم با ایشان خورد
نَعَم اَکَلَ مَعَهُم جیرانُنا	بلی همسایگان ما با ایشان خوردند
هَل اَنتَ اَکَلتَ مَعَهُم	آیا تو با ایشان خوردی
لا اَنَا ما اَکَلتُ مَعَهُم	خیر من نخوردم با ایشان
لِمَ اَنتَ ما اَکَلتَ مَعَهُم	چرا تو با ایشان نخوردی
لِاَنّی ما کُنتُ عِندَهُم	برای اینکه من نزد ایشان نبودم
رُوح اَنتَ اُکُلِ الخُبزَ وَاللَّحمَ	برو تو نان و گوشت بخور
ما تُرِیدُ تَشرَبُ	چه میخواهی بنوشی
اُرِیدُ اَن اَشرَبَ اللَّبَنَ وَالماء	میخواهم شیر و آب بنوشم

ضَرَبَ	ضَرَبْتُ	ضَرَبْتَ	ضَرَبْنا	ضَرَبوا	نَصَرَ	نَصَرْتُ	نَصَرْتَ
زد	زدم	زدی	زدیم	زدند	یاری کرد	یاری کردم	یاری کردی
نَصَرْنا	نَصَرُوا	یَضْرِبُ	تَضْرِبُ	اَضْرِبُ	نَضْرِبُ	یَضْرِبونَ	تَضْرِبونَ
کمک کردیم	کمک کردند	میزند	میزنی	میزنم	میزنیم	میزنند	میزنید
یَنْصُرُ	تَنْصُرُ	اَنْصُرُ	نَنْصُرُ	یَنْصُرونَ	تَنْصُرونَ		
کمک میکند	کمک میکنی	کمک میکنم	کمک میکنیم	کمک میکنند	کمک میکنید		

عربی	فارسی
مَن ضَرَبَکَ یا وَلَدُ	کی زد ترا ای پسر
ضَرَبَنی ابنُ عَمّی	پسر عمویم زد مرا
یا حَسَن لِمَ ضَرَبتَ ابنَ عَمِّکَ	ای حسن پسر عمویت را چرا زدی

لِأَنَّهُ لا يَقْرَءُ دَرْسَهُ	بجهة اينكه او درسش را نميخواند
يا وَلَدُ لِمَ لا تَقْرَءُ دَرْسَكَ	اى پسر چرا درست را نميخوانى
يا سَيِّدِى جيرانُكُمْ ضَرَبُونِى	اى آقاى من، همسايگان شما مرا زدند
لِيشْ (لِمَ) جيرانُنا ضَرَبُوكَ	چرا همسايگان ما ترا زدند
لِأَنِّى قُلْتُ لَهُمْ لِمَ أَكَلْتُمُ الْخُبْزَ	بجهت اينكه من گفتم با ايشان چرا نان را خورديد
هَلْ نَصَرَكَ أَحَدٌ	آيا كسى يارى كرد ترا
ما كانَ أَحَدٌ لِيَنْصُرَنِى	كسى نبود كه حمايت كند مرا
لِمَ خُدّامُنا ما نَصَرُوكَ	چرا نوكرهاى ما حمايت نكردند ترا
لِأَنَّهُمْ ما كانُوا عِنْدَنا لِيَنْصُرُونا	زيرا كه ايشان پيش ما نبودند كه ما را حمايت كنند
مَنْ يَضْرِبُ خادِمِى فَأَنَا أَضْرِبُهُ	كسيكه نوكر مرا بزند پس من او را ميزنم
مَنْ يَنْصُرُ ابْنِى فَأَنَا أَنْصُرُهُ	كسيكه يارى كند پسر مرا من او را يارى ميكنم

حَمَى	حَمَيْتُ	حَمَيْتَ	حَمَيْنا	حَمَوا	يَحْمِى	
كمك كرد	كمك كردم	كمك كردى	كمك كرديم	كمك كردند	كمك ميكند	
تَحْمِى	أَحْمِى	نَحْمِى	يَحْمُونَ	تَحْمُونَ	إِنْ	
كمك ميكنى	كمك ميكنم	كمك ميكنيم	كمك ميكنند	كمك ميكنيد	اگر	
إِذا	حَمّام	ضَيْف	حَتَّى	عَنْ	أَمْسِ	
زمانيكه	گرمابه	مهمان	تا	از	ديروز	
زَيْن	ما					
خوب	نه (نيست)					

إِنْ تَضْرِبْنِى أَضْرِبْكَ	اگر بزنى مرا ميزنم ترا
إِنْ تَحْمِ عَنِّى أَحْمِ عَنْكَ	اگر كمك كنى مرا كمك ميكنم ترا

عربی	فارسی
اِن تَجِیءُ اِلی بَیتِنا اَجِیءُ فی بَیتِکُم	اگر بیائی خانهٔ ما من میآیم خانهٔ شما
لِش (لِمَ) لاتَروحُ عِندَ ابنِ خالِکَ	چرا نمیروی نزد پسر داییت تا اینکه
حَتّی هُوَ یَجِیءُ عِندَکَ	او بیاید پیش تو
ماهو فی بَیتِه	او در خانه اش نیست
اَینَ کِتابی	کتاب من کجاست
کِتابُکَ ماهُوَ عِندی	کتاب تو پیش من نیست
اِن اَنتَ تَحمی عَنهُ هُوَ یَحمی عَنکَ	اگر تو او را کمک کنی او ترا کمک میکند
اِن اَنتُم تَحمُونَ عَنهُم هُم یَحمُونَ عَنکُم	اگر شما با ایشان کمک کنید ایشان شما را کمک میکنند

اِشتَری	اِشتَرَیتُ	اِشتَرَیتَ	اِشتَرَینا	اِشتَرَوا	یَشتَری
خرید	خریدم	خریدی	خریدیم	خریدند	میخرد
تَشتَری	اَشتَری	نَشتَری	یَشتَرُونَ	تَشتَرُونَ	غالی
میخری	میخرم	میخریم	میخرند	میخرید	گران

رَخیص	فُلوس	باکِر (بُکرَة)	طَیِّب
ارزان	پول	فردا صبح	خوب

مَتی تُریدُ تَروحُ اِلَی السُّوقِ	کی میخواهی بروی به بازار
اَلیَومَ اَوِ الغَدَ اُریدُ اَروحُ اِلَی السُّوقِ	امروز یا فردا میخواهم بروم بازار
ماذا تَشتَری لی بِالسُّوقِ	چه چیز میخری برای من در بازار
ماتُریدُ اَشتَری لَکَ	چه میخواهی بخرم برایت
اُریدُ مِنکَ القُفّازَینِ وَالحِذاءَ	از شما دستکش و کفش میخواهم
القُفّازانِ ماهُوَ بِالسُّوقِ	دستکش در بازار نیست

عربی	فارسی
اَشتَرِی لَکَ الحِذاءَ	از برای تو کفش میخرم
اَلا تَشتَرِی لِی القُفّازَین	آیا از برای من دستکش نمیخری
بَلی اَشتَرِی لَکَ الحِذاءَ وَالجُوراب	چرا از برای تو کفش و جوراب میخرم
لِمَ لا تَشتَرِی لِی (القُفّازَین) الکَفَّ	چرا از برای من دستکش نمیخری
لِاَنَّ القُفّازَین غالٍ	جهت اینکه دستکش گران است
لِاَنَّ الحِذاءَ وَالجُوراب اَلزَمُ مِنَ القُفّازَین	زیرا که کفش و جوراب لازم‌تر است از دستکش
عَمِّی اِشتَرَی لِابنِهِ القُفّازَین	عموی من برای پسرش دستکش خرید
ما تَرُوحُ تَشتَرِی لِی الکَفَّ	نمیروی برایم دستکش بخری
هُوَ ما یَرُوحُ یَشتَرِی لِی المَندِیل وَالحِذاءَ	او نمیرود از برای من دستمال و کفش بخرد
یَقُولُ اَنا رائِحٌ اِلَی السُّوقِ اَشتَرِی المَندِیلَ وَالحِذاءَ وَالکَفَّ	میگوید من بازار میروم دستمال و کفش و دستکش بخرم
خُدّامُنا یَشتَرُونَ المِلعَقَةَ وَالمِرآةَ	نوکرهای ما قاشق و آیینه میخرند
لِمَ ما یَشتَرُونَ الدُّهنَ وَاللَّحمَ	چرا روغن و گوشت نمیخرند
هَل یَلزَمُ لَکَ الدُّهنُ وَاللَّحمُ	آیا برای تو روغن و گوشت لازم است
نَعَم لَنا یَلزَمُ لِاَنَّ عِندَنا ضَیفٌ	بلی برای ما لازم است برای اینکه مهمان داریم
مَن ضَیفُکَ	کیست مهمان تو
ضَیفِی عَمُّکَ وَابنُهُ وَخالُکَ وَابنُ اَخِیهِ	مهمان من عموی تو و پسرش و دائی تو و پسر برادرش میباشند
مَتی یَجِیئُونَ عِندَکُم	کی میآیند نزد شما

اَلیومَ یجیئونَ عِندی اَوِالغدَ بُکرةً امروز میایند پیش من یا فردا

فَعَلَ	فَعَلْتُ	فَعَلْتَ	فَعَلْنا	فَعَلوا	صَنَعَ
کرد	کردم	کردی	کردیم	کردند	کرد-ساخت
صَنَعْتُ	صَنَعْتَ	صَنَعْنا	صَنَعوا	فِعْل	صُنْع
کردم (ساختم)	ساختی	کردیم	کردند	کار	کار عمل
طَبَخَ	یَطبَخُ	عَمِلَ	یَعْمَلُ	سَوّی	یُسَوّی
پخت	میپزد	کار کرد	کار میکند	ساخت	میسازد
طَعام	طَبْخ	طَبّاخ	بارِحَة	قَبلَ بارِحَة	یَفعَلُ
خوراک	پختن	آشپز	دیشب	پریشب	میکند
تَفعَلُ	اَفعَلُ	نَفعَلُ	یَفعَلونَ	تَفعَلونَ	یَصنَعُ
میکنی	میکنم	میکنیم	میکنند	میکنید	میکند
تَصنَعُ	اَصنَعُ	نَصنَعُ	یَصنَعونَ	تَصنَعونَ	
میسازی	میسازم	میسازیم	میکنند	میکنید	

اَینَ انتَ یا عَلی — کجائی تو ای علی

اَنا فِی المَطبَخ — من در آشپزخانه هستم

ما تَعمَلُ فِی المَطبَخ — چه میکنی (میسازی) در مطبخ

اُریدُ (اَطبَخُ) اُسَوّی الطَّعام — میخواهم غذا درست کنم (بپزم)

لِمَن تُریدُ (تَطبَخُ) تُسَوّی الطَّعام — برای که میخواهی غذا درست کنی (بپزی)

اُریدُ (اُسَوّی) اَطبَخُ الطَّعامَ لِلضَّیف — میخواهم برای مهمان غذا درست کنم (بپزم)

اَیُّ طَعامٍ اَطیَبُ لَهُم — کدام غذا بهتر است برای ایشان

ما اَدری اَیُّ طَعامٍ یَکونُ اَطیَبَ لَهُم — نمیدانم کدام غذا بهتر است برای ایشان

فارسی	عربی
چرا نمیدانی کدام غذا بهتر است	لِشْ (لِمَ) ماتَدْرِی اَیَّ الطَّعامِ اَطْیَبُ
دیشب چه خوردند	اَلْبارِحَةَ ماذا اَکَلُوا
دیشب من پیش ایشان نبودم	اَلْبارِحَةَ ما کُنْتُ عِنْدَهُمْ
کی بود دیشب پیش ایشان	مَنْ کانَ عِنْدَهُمُ الْبارِحَةَ
نوکرهای شما بودند پیش ایشان	خُدّامُکُمْ کانُوا عِنْدَهُمْ
آیا چیزی خوردی	هَلْ اَکَلْتَ شَیْئاً
چیز نخوردم تا حال یک لقمه هم	لا ما اَکَلْتُ وَلا لُقْمَةً حَتَّی الْآن
چه میخواهند بکنند	ما یُرِیدُونَ یَفْعَلُونَ
میخواهند بروند حمام	یُرِیدُونَ یَرُوحُونَ بِالْحَمّام
بعد از حمام چه میخواهند بکنند	بَعْدَ الْحَمّامِ ما یُرِیدُونَ یَفْعَلُونَ
میخواهند بروند بازار	یُرِیدُونَ یَرُوحُونَ بِالسُّوقِ
آیا بازار کار دارند	هَلْ عِنْدَهُمْ شُغْلٌ بِالسُّوقِ
بلی میگویند در بازار کار داریم	نَعَمْ یَقُولُونَ عِنْدَنا فِی السُّوقِ شُغْلٌ
چه کار دارند	اَیُّ شُغْلٍ عِنْدَهُمْ
میخواهند بعضی چیزها بخرند	یُرِیدُونَ یَشْتَرُونَ بَعْضَ الْاَشْیاءِ
چه چیزها میخواهند بخرند	اَیَّ الْاَشْیاءِ یُرِیدُونَ یَشْتَرُونَ
بعضی شان میخواهند شانه و قیچی بخرند	بَعْضُهُمْ یُرِیدُونَ یَشْتَرُونَ الْمُشْطَ وَالْمِقَصَّ
بعضیشان کارد و قلمتراش میخواهند	بَعْضُهُمْ یُرِیدُونَ السِّکِّینَ وَالْمُوسَ
بعضیشان میخواهند قلم و مرکب و کاغذ بخرند	بَعْضُهُمْ یُرِیدُونَ یَشْتَرُونَ الْقَلَمَ وَالْحِبْرَ وَالْوَرَقَ

عربي	فارسي
يا أصدقائي أين تريدون تروحون	اي دوستان من كجا ميخواهيد برويد
يا سيدي نريد نروح الى الحمام	اي آقاي من ميخواهيم برويم حمام
بعد الحمام اين تروحون	بعد از حمام كجا ميرويد
بعد الحمام نريد نروح الى السوق	بعد از حمام ميخواهيم برويم بازار
هل لكم شغل بالسوق	آيا كار داريد بازار
نعم يا سيدي لنا اشغال بالسوق	بلي آقاي من كار زياد داريم بازار
اي اشغال لكم بالسوق	چه كارها داريد در بازار
نريد نشتري بعض اللوازم	ميخواهيم بعضي لوازم بخريم
اي شيء لازم لكم	چه چيز براي شما لازم است
المشط والموس والسكين والجزدان	شانه و چاقو و كارد و كفش و
والقفازان والجوراب وغير ذلك	دستكش و جوراب و غير از اينها از براي
لنا لازم	ما لازم است
زين روحوا بالخير والسعادة	بسيار خوب برويد بخير و سعادت

تعليم ششم

اي پسر بيا چاي بياور — صبر كن اي آقاي من الان ميآورم برايت — اي آقاي من آيا چاي ميخوري يا قهوه — چاي با شير بياور — آيا نان ميخوري — بلي نان با پنير بياور آيا ماست ميخواهي يا پنير — ماست نميخواهم پنير با شير ميخواهم — شير ندارم حالا مي آورم برايت — چه چيز ميخواهي بخوري اي آقاي من — نان ميخواهم با گوشت يا ماست — چه ميخورند دوستان شما — من نميدانم ايشان ميگويند شما چه چيز ميخوريد — اي پسر چرا زدي پسر عمويت را — براي آنكه من گفتم باو بخوان درست را او نميخواند درسش را — كي زد غلام مرا —

همسایگان شما زدند اورا - آیا کسی حمایت کرد اورا - کسی نبود پیش او که حمایت کند اورا چرا نوکرهای ما حمایت نکردند اورا - نوکران شما نبودند پیش او تا حمایت کنند اورا میگویم بتو کسیکه بزند غلام مرا من میزنم اورا و کسیکه یاری کند او را من یاری میکنم اورا اگر تو حمایت بکنی از من من حمایت میکنم از تو کسیکه یاری کند پسر عموی مرا من یاری میکنم اورا - چرا نمیائی پیش ما - اگر میائی بخانهٔ ما میائیم بخانهٔ شما چرا نمیروی پیش پسر عمویت تا او بیاید پیش تو دیروز پیش پسر عمویم بودم

تعلیم هفتم

کی میخواهی بروی بازار - (من بازار رونده نیستم) من ببازار نمیروم - کی بازار رونده است (کی ببازار میرود) پدرت و مادرت و پسر عمویت میروند ببازار چه چیز میخرند از برای من در بازار - چه چیز میخواهی بخرند برایت من از ایشان دستکش و کفش و آئینه میخواهم - ای پدر من تو بازار نمیروی (رونده نیستی) از برای من دستمال و آئینه بخری - من میروم (رونده هستم) برای تو این چیزها را میخرم - ای پسر من بیا برویم بحمام - کی میخواهی بروی - الان میرویم - تو بازار (رونده نیستی) نمیروی برای من دستکش بخری - دستکش گران است برای تو کفش و جوراب میخرم - دائی من برای پسرش دستکش خرید - او پول زیاد دارد برای من لازم است چیز ارزان بخرم - مهمانت چه چیز خرید در بازار - نمیدانم میگویند او قاشق (قاشقها) و آئینه (آئینها) و کفش و دستکش خریده - آیا مهمان داری - بلی بلکه مهمانها - مهمانانت کی هستند مهمانان من عمویم و پسرش و دائیم و پسر برادرش میباشند - کجا هستی من در مطبخم - چه میکنی در مطبخ - میخواهم غذا برای مهمانان درست کنم - چه طعام برای ایشان لازم است - نمیدانم چه غذا برای ایشان لازم است

نان و گوشت پخته و ماست و پنیر و شیر و غیر از اینها پیش با میبایشد — آیا خوردند چیزی خیر نخوردند حتی یک لقمه تا حال (نخوردند)

درس پنجم

سَمِعَ	سَمِعْتُ	سَمِعْتَ	سَمِعْنا	سَمِعُوا	يَسْمَعُ	
شنید	شنیدم	شنیدی	شنیدیم‌ها	شنیدند	میشنود	
تَسْمَعُ	اَسْمَعُ	نَسْمَعُ	يَسْمَعُونَ	تَسْمَعُونَ	اِسْمَعْ	
میشنوی	میشنوم	میشنویم	میشنوند	میشنوید	بشنو	

اِسْمَعُوا بشنوید اَمَامَ روبرو اَلَّذی اکه مُحاوَرَة کالمه صَوْتٌ صدا اَصْوَاتٌ صداها

لِمَ شُ (لِمَ) مَا تَقْرَءُ دَرْسَكَ — چرا درست را نمیخوانی

قَرَئْتُ يا اُسْتَاذی دَرْسی — آقا خواندم درسم را

اَنَا مَا سَمِعْتُ صَوْتَكَ — من صدای تورا نشنیدم

اَیَّ مُحاوَرَةٍ قَرَئْتَ — کدام محاوره را خواندی

اِقْرَءْ اَمَامی — روبروی من بخوان

مَنْ مَعَكَ يا وَلَدْ اَسْمَعُ صَوْتَ غَيْرِكَ — کی با تو است ای پسر من صدای دیگری را میشنوم

هُوَ اَخِی الَّذی اَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ — او برادر من است که صدای او را میشنوی

شَتَمَ	يَشْتِمُ	سَئَلَ	يَسْئَلُ	كَذِبَ	يَكْذِبُ
فحش داد	فحش میدهد	پرسید	میپرسد	دروغ گفت	دروغ میگوید

يا اُسْتَادی اَمَا تَسْمَعُ اَخی يَشْتِمُنی — آخوند نمیشنوی برادرم مرا فحش میدهد

سَمِعْتُ صَوْتَهُ وَلَكِنْ مَا سَمِعْتُ شَتْمَهُ — صدایش را شنیدم اما فحش را نشنیدم

يا اُسْتَادی اِسْئَلْهُ لِمَ (لِمَ) يَشْتِمُنی — آخوند بپرسید از او چرا مرا فحش میدهد

دَعْنِی الْآن اَسْئَلُهُ — بسیار خوب حال میپرسم از او

عربی	فارسی
یا وَلَدُ لِمَ شَتَمْتَ الحَسَن	ای پسر چرا فحش دادی حسن را
یا اُستادی یَکذِبُ اَنا ما شَتَمْتُهُ هُوَ شَتَمَنی	آخوند دروغ میگوید من او را فحش ندادم او مرا فحش داد
السّاعة اسئل غیرکم	حالا از غیر شما میپرسیم
یا اولادی هل شَتَمَ الحسن رفیقه او هو شَتَمَهُ	ای پسران من آیا حسن رفیقش را فحش داد یا او با او فحش داد
ما سَمِعنا شَتمَ احدٍ لکن سَمِعنا کلامَهُم	فحش هیچیک را نشنیدیم اما حرفشان را شنیدیم
لِمَ تَکذِبونَ اَما سَمِعتُم هُوَ قال لی یا خنزیر	چرا دروغ میگوید شما نشنیدید او بمن گفت ای خوک
لا نحنُ ما نَکذِبُ اِنّا ما سَمِعنا هذا الکلام	خیر ما دروغ نمیگوییم ما این حرف را نشنیدیم
یا اُستادی وَ حیاتِکَ هُوَ قال لی هکذا	ای آخوند بجان شما او بمن چنین گفت
یا سیّدی وَحیاتِکَ انا ما قُلتُ هکذا	ای آقای من بجان شما من چنین نگفتم
روحوا اِقرؤا درسَکم	بروید درستان را بخوانید
اَیُّکم احسنُ القراءة درسَهُ	کدام یک بهتر میخواند درسش را
انا احسنُ القراءة من اخی	من بهتر از برادرم میخوانم
لا یا سیّدی هو ما یقرء احسن منّی	خیر آقای من او بهتر از من نمیخواند

اَحَبَّ	یُحِبُّ	کثیر	قلیل	بعید	ابعد
دوست داشت	دوست میدارد	زیاد	کم	دور	دورتر
قریب	اَقرَب	صَدَقَ	یَصدُقُ	صادق	مُحِبّ
نزدیک	نزدیکتر	راست گفت	راست میگوید	راست گو	دوست
احباب (احبّاء)	اَو	وحده			
دوستان	یا	تنها او			

عربی	فارسی
اَنتَ تُحِبُّنی	تو مرا دوست میداری
اِذا اَنتَ تَقرءُ دَرسَكَ زَیناً اَنَا اُحِبُّكَ	هرگاه درست را خوب بخوانی من دوست میدارم تورا
اِذا اَنتَ لا تَقرءُ دَرسَكَ زَیناً لا اُحِبُّكَ	هروقت درست را خوب نخوانی من دوست نمیدارم تورا
لِش (لِمَ) ما تُحِبُّ اَخِیَ الصَّغیرَ	چرا برادر کوچک مرا دوست نمیداری
لِاَنَّهُ ما یَقرءُ دَرسَهُ زَیناً	بجهت آنکه او درسش را خوب نمیخواند
اِن یَقرَءُ دَرسَهُ زَیناً تُحِبُّهُ	اگر درسش را خوب بخواند دوستش میداری
نَعَم اِن یَقرَءُ دَرسَهُ زَیناً اُحِبُّهُ	بلی اگر خوب درسش را بخواند دوستش میدارم
اِن تَشتِم اَحَداً اَضرِبُكَ	اگر کسی را فحش بدهی میزنمت
اِذا شَتَمتَ رَفیقَكَ اَضرِبُكَ	اگر زمانیکه رفیقت را فحش بدهی میزنمت

ذَهَبَ	ذَهَبتُ	ذَهَبتَ	ذَهَبنا	ذَهَبوا
رفت او	رفتم	رفتی	رفتیم	رفتند
یَذهَبُ	تَذهَبُ	اَذهَبُ	نَذهَبُ	یَذهَبونَ
میرود	میروی	میروم	میرویم	میروند
تَذهَبونَ	اِذهَبْ	ذاهِب		
میروید	برو	رونده		

اَینَ تَذهَبُ	کجا میروی
اُریدُ اَذهَبُ اِلَی البَیتِ	میخواهم بروم بخانه
اَینَ ذَهَبَ اَبی	کجا رفت پدر من
ذَهَبَ اِلَی البُستانِ	رفت بسوی باغ

عربی	فارسی
هَلْ خَدَمُهُ ذَهَبُوا مَعَهُ	آیا نوکرانش با او رفتند
نَعَمْ خَدَمُهُ ذَهَبُوا مَعَهُ اِلَى الْبُسْتَانِ	بلی نوکرهایش رفتند با او بطرف باغ
هَلْ ذَهَبُوا اِلَى الْبُسْتَان	آیا رفتند بطرف باغ
لا ما ذَهَبُوا اِلَى الْبُسْتَان ذَهَبُوا اِلَى الْجُنَيْنَه	خیر نرفتند بباغ رفتند بباغچه
هَلْ جِيرَانُنَا يَذْهَبُونَ اِلَى الْجُنَيْنَه	آیا همسایگان ما میروند بباغچه
ما اَدْرِی يَذْهَبُونَ اِلَى الْجُنَيْنَه اَمْ لا	نمیدانم میروند بباغچه یا خیر
ضُيُوفُنَا هَلْ ذَهَبُوا اِلَى السُّوق	مهمانان ما آیا رفتند ببازار
نَعَمْ ذَهَبُوا اِلَى السُّوق	بلی رفتند ببازار
ذَهَبَ بِ برد — يَذْهَبُ بِ میبرد	رَجَعَ برگشت — يَرْجِعُ برمیگردد — كَمْ چند — مِيل میل
بَرِيدْ قاصد پست، چاپار	
اَيْنَ تَذْهَبُ بِي	کجا میبری مرا
اَذْهَبُ بِكَ اِلَى السُّوق	ترا ببازار میبرم
مَتَى تَذْهَبُ بِاَخِي اِلَى السُّوق	کی برادرم را ببازار میبری
بُكْرَةً اَذْهَبُ بِاَخِيكَ اِلَى السُّوق	فردا صبح زود برادرت را ببازار میبرم
مَتَى تَرْجِعُ مِنَ السُّوقِ	کی برمیگردی از بازار
اَلْعَصْرُ نَرْجِعُ مِنَ السُّوقِ	عصر برمیگردیم از بازار
مَتَى نَذْهَبُ اِلَى الْبُسْتَانِ	کی میرویم بباغ
بُكْرَةً نَذْهَبُ اِلَى الْبُسْتَانِ	فردا صبح زود بباغ میرویم
بِاَيِّ بُسْتَانٍ نَرُوحُ	بکدام باغ میرویم

عربی	فارسی
نَرُوحُ اِلَى الْبُسْتَانِ الْكَبِيْرِ	بباغ بزرگ میرویم
هَلْ نَذْهَبُ اِلَى الْبُسْتَانِ الْكَبِيْرِ	آیا بباغ بزرگ میرویم
اَمْ بِالْبُسْتَانِ الصَّغِيْرِ	یا بباغ کوچک
اَلْبُسْتَانُ الصَّغِيْرُ بَعِيْدٌ لٰكِنْ	باغ کوچک دور است اما
بُسْتَانُ الْكَبِيْرِ قَرِيْبٌ	باغ بزرگ نزدیک است
كَمْ مِنَ الْمَسَافَةِ مِنْ هُنَا اِلَى الْبُسْتَانِ الصَّغِيْرِ	چه قدر میباشد از اینجا تا باغ کوچک
يَكُوْنُ قُرْبَ ثَلٰثَةِ اَمْيَالٍ	قریب بسه میل میباشد
مِقْدَارُ يَكُوْنُ مِنْ هُنَا اِلَى بَيْتِ عَمِّكَ	از اینجا تا خانه عمویت میباشد

ضَيَّفَ	يُضَيِّفُ	اَتَى	اَتَيْتُ	اَتَيْتَ	اَتَيْنَا
مهمانی کرد	مهمانی میکند	آمد	آمدم	آمدی	آمدیم
اَتَوْا	يَاْتِيْ	تَاْتِيْ	آتِيْ	نَاْتِيْ	يَاْتُوْنَ
آمدند	میآید	میآئی	میآیم	میآئیم	میآیند

تَاْتُوْنَ میآئید هُنَاكَ آنجا ذَاكَ آن سَوْءٌ بد ضَافَ مهمانی کرد يُضَيِّفُ مهمانی میکند

عربی	فارسی
مِنْ اَيْنَ اَتَيْتَ	از کجا آمدی
اَتَيْتُ مِنْ عِنْدِ اَبِيْكَ	آمدم از پیش پدر تو
هَلْ اَتَى اَحَدٌ عِنْدَهُ	آیا آمد کسی پیش او
نَعَمْ اَتَى عِنْدَهُ عَمُّكَ وَخَالُكَ	بلی آمد پیش او عموی تو و دائی تو
وَابْنُ عَمِّكَ	و پسر عموی تو
مِنْ اَيْنَ اَتَوْا عِنْدَهُ	از کجا آمدند پیش او
كَانُوْا فِي الْبُسْتَانِ مِنْ هُنَاكَ اَتَوْا عِنْدَهُ	در باغ بودند از آنجا آمدند پیش او
بُكْرَةً مَنْ يَاْتِيْ عِنْدَنَا	فردا صبح کی میآید پیش ما

عربي	فارسي
اليوم او بكرة يأتونا اعمامنا	امروز يا فردا صبح زود ميآيند عموهاي ما
من اين يأتون عندنا	از كجا ميآيند پيش ما
من السوق او البستان يأتون عندنا	از بازار يا باغ ميآيند پيش ما
يا جيراننا من اين تأتون	اي همسايگان ما از كجا ميآيد شما
اتينا من الحمام	از حمام آمديم
متى تأتي عندي	كي ميآئي پيش من
بالعصر او بالباكر آتي عندك	عصر يا فردا صبح زود ميآيم پيش تو
هل اتاك كتاب من ابيك	آيا از پدرت كاغذ آمد
لا ما اتى كتاب من ابي لكن من عمي	خير از پدرم كاغذ نيامد اما از عمويم آمد
ممن اخذت المكتوب	از كي كاغذ را گرفتي
اخذته من البريد	از پست گرفتم آن را
ائتني بكاس من ماء	يك كاسه آب بمن بده
من ضافك	كي مهماني كرد ترا
ضافني احد اصدقائي	مرا يكي از دوستانم مهمان كرد
هل كان معك احد غيرك	آيا با تو غير از تو كسي بود
نعم هو ضافني وابن عمي وابن خالي	بلي او مهماني كرد مرا و پسر عموي مرا و پسر دائي مرا
هل انت تضيفهم	آيا تو مهمان ميكني ايشان را
نعم انا اضيفهم	بلي مهمان ميكنم ايشان را
هل انتم ضيفتم جيراننا	آيا شما مهمان كرديد همسايگان ما را
نعم نحن ضيفنا جيرانكم واصدقائكم	بلي ما مهمان كرديم همسايگان شما و دوستان شما را
لم انت ما ضيفتني	چرا تو مرا مهمان نكردي

لِأَنِّی مَا کُنْتُ أَدْرِی هَلْ أَنْتَ هُنَا بجهت اینکه نمیدانستم آیا تو اینجائی
أَمْ لَا
یا نه

قَبْلَ بَعْدَ أَمْسِ غَدًا بَعْدَ الغَدِ قَبْلَ أَمْسِ
پیش بعد دیروز فردا پس فردا پریروز

أَلَّذِی أَلَّذِینَ إِلَّا کُلُّ حَتَّی بِئْسَ
آنکه آنانکه مگر همه (هر) تا چه بد

أَخَذَ یَأْخُذُ أَخِذْ
گرفت میگیرد گیرنده

مَنِ الَّذِی یَجِیْءُ عِنْدَكَ کُلَّ یَوْمٍ کیست آنکه میآید پیش تو هر روز
أَلَّذِی یَجِیْءُ عِنْدِی هُوَ أُسْتَاذِی آنکه میآید نزد من اوستاد من است
مَنِ الَّذِی یَشْتِمُكَ کیست آنکه ترا فحش میدهد
مَنِ الَّذِی ضَرَبَكَ کیست آنکه ترا زد
مَا ضَرَبَنِی إِلَّا الَّذِی هُوَ صَدِیقُكَ مرا نزد مگر آنکه دوست تو بود
أَنَا أَضْرِبُ الَّذِی یَضْرِبُكَ من میزنم آنرا که بزند تو را
أَنَا أَحْمِی مَنْ یَحْمِیكَ من یاری میکنم کسیرا که یاری کند تورا
مَنِ الَّذِینَ یَتَکَلَّمُونَ مَعَ جِیرَانِنَا کی میباشند آنانکه حرف میزنند با همسایگان

تعلیم هشتم

کیست که من میشنوم صدایش را — او پسر عموی من است که جناب شما صدایش را میشنوید — ای آقای من آیا شنیدی صدای برادر مرا که میخواند درسش را شنیدم صدای او را خوب میخواند من شنیدم صدای کسی را که فحش میداد کیست او ما شنیدیم صدائی را و نمیدانیم که بود — کسیکه فحش بدهد کی را من میزنم او را

ای استاد من پسر عموی من فحش داد مرا — ای حسن چرا فحش دادی پسر عمویت را پسر عموی من دروغ میگوید من فحش ندادم او را این گفت اَلآن که — حال میپرسم از برادران شما — خوب ای آقا بپرس از ایشان — ای فرزندان من آیا شنیدید فحش پسر عموها را — ما نشنیدیم فحش کسی را اما شنیدیم کلام ایشان را کسیکه دروغ بگوید من او را دوست نمیدارم و کسیکه راست بگوید من او را خیلی دوست میدارم — کجا رفت پسر عموی تو — رفت بخانه پسر دائیش همسایگان شما کجا میروند میروند بسوی باغ بباغ که میروند میروند بباغ دوستانشان — کیست آنکه میرود پیش ایشان او دائی ایشان است — کجا میبری برادرم را میبرم برادرت را انجام کی (چه) وقت میبری مرا بباازار — امروز میبرم تو را بباازار

تعلیم هشتم

آنکه برادر مرا برد بباغ کی (چه وقت) بر میگردد — نمیدانم چه وقت برمیگردد آیا میآورد برادر مرا یا تنها میاید — او بر نمیگردد تا اینکه برادرت را بیاورد آیا باغ دور است از اینجا — بلی دورتر است از باغ شما — آیا باغ شما نزدیکتر است یا باغ پسر عموی شما — باغ کوچک ما دورتر است از باغ بزرگ شما — نوکران ما چه وقت برمیگردند از باغ — نوکران شما بباغ نرفتند بلکه بباغچه رفتند بکدام باغ بردند همسایگان ما را — بردند همسایگان شما را بباغ دائی شما — چه قدر است از اینجا تا باغ دائی ما — باغ دائی شما میباشد نزدیکتر از باغ عموی شما امروز که آمد پیش تو — آمد پیش ما عموی ما و دائی ما و پسر دائی ما — از کجا آمدند پیش شما — بودند در باغ همسایگان ما از آنجا آمدند پیش ما — کی (چه وقت) میائی پیش ما عصر یا فردا میایم (آینده ام) پیش شما — مهمانان شما از کجا

میاینه. (آینده اند) از بازار میآیند. آیا آمد برای تو کاغذ از مهمانانت که رفتند. خیر کاغذ از ایشان نیامد امّا از همسایگانشان (آمد). از که گرفتی (رسید تو) کاغذ. از پست (قاصد) چاپار کاغذ گرفتم آیا کسی دیگی، مهمانی کرد ترا. بلی مهمانی کردند مرا دوستان من. آیا تو کسی را (دیگی را) مهمانی کردی. بلی هر روز مهمان هست پیش ما امروز گشت مهمان تو. آنکه (جلو) روبروی تو میرود مهمان من است که زد پسر عموی ترا نزد او را اگر آنکه او دوست تواست. اگر او دوست من بود نمیزد پسر عموی ترا

درس پنجم

تَكَلَّمَ	تَكَلَّمْتُ	تَكَلَّمْتَ	تَكَلَّمْنَا	تَكَلَّمُوا	عَرَفَ
حرف زد	حرف زدم	حرف زدی	حرف زدیم	حرف زدند	شناخت
عَرَفْتُ	عَرَفْتَ	عَرَفْنَا	عَرَفُوا	يَتَكَلَّمُ	تَتَكَلَّمُ
شناختم	شناختی	شناختیم	شناختند	حرف میزند	حرف میزنی
أَتَكَلَّمُ	نَتَكَلَّمُ	يَتَكَلَّمُونَ	تَتَكَلَّمُونَ	ظَنَّ	يَظُنُّ
حرف میزنم	حرف میزنیم	حرف میزنند	حرف میزنید	گمان کرد	گمان میکند
لِسَان	ذٰلِكَ	كَذٰلِكَ			
زبان	این	همچنین			

مَنِ الَّذِي يَتَكَلَّمُ مَعَكَ — کیست آنکه حرف میزند با تو

مَعَ مَنْ تَكَلَّمْتَ — با کی حرف زدی

تَكَلَّمْتُ مَعَ اُسْتَاذِي — حرف زدم با استادم

لِمَ مَا يَتَكَلَّمُ اُسْتَاذُكَ مَعِي — چرا استادت حرف نمیزند با من

لِأَنَّهُ مَا يَعْرِفُكَ حَتَّى يَتَكَلَّمَ مَعَكَ — بجهت اینکه نمیشناسد ترا تا اینکه حرف بزند با تو

عربی	فارسی
جيرانكم لِمَ ما يتكلمون مع ضيوفنا	همسايكان شما چرا حرف نميزنيد با مهمانان ما
جيراننا ما يعرفونهم حتى يتكلمون معهم	همسايكان ما نميشناسند ايشان را تا اينكه حرف بزنند با ايشان
بالأمس رأيتهم يتكلم بعضهم بعضا	ديروز ديدم ايشانرا كه بعضيشان با بعضى حرف ميزد
إذا تريد أسئل منهم	اگر ميخواهى بپرسم از ايشان
يا جيران عمنا هل انتم تعرفون ضيوفنا	اى همسايكان عموى ما آيا شما مى شناسيد مهمانان ما را
نعم نحن نعرف ضيوفكم	بلى ما ميشناسيم مهمانان شمارا
ظننا انكم ما تعرفونهم	گمان كرديم شما نمى شناسيد ايشانرا
ماذا تظنون في حق صديقي	چه گمان ميكنيد در حق دوست من
بعضهم يقولون هو صديقك بعضهم	بعضى از ايشان ميگويند او دوست تست بعضيشان
يقولون هو عدوك	ميگويند او دشمن تست
أظن أنه يقول بلسانه انا صديقك	گمان ميكنم او بزبانش ميگويد من دوست توام
لكن هو ليس صديقي	لكن او دوست من نيست
ليس الأمر كذلك هو صديقك	امر چنين نيست او دوست تواست
لِمَ ظننتَ ظن السوء على اخيك المؤمن	چرا ظن بد بردى برادر مؤمن خودت
انا ما أظن ذلك لكن الناس يظنون كذلك	من اين گمان را نميكنم لكن مردم چنين گمان ميكنند
الذي يقول ذلك ما يدري شيئا	آنكه اين را ميگويد چيزى نميداند
الذي يتكلم هذا ما يعرف شيئا	آنكه اين حرف را ميزند چيزى نميداند

نَسِيَ	نَسِيتُ	نَسِيتَ	نَسِينا	نَسُوا
فراموش كرد	يادم رفت	يادت رفت	فراموش كرديم	يادشان رفت
يَنسي	تَنسي	اَنسي	نَنسي	يَنسون
فراموش ميكند	فراموش ميكنى	فراموش ميكنم	يادمان ميرود	يادشان ميرود

تَنْسَوْنَ فراموش میکنید	بال قلب (خاطر)
تَفَرَّجَ گردش کرد	يَتَفَرَّجُ گردش میکنید
لِشْ (لِمَ) ما قُلْتَ لِأَبِيكَ ما قُلْتُ لَكَ	چرا نگفتی بپدرت چیزی که تو گفتم
لِأَنِّي نَسِيتُ أنْ أقُولَ لَهُ	زيرا که فراموش کردم اینکه بگویم باو
لِشْ (لِمَ) نَسِيتَ ذٰلِكَ	چرا این را فراموش کردي
لِأَنَّهُ كانَ لي اشْغالٌ كَثِيرَةٌ	زيرا که کارهای زیاد داشتم
أيُّ شُغْلٍ كانَ لَكَ	چه کاری بود از برای تو
لِأَنِّي أرَدْتُ أنْ أشْتَرِي	برای اینکه میخواستم بعضی چیزها
بَعْضَ الأشْياءِ لِضُيُوفِنا	برای مهمانانمان بخرم
هَلِ اشْتَرَيْتَ بَعْضَ الأشْياءِ لَهُمْ	آیا خریدی بعضی چیزها برای ایشان
نَعَمِ اشْتَرَيْتُ بَعْضَ الأشْياءِ وَنَسِيتُ البَعْضَ	بلی خریدم بعضی چیزها را و فراموش کردم بعضی را
هَلْ ضُيُوفُكُم نَسُوا بَعْضَ الأشْياءِ	آیا مهمانان شما بعضی چیزها را فراموش کردند
ما أدْرِي هَلْ نَسُوا أمْ لا	نمیدانم آیا فراموش کردند یا خیر
هَلْ قُلْتَ لَهُم ما قُلْتُ لَكَ	آیا گفتی بایشان چیزی را که تو گفتم
لا ما كانَ في بالي الَّذي قُلْتَ لي	خیر در خاطرم نبود آنچه بمن گفتی تو
لِشْ (لِمَ) نَسِيتُم بَعْضَ الأشْياءِ	چرا بعضی چیزها را فراموش کردید
ما نَسِينا شَيْئاً	چیزی را فراموش نکردیم
لِشْ (لِمَ) ما جِئْتَ لِنَذْهَبَ لِنَتَفَرَّجَ	چرا نیامدی مرا ببری گردش بکنم
نَسِيتُ أنْ أجِيئَكَ	فراموش کردم بیایم نزد تو
هٰذا اخْطُرُ بِبالي	این بخیالم (میاید) خطور میکند

عربی	فارسی
الساعةُ اذهب بی اتفرّج	حالا ببر مرا گردش کنیم
ما اجیئ معك رُح وحدك تفرّج	من نمیایم با تو تنها برو گردش کن
اذهبوا بنا نتفرّج فی البستان	ما را ببرید بباغ گردش کنیم
زین الساعة نذهب بکم تتفرّجوا	بسیار خوب حالا میبرم شما را گردش کنید
لیش (لِمَ) ما ذهبتَ بنا امس نتفرّج	دیروز چرا ما را نبردی گردش کنیم
نسیتُ الیوم اذهب بکم حتی تتفرّجوا	فراموش کردم امروز میبرم شما را تا اینکه گردش بکنید
هل تفرّجت امس	آیا دیروز گردش کردید
نعم رُحنا الی البستان تفرّجنا	بلی رفتیم بباغ گردش کردیم

تفرّج	یتفرّج	رأی	رأیتُ	رأیتَ	رأینا
خوشحال شد	خوشحال شود	دید	دیدم	دیدی	دیدیم
رأوا	یری	تری	اری	نری	یرون
دیدند	می بیند	می بینی	می بینم	می بینیم	می بینند
ترون	نشط	ینشط	تنزّه	یتنزّه	
می بینید	خوشحال شد	خوشحال شود	گشت (دور شد)	میگردد (دور میگردد)	

عربی	فارسی
هل فرحتم فی التفرّج	آیا خوشحال شدید در گشت
نعم تفرّجنا (و فرحنا) ونشطنا	بلی گشتیم و خوشنود شدیم
هل تتنزّه	آیا گردش میکنی
نعم لا شیئ انفع من التنزّه بعد الغذاء	بلی هیچ چیز نافع تر از گشت نیست بعد از غذاء
من ایّ الطریق نذهب نتنزّه	از کدام راه برویم و بگردیم

كما (تشاء) تريد	هرطور (ميل داشته باشيد) بخواهيد
هل نشطتم في التفرج	آيا خوشحال شديد در گشتن
نعم نشطنا جداً في التفرج	بلي خيلي مسرور شديم در گشت
هل فرح ضيوفكم في التفرج	آيا مهمانان شما خوشحال شدند در گشت
هل رأيت كتابي الذي اشتريت	آيا ديدي آن كتابيكه من خريدم
نعم رأيته	بلي ديدم آن را
هل رأوا ضيوفكم خدامي الذين	آيا مهمانان شما ديدند نوكرهاي مرا
جاؤوا من البستان	كه آمدند از باغ
ما ادري لكن اظن انهم رأوهم	نميدانم اما گمان ميكنم ايشان آنهارا ديدند
هل ترى اليوم جيراننا	آيا امروز همسايگان مارا مي بيني
اذا رأيت جيراننا سلم مني عليهم	وقتي كه ديدي همسايگان مارا از من سلام برسان بآن
زين اذا رأيتهم اسلم عليهم	بسيار خوب اگر ديدم ايشانرا سلام ميكنم برايشان
هل تعرف خادمنا	آيا نوكر مارا ميشناسي
ان اره اعرفه	اگر ببينمش مي شناسمش
اذا رأيته جئ به الينا	اگر ديديش بياورش پيش ما
طيب ان اره اجئ به لكم	بسيار خوب اگر ببينمش مياورم اورا براي شما
هل رأيتم خدامنا بالبستان	آيا نوكرهاي مارا در باغ ديديد
نحن رأيناهم لكنهم ما رأونا	ما ديديم ايشانرا اما ايشان مارا نديدند
هل تفرجوا خدامنا في البستان	آيا نوكرهاي ما تفرج كردند در باغ
نعم تفرجوا وفرحوا كثيراً	بلي گشتند وخيلي خوشحال شدند

كتبَ نوشت كتبتُ نوشتم كتبتَ نوشتي كتبنا نوشتيم

عربی

كَتَبُوا يَكْتُبُ تَكْتُبُ أَكْتُبُ نَكْتُبُ يَكْتُبُونَ
نوشتند مینویسد مینویسی مینویسم مینویسیم مینویسند

تَكْتُبُونَ اُكْتُبْ اُكْتُبُوا
مینویسید بنویس بنویسید

يا مُحْسِنُ اُكْتُبْ دَرْسَكَ — ای محسن بنویس درست را

طَيِّبْ يا سَيِّدِي السَّاعَة أَكْتُبُ — بسیار خوب آقا الان می نویسم

يا مَحْمُودُ لِمَ ما كَتَبْتَ دَرْسَكَ — ای محمود چرا درست را نوشتی

يا سَيِّدِي كَتَبْتُ دَرْسِي — ای آقای من درسم را نوشتم

يا أَوْلادِي لِمَ ما تَكْتُبُونَ دَرْسَكُمْ — ای پسران من چرا درستان را نمی نویسید

نَحْنُ (إِنَّا) كَتَبْنا دَرْسَنا — ما درسمان را نوشتیم

مَنِ الَّذِي ما كَتَبَ دَرْسَهُ — کیست آنکه درسش را نوشته

كُلُّنا كَتَبْنا دَرْسَنا غَيْرُ الْحَمِيدِ وَالْمُحَمَّدِ — همه درسمان را نوشتیم غیر از حمید و محمد

يا أَوْلادِي لِشْ ما كَتَبْتُمْ دَرْسَكُمْ — ای پسران من چرا نوشتید درستانرا

الَّذِي قُلْتُ لَكُمْ — که گفتم بشما

يا أُسْتاذَنا الْحِينَ نَكْتُبُ دَرْسَنا — ای استاد حالا مینویسیم درسمان را

الَّذِي قُلْتَ لَنا — که گفتید بما

مَنِ الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ مَعَكُمْ — کیستند آنانکه حرف میزنند باشما

هُمُ الَّذِينَ كَتَبُوا دَرْسَهُمْ — ایشان آنانی هستند که درسشان را نوشتند

يا سَيِّدَنا هَلْ رَأَيْتُمْ دَرْسَنا الَّذِي كَتَبْنا — ای آقای ما آیا دیدید درسمان را که نوشتیم

كَتَبْتُمْ زَيْنًا لكِنْ لِشْ نَسِيتُمْ بَعْضَ الْكَلِماتِ — خوب نوشته بودید اما چرا فراموش کرده بودید بعض کلماترا

بَقِيَ	بَقِيتُ	بَقِيتَ	بَقِينا	بَقُوْا	يَبْقَى
ماند	ماندم	ماندی	ماندیم	ماندند	میماند
تَبْقَى	أَبْقَى	نَبْقَى	يَبْقُوْنَ	تَبْقُوْنَ	شافَ
میمانی	میمانم	میمانیم	میمانند	میمانید	دید

يَشُوفُ می بیند

إلى مَتَى ضُيوفُكُم بَقوا عِندَكُم	تا کی مهمانانتان ماندند نزد شما
بَقوا عِندَنا إلى الأَمس	تا دیروز ماندند پیش ما
ضُيوفُكُمُ الّذي جاؤا اليومَ كَم يَوماً يَبْقُونَ عِندَكُم	مهمانانتان که امروز آمدند چه قدر میمانند نزد شما
ما أَدري كَم يَوماً يَبْقُونَ عِندَنا	نمیدانم چند روز میماند
هَل بَقِيَ شَيءٌ مِن دَرسِكَ الّذي تَكتُبُه	آیا از درسیکه مینویسی آن را چیزی باقی ماند
ما بَقِيَ شَيءٌ زائِدٌ	چیز زیادی نمانده
لِش ما تَبقَى عِندَنا تَشرَب شای	چرا نمی مانی پیش ما چای (بنوشی) بخوری
شَرِبتُ الشای أُرِيدُ أَروحُ عِندي شُغلٌ	چائی خوردم میخواهم بروم کار دارم
هَل شِفتَ صَديقي الّذي جاءَ	آیا دیدی دوست مرا که آمد
نَعَم شِفتُهُ لكِن هُوَ ما شافَني	بلی دیدم او را اما او مرا ندید
مَتَى تَشوفُ أَحبابي	کی می بینی دوستان مرا
اليَومَ أَشوفُهُم	امروز می بینمشان
إذا رَأَيتَهُم سَلِّم مِنّي عَلَيهِم	زمانیکه دیدی ایشان را از من بر ایشان سلام برسانید

اِذا بقی ببالی اُسلم علیهم — اگر بخاطرم بماند بایشان سلام میرسانم
اِذا یشوفونکم احبابی هل یعرفونکم — زمانیکه به بینند شمارا دوستان من آیا می شناسند شمارا

تعلیم دهم

کیست آنکه حرف میزند با همسایگان ما — من نمیشناسم اورا میگویند او استاد ایشان است — تو نمی شناسی استاد همسایگان مارا — من میشناسم اورا لکن حرف نزده ام با او — چرا حرف نزدی با او — برای اینکه او نیامده پیش من تا حرف بزنم با او — اگر تو میخواهی بیاورم اورا پیش تو تا حرف بزنی با او — حالا کار دارم میخواهم هم بروم — ای همسایگان آیا می شناسید مهمانان عموی مارا — بلی ما میشناسیم مهمانان عموی شمارا — مهمانان عموی ما چرا حرف نمیزنند با همسایگان ما — گمان میکنیم مهمانان ما نمیشناسند همسایگان مارا تا حرف بزنند با ایشان — چرا گمان میکنی دیشب من دیدم ایشان را بعضیشان با بعضی حرف میزدند (چرا چنین گمان میکنی دیشب من دیدمشان حرف میزد بعضیشان با بعضی) چه چیز گمان میکنید در حق همسایگان ما — آیا همسایگان شما دوستان شما نیستند — بلی گمان ما در حق همسایگانمان چنین است لکن بعضی مردم میگویند همسایگان شما دوستان شما نیستند — حق با تو است بعضیشان دوست ما میباشند و بعضیشان میگویند بزبانشان ما دوست شما میباشیم لکن ایشان دوست ما نیستند — آیا چیز را فراموش کردی — بلی فراموش کردم بعضی چیزها را چه چیزها را فراموش کردی — کتابم و قلم و دواتم را فراموش کردم — آیا نوکران شما فراموش کردند چیزهایشان را که خریده بودند — بلی فراموش کردند بعض آنرا — ای نوکرهای من چرا فراموش کردید چیزهایتان را — ای آقای ما در خاطرمان نبود فراموش کردیم بعضی چیزها را ماند در خانهٔ عموی شما — چرا نگفتی به پسر

عمویت چیزی که گفتم تو — برای اینکه من فراموش کردم چیزیکه گفتی بمن که بگویم باو
— نماند در خاطرم من که بگویم باو — امّا در خاطرت میماند چیزیکه میگویم بتو
— نمیدانم آیا بخاطرم میماند یا نه —

تعلیم یازدهم

ای نوکرهای ما چرا نیامدید که مارا بر بدیم ببرید بگردیم — ای آقایان (ما) ما مشغول بودیم در خاطرمان نماند حالا میبریم شما را که بگردید — مارا ببرید بگردیم (تفرّج) کنیم در باغ عمویمان — گشت و تفرّج در باغ دائیتان بهتر است از باغ عمویتان — خوب میرویم گردش کنیم در باغ دائیمان — نمیدانم آیا خوشحال شدند مهمانها در گردش — بلی مهمانان شما گفتند ما خیلی خوشنود شدیم در تفرّج — بلی امروز هوا خیلی فرح انگیز بود — آیا دیدید دوستان خودتان را در گردش — بلی دیدیم بعض دوستانمان را در گردش — امّا دوستان شما دیدند شمارا — خیر ما ایشانرا دیدیم لکن ایشان مارا ندیدند — آیا دیدی درسم را که نوشتم — دیدم خوب نوشته امّا فراموش کرده بعض کلماترا — ای آقای من هرچه بخاطرم (گذشت) آمد نوشتم — تا کی میمانی پیش ما — من تا عصر میمانم پیش شما — آیا مهمانانتان ماندند پیش شما دیروز — بلی بودند پیش ما از صبح تا عصر — آیا باقی مانده از درست چیزی — خیر باقی نمانده از درس من چیزی — چرا نمیمانی پیش ما غذا بخوری — اگر مهمانان شما میمانند من میمانم پیش شما — آیا میشناسی مهمانان مارا — بلی من دیدمشان دیروز — چرا نمیماند عموی تو پیش ما چای بنوشد — او چائی نوشیده است — کی می بینی عموی مرا — من دیروز دیدم اورا — کی می بینید دوستان مرا — امروز می بینم ایشان را — وقتی که دیدی ایشانرا از من برایشان سلام برسان — اگر بخاطرم بماند سلام میرسانم از شما برایشان

عربی

درس ششم

صار ضِرتُ ضِرنا صاروا يَصيرُ تَصيرُ اَصيرُ
شد شدم شديم شدند ميشود ميشوى ميشوم

نَصيرُ يَصيرونَ يَوم اَيّام لَيل لَيالى
ميشويم ميشوند روز روزها شب شبها

ماصار مُحِبُّكَ — دوستت چه شد

راحَ عِندَ احَدِ قرايبِه — رفت پیش دوستانش

ما يَصيرُ ابنُ خالِكَ — چه میشود پسر دائی تو

اِن اِتعَلَّمَ زينًا يَصيرُ طَبيبًا — اگر خوب درس بخواند طبیب میشود

ماصاروا ضُيوفُكُم — مهمانان شما چه شدند

بَعضُهُم راحوا وبَعضُهُم يَبقونَ عِندَنا — بعضشان رفتند و بعضشان میمانند پیش ما

هَل يَبقونَ عِندَكُم بَعضَ الأيّام — آیا بعض روزها میمانند نزد شما

ما ادرى هَل يَبقونَ امَ لا — نمیدانم میمانند یا خیر

لِيش ماتبقى عِندَنا ناكُلُ الطَّعام — چرا نمیمانی پیش ما غذا بخوری

لا ما يَصير اَروحُ بَيتَنا — خیر نمیشود میروم خانه مان

لِيش ما يَصير — چرا نمی شود

تَعَلَّمَ تَعَلَّمتُ تَعَلَّمتَ تَعَلَّمنا تَعَلَّموا يَتَعَلَّمُ تَتَعَلَّمُ
یادگرفت یادگرفتم آموختی آموختیم آموختند می آموزد میاموزی

اَتَعَلَّمُ نَتَعَلَّمُ يَتَعَلَّمونَ تَتَعَلَّمونَ عَلِمَ يَعلَمُ اِعلَمْ
میاموزم میاموزیم میاموزند میاموزید دانست میداند بدان

ماذا تَتَعَلَّمُ — چه (میاموزی) یاد میگیری

عربی	فارسی
أتعلّمُ العربيَّ والفرانسويَّ والانكليزي	عربی و فرانسه و انگلیسی (میخوانم) میآموزم
عِندَ مَن تتعلَّمُ	پیش کی یاد میگیری
أتعلَّمُ العربيَّ عِندَ ابنِ عمّي والباقي عِندَ اُستادي محمّد خان	عربی را پیش پسر عمویم یاد میگیرم و باقی را پیش استادم محمد خان
ایش (ماذا) ذا یتعلّمونَ ابناءُ اعمامِكم	پسران عموهای شما چه (میخوانند) یاد میگیرند
یتعلّمونَ علمَ الطبِّ والهندسه	علم طب و هندسه میآموزند
انتم لیش (لایِّ شیءٍ) ما تتعلّمونَ الطبّ	شما چرا طب (نمیخوانید) نمیآموزید
لأنّا مشغولونَ بتعلیمِ عدّةِ لسانٍ ما لنا فرصةٌ لنتعلّمَ علمَ الطبّ	زیرا که ما مشغول تحصیل چند زبان هستیم فرصت نداریم علم طب بیاموزیم

باعَ	بِعتُ	بِعتَ	بِعنا	باعوا	یَبیعُ	تَبیعُ	اَبیعُ
فروخت	فروختم	فروختی	فروختیم	فروختند	میفروشد	میفروشی	میفروشم
نَبیعُ	یَبیعونَ	تَبیعونَ	فَرَس	بَغل	حِمار	سَرج	واحِد
میفروشیم	میفروشند	میفروشید	اسب	قاطر	خر	زین	یک
اِثنَین	ثلث	اَربَع	خَمس	سِتّه	سَبعَه	ثَمانیه	تِسع
دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	
عَشَرَه	عِشرین	ثلثین	اربعین	خمسین	قَدَرَ	یَقدِرُ	
ده	بیست	سی	چهل	پنجاه	توانست	میتواند	

عربی	فارسی
مَن باعَكَ هذا	کی فروخت بتو این را
ابنُ عمِّكَ باعني هذا	پسر عموی تو بمن فروخت این را

عربی

هَلْ اَنْتَ بِعْتَ بَعْضَ الأَشْيَاءِ	آیا تو بعضی چیزها را فروختی
نَعَمْ اَنَا بِعْتُ سَاعَتِي وَكِتَابِي	بلی من ساعتم و کتابم را فروختم
بِكَمْ بِعْتَ سَاعَتَكَ	بچند فروختی ساعتت را
بِعْتُ سَاعَتِي بِخَمْسِ رِيَالاتٍ	پنج ریال ساعتم را فروختم
هَلْ تَبِيعُ مُوسَكَ	آیا چاقوت را میفروشی
لا يا سَيِّدِي مَا اَبِيعُ مُوسِي	خیر ای آقای من چاقویم را نمیفروشم
بِشْ (بِكَمْ) تَبِيعُ كِتَابَكَ	چند میفروشی کتابت را
اَبِيعُ كِتَابِي بِرِيَالَيْنِ	کتابم را دو ریال میفروشم
هَلْ تَبِيعُونَ فَرَسَكُمْ اَمْ بَغْلَكُمْ	آیا اسبتان را میفروشید یا قاطرتانرا
نَبِيعُ فَرَسَنَا لَكِنْ مَا نَبِيعُ بَغْلَنَا	اسبمان را میفروشیم اما قاطرمانرا نمیفروشیم
بِكَمْ تَبِيعُونَ فَرَسَكُمْ	بچند میفروشید اسبتانرا
نَبِيعُ فَرَسَنَا بِخَمْسِينَ رِيَالاً	پنجاه ریال اسبمان را میفروشیم
هَلْ تَبِيعُ بِخَمْسِينَ رِيَالاً مَعَ السَّرْجِ	آیا به پنجاه ریال بازین میفروشید
لا مَعَ السَّرْجِ نَبِيعُ بِثَلاثٍ وَخَمْسِينَ رِيَالاً	خیر بازین به پنجاه و سه ریال میفروشیم
مَنْ يَشْتَرِي مِنْكُمْ بِثَلاثٍ وَخَمْسِينَ رِيَالاً	کی میخرد از شما به پنجاه و سه ریال
بُسْتَانُ اَبِيكُمْ اَحْسَنُ اَمْ بُسْتَانُنَا	باغ پدر شما بهتر است یا باغ ما
جُنَيْنَةُ اَبِينَا اَحْسَنُ مِنْ بُسْتَانِكُمْ	باغچه پدر ما بهتر است از باغ شما
هَلْ يَكُونُ فِي بُسْتَانِ اَبِيكُمْ وَرْدٌ	آیا در باغ پدر شما گل میباشد
نَعَمْ فِيهِ كُلُّ الأَزْهَارِ وَالفَوَاكِهِ	بلی در آن همه گلها و میوه‌ها میباشد
هَلْ يَبِيعُونَ فَوَاكِهَهُ	آیا میفروشند میوه‌هایش را
نَعَمْ يَبِيعُونَ فَوَاكِهَهُ وَاَزْهَارَهُ	بلی میوه‌ها و گلهایش را میفروشند

مَن يَبيع فَواكِهَهُم	کی میفروشند میوه‌های آن را
خَدَمُنا يَبيعون	نوکرهای ما میفروشند
مَن يَشتَري فَواكِهَهُم مِن خَدَمِكُم	کی میخرد میوه‌های آنرا از نوکرهای شما
اهلُ السوقِ يَشتَرونَ فَواكِهَه	اهل بازار میخرند میوه‌هایش را
بِكَم يَبيعونَ اثمارَه	بچند میفروشند میوه‌های آنرا
بَعضَ الايامِ يَبيعونَ بِثَمانِ رِيالاتٍ	بعضی روزها بهشت ریال
بَعضَ الايامِ بِعَشرِ رِيالاتٍ اَو احدَ عَشَرَ رِيالاً	بعضی روزها بده ریال یا یازده ریال میفروشند
هَل يَبيعونَ كُلَّهُ اَو يَبقى بَعضُهُ	آیا همه اَشش را میفروشند یا قدریش باقی میماند
بَعضَ الايامِ ما يَقدِرونَ يَبيعونَ كُلَّه يَبقى بَعضُهُ وَيَجيبونَ بِالباقي لَنا	بعض روزها نمیتوانند همه اَشش را بفروشند قدری باقی میماند و آن باقی را برای ما میاورند
هَل تَقدِرُ اَن تُرسِلَ لَنا مِن اَزهارِ بُستانِكُم	آیا میتوانی از گلهای باغتان برای ما بفرستی
نَعَم اَقدِرُ وَارسِلُهُ لَكُم	بلی میتوانم و میفرستم آنرا برای شما
هَل يَقدِرونَ خَدَمُكُم اَن يَبعَثوا اِلَينا فَرَسَكُم	آیا نوکرهای شما میتوانند اسب شمارا برای ما بفرستند
يَقدِرونَ لكِن ما يُريدونَ اَن يَبعَثوا اِلَيكُم فَرَسي	میتوانند اما نمیخواهند اسب مرا برای شما بفرستند
اِذا انتَ تامُرُهُم لِشْ ما يُريدونَ	اگر تو امر بکنی بایشان چرا نمیخواهند
هَل تَقدِرُ اَن تَكتُبَ لي مَكتوباً	آیا میتوانی کاغذی برای من بنویسی
اَقدِرُ لكِن لِمَن تُريدُ اَن تَكتُبَ مَكتوباً	میتوانم اما برای کی میخواهی کاغذ بنویسی

فارسی	عربی
میخواهم سه کاغذ برایم بنویسی	اُرِیدُ اَنْ تَکتُبَ لی ثَلثَ مَکتوباتٍ
برای همسایه ام و مهمانم و پسرم	لِجاری وَلِضَیفی وَلِابنی
کی میخواهی برای تو بنویسم	مَتی تُرِیدُ اَنْ اَکتُبَ لَكَ
امروز یا فردا اگر بنویسی	اَلیَومَ اَوِ الغَدَ اِنْ تَکتُبْ لی اَحسَن
ممنون میشوم از تو	مَمنوناً مِنكَ

اَمکَنَ	یُمکِنُ	صَبَرَ	صَبَرْتُ	صَبَرْتَ	صَبَرْنا
تمکن بود	تمکن میشود	صبر کرد	صبر کردم	صبر کردی	صبر کردیم
صَبَروا	یَصبِرُ	تَصبِرُ	اَصبِرُ	نَصبِرُ	تَصبِرونَ
صبر کردند	صبر میکند	صبر میکنی	صبر میکنم	صبر میکنیم	صبر میکنید

شُوَیّ قدری

فارسی	عربی
میخواهم بازار بروم	اُرِیدُ اَروحُ بالسّوق
قدری صبر کن میایم همراهت	اِصبِرْ شُوَیّاً اَنا اَجیءُ مَعَكَ
نمیتوانم صبر کنم کار دارم	ما اَقدِرُ اَصبِرُ عِندی شُغلٌ
چرا نمیتوانی صبر کنی دو ساعت صبر کن میایم	لِمَ ما تَقدِرُ تَصبِرُ اِصبِرْ ساعَتَینِ اَنا اَجیءُ
ممکن نیست برای من صبر کنم میخواهم برگردم بعد از دو ساعت	ما یُمکِنُ لی اَنْ اَصبِرَ اُرِیدُ اَرجِعُ بَعدَ ساعَتَینِ
همسایگان ما چرا صبر نمیکنند تا من بیایم	جیرانُنا لِیشْ ما یَصبِرونَ حَتّی اَنا اَجیءُ
نمیتوانند صبر کنند برای اینکه کار دارند	ما یَقدِرونَ یَصبِرونَ لاَنَّهُم عِندَهُم شُغلٌ
شما چرا صبر نمیکنید تا دوستتان برگردد	اَنتُم لِیشْ ما تَصبِرونَ حَتّی یَرجِعُ صَدیقُکُم

عربی	فارسی
نحن شويّ نصبر اذا ما يرجع نحن نروح	ما قدری صبر میکنیم اگر برگشت ما میرویم
اصبروا شويّا الساعة (الحين) يرجع	قدری صبر کنید الان بر میگردد

بطأ	بطئتُ	بطئتَ	بطئنا	بطئوا	يبطأ	نبطأ
دیر کرد	دیر کردم	دیر کردی	دیر کردیم	دیر کردند	دیر میکند	دیر میکنی
ابطأ	نبطأ	يبطئون	تبطئون	لا	تعجل	
دیر میکنم	دیر میکنیم	دیر میکنند	دیر میکنید	نه	تعجیل کرد	
يعجل	عجلة	خاف	خفتُ	خفتَ	خفنا	
تعجیل میکند	زود	ترسید	ترسیدم	ترسیدی	ترسیدیم	
خافوا	يخاف	تخاف	اخاف	نخاف	يخافون	
ترسیدند	میترسد	میترسی	میترسم	میترسیم	میترسند	
تخافون	خائف					
میترسید	ترسنده					

عربی	فارسی
ما جاء اخي بطأ	نیامد برادرم دیر کرد
لش (لِمَ) بطئتَ يا ولد	چرا دیر کردی ای پسر
اردتُ ان ارجع بالعجل ما صار لي ممكنا	خواستم زود برگردم برایم ممکن نشد
هل تخاف من ابيك ام من استاذك	آیا از پدرت میترسی یا از استادت
اني اخاف منه ومن استاذي ممن	من میترسم از او و از استادم
من خفتَ	از کی ترسیدی
خفتُ من عمي	از عمویم ترسیدم
لم يبطئون اصدقائكم في المجيء	چرا دوستانتان دیر میکنند در آمدن
ما يريدون يبطئون لكن يصير كذلك	نمیخواهند دیر کنند لکن چنین میشود

نروح عند جيراننا ما نبطا نرجع بالعجل	میرویم پیش همسایگان ما ان دیر نمیکنیم زود بر میگردیم
روح عند جيرانك ولا تبطا في الرجوع	برو پیش همسایه ات و دیر مکن در آمدن
لا تروح اصبر شويا انا اجيئ	مرو قدری صبر کن من میآیم
لا تبطا ولا تتكلم اكتب درسك	دیر مکن و حرف مزن درست را بنویس
لعب بازی کرد يلعب بازی میکند منع منع کرد	يمنع منع میکند خلى گذاشت يخلي میگذارد تلميذ شاگرد
يا حميد لا تلعب وقت الدرس	ای حمید بازی مکن وقت درس
تعالوا يا تلاميذي اقرئوا درسكم	بیائید ای شاگردان من درستانرا بخوانید
انت ما تخاف مني يا احمد	تو نمیترسی از من ای احمد
انا اخاف منك يا استادي	من میترسم از تو ای استاد من
يا اولادي لا تلعبوا وقت درسكم	ای پسران من بازی نکنید وقت درستان
نحن لا نلعب نكتب درسنا	ما بازی نمیکنیم درسمان را مینویسیم
يا استادي اخي يمنعني ان اكتب درسي	ای آخوند برادرم نمیگذارد درسم را بنویسم
يا محمود خل يكتب درسه	ای محمود بگذار درسش را بنویسد
يا سيدي ما انا مانع هو ما يخلي	ای آقای من من مانع نیستم او نمیگذارد
انا اكتب درسي	من درسم بنویسم
يا محسن ليش ما تخلي يكتب درسه	ای محسن چرا نمیگذاری درسش را بنویسد
من منعك ان تكتب درسك	کی مانع شد ترا که درست را بنویسی
يا سيدي ما منعه احد هو	ای آقا کسی مانعش نشد او خودش ننوشت
ما كتب بنفسه	
ليش لليش ما كتبت الساعة اضربك	چرا ننوشتی الآن میزنمت
يا سيدي انا كتبت درسي هو يكذب	آقا من درسم را نوشتم او دروغ میگوید

لا تَبَطّوا اَكْتُبوا دَرْسَكُمْ — دیر نکنید بنویسید درستان را

اَنَا ما اَخَلّي تروحون حتى تكتبوا درسكم — من نمیگذارم بروید تا اینکه درستان را بنویسید

خَلِّ يروحوا يلعبوا — بگذار بروند بازی کنند

ما لَكِش مانع روحوا العبوا — من مانع نیستم بروید بازی کنید

تعلیم دوازدهم

چه شد پسر بزرگ تو — پسر بزرگ من نوکر شد پیش کی نوکر شد پیش پسر عموی تو — نوکران شما چه شدند — بعضیشان رفتند از پیش ما و بعضیشان تا حالا (میمانند) باقی میباشند پیش ما — که میماند پیش تو در شب — نوکران ما شبها میمانند پیش ما — آیا میمانید پیش ما امروز — نمیشود برای ما اینکه بمانیم نزد شما امروز چه میاموزد، میخواند پسر کوچک شما — عربی میخواند آیا زبان فرانسه خوانده است زبان فرانسه نخوانده بلکه انگلیسی (خوانده) — برادران شما چه میخوانند — علم طب و وکالت میاموزند — حالا میتوانی زبان انگلیسی حرف بزنی؟ — خیر نمیتوانم لکن میتوانم بزبان فرانسه حرف بزنم — که فروخت بتو این کتاب را — این کتاب را بمن یکی از دوستانم فروخت — بچند بتو فروخت — بسه ریال بمن فروخت چند فروختی اسبت را فروختمش به پنجاه ریال — که از تو خرید — همسایکان تو از من خریدند — آیا با زین فروختی یا بی زین — فروختمش با زینش آیا قاطرت را میفروشی — آنرا نمیفروشم زیرا که آن برای من لازم است — آیا خرتان را میفروشید — اگر تو خوب بخری میفروشمش — بچند میفروشیدش میفروشم آنرا به پنجاه ریال — زیاد گران است اگر شما بسی و شش ریال میفروشیدش من میخرم از شما — دیروز فروختند بهتر از این الاغ بچهل و هشت ریال — نمیفروشم خرمان را باین قیمت آیا ممکن است برای شما اینکه بفروشید آنرا بسی و نه ریال خوب

فروختیم آن را تو باین قیمت خیرش را ببین — بگیر بدید پولش را

تعلیم سیزدهم

آیا ممکن است برای تو اینکه قدری صبر کنی تا آنکه منهم بیایم با تو — خیر ممکن نیست برای من اینکه صبر کنم برای اینکه کار لازم دارم — آیا میتواند نوکر شما قاطر شما را برای ما بیاورد اگر قدری صبر کنی او انرا میآورد برای شما — آیا نوکران شما نمیتوانند که ما را ببرند بباغ عمو تان برای اینکه بگردیم — اگر شما صبر کنید بقدر یکساعت میبرند شما را بباغ عمو تان که بگردید ما صبر میکنیم لکن میترسیم اینکه دیر کنید در آمدن — صبر کنید قدری ممکن است حالا بیائید ای شاگردان من بازی نکنید شما میترسید از من — ای آقای ما ما درسمان را میخوانیم ما بازی نمیکنیم — کی مانع است که تو درست را بنویسی — برادرم نمیگذارد که درسم را بنویسم — ای احمد چرا نمیگذاری محمود درسش را بنویسد ای استاد من من مانع نیستم او نمیخواهد بنویسد درسش را — وقت بازی آمد بروید بازی کنید — ای شاگردان من بعد از بازی دیر نکنید برگردید بمنزل — بروید بخانه تان نوکر ما نیست انجا ما میترسیم برویم بخانمان نترسید ای فرزندان من بروید بخانتان ای فرزندان من زود برگردید از خانتان دیر نکنید ای حسن آیا میتوانی برگردی تنها بخانه ات — من میترسم اینکه تنها برگردم بخانمان — الآن میگویم نوکرت اینکه برد ترا بخانه ات خوب من قدری صبر میکنم تا اینکه برگردد نوکر و ببرد مرا بخانه نترس از احدی غیر از خدا

درس هفتم

کَسْتَر	شکست	بِکَسَر	می شکند
بَرِی	تراشید	بِبَرِی	میتراشد
مَفْقُود	گمشده	ضَاعَ	گم شد

يَضِيعُ	کم میشود	اَضَاعَ	تلف، کم کرد
يُضِيعُ	تلف، کم میکند	ضَيَّعَ	کم کرد
يُضَيِّعُ	کم میکند	يَوْمُ السَّبْتِ	روز شنبه
يَوْمُ الأَحَدِ	روز یکشنبه	يَوْمُ الإِثْنَيْنِ	روز دوشنبه
يَوْمُ الثَّلاثِ	روز سه شنبه	يَوْمُ الأَرْبَعَا	روز چهارشنبه
يَوْمُ الخَمِيسِ	روز پنجشنبه	يَوْمُ الجُمْعَةِ	روز جمعه

يا وَلَد لِيش ما تَكْتُبُ كِتابَكَ	ای پسر چرا کتابت را نمینویسی
يا استادي قلمي مَكسورٌ ما اَقْدِرُ اَكتُبُ	ای آقا قلمم شکسته است نمیتوانم بنویسم
مَن كَسَّرَ قَلَمَكَ	کی شکست قلم ترا
يا ستادي كَسَّرَ قلمي اَخي	آقا قلم مرا برادرم شکست
يا حَسَن لِيش كَسَّرْتَ قَلَمَ اَخِيكَ	ای حسن چرا قلم برادرت را شکستی
يا اُستادي اَنا ما كَسَّرتُه كانَ قَلَمُهُ مَكسورًا	ای آخوند من نشکستم آن را قلمش شکسته بود
جِيْ بِقَلَمِكَ وَالموس اَبريه لَكَ	بیا ور قلمت را و چاقو را تبراشم برای تو
السّاعة اَجيءُ بِه لَكُمْ	الان میاورم برای شما
يا اَولادي لا تُكَسِّروا اَقلامَكُم	ای پسران من نشکنید قلمها تان را
لا تَكسِروا قُلوبَ اِخوانِكُم	قلب های برادرانتان را نشکنید
لا تَكسِرْ قَلْبَ اَحَدٍ	نشکن قلب احدی را
ما تُسَوّي يا وَلَدي	چه میکنی ای پسر من
قَلَمي مَكسورٌ اَبريه	قلم شکسته است میتراشمش
لِيش ما تَكتُبُ زَينًا	چرا خوب نمینویسی

عربي	فارسي
إن بَرَيْتَ قلمي زَيْنًا أكتبْ زَيْنًا لك	اگر قلم را خوب تراشی خوب نویسم
ما صار قلمَ الذي بَرَيْتُ لك	چه شد قلمیکه تراشیدم برایت
قلمي صارَ (مفقودًا) ضايعًا	قلمم گم شد
مَن ضَيَّعَ قلمَك	کی گم کرد قلم ترا
ما أدري مَن ضَيَّعَهُ نمیدانم کی گم کرده	لِمَ ضَيَّعْتَهُ چرا گم کردی
خَرَجَ يَخْرُجُ فَتَّشَ يُفَتِّشُ	وَجَدَ يَجِدُ إخوان
بیرون رفت بیرون میرود جستجو کرد جستجو میکند	یافت مییابد برادران
لماذا خرجتَ من البيتِ	چرا بیرون رفتی از خانه
خرجتُ أشتري بعضَ اللوازمِ	بیرون رفتم بعضی لوازم بخرم
ابنُ عمِّك متى يخرجُ من بيتِه	پسر عموی تو کی بیرون میرود از خانه اش
هو يخرجُ وقتَ خروجِ عمّي	او وقت بیرون رفتن عموی من بیرون میرود
ضيّعَ قلمي ابنُ عمِّك	قلم مرا پسر عموی تو گم کرد
أنا ما ضيّعتُ قلمَك أخي ضيّعه	من گم نکردم قلم ترا برادرم گم کرد آنرا
يا ولدُ اكتبْ كتابَ درسِك	ای پسر بنویس کتاب درسترا
ضاعَ كتابُ درسي يا سيّدي	کتاب درسم گم شده آقا
مَن ضيّعَ كتابَك	کی گم کرد کتاب ترا
ما أدري مَن ضيّعه كان عند الكرسي	نمیدانم کی گم کرد آنرا پهلوی صندلی بود
اسئلْ من إخوانك	بپرس از برادرانت
يا إخواني مَن ضيّعَ كتابي	ای برادران من کی کتاب مرا گم کرد
ما ندري نحنُ ما ضيّعناه	نمیدانیم ما گم نکردیم آنرا
فتّشوا عليه	جستجوی آن را بکنید

فَتَّشْنا عَلَيْهِ فی کُلِّ مَکانٍ ما وَجَدْناهُ — در هر جا جستجو کردیم نیافتیم آن را

مَنْ فَتَّشَ عَلَيْهِ — کی جستجوی آن کرد

کُلُّنا فَتَّشْنا عَلَيْهِ ما وَجَدْناهُ اِلَی الآن — همه ما جستجویش کردیم تا حالا نیافتیمش

یاسَیِّدی اَنا فَتَّشْتُ بِنَفْسی ما وَجَدْتُهُ — ای آقا من خودم گشتم نجستمش

اِخْوانُکُمْ لِمَ لا یُفَتِّشُونَ — برادران شما چرا نمیگردند

یُفَتِّشُونَ لکِنْ ما یَجِدُونَ — میگردند اما نمیابند

رُحْ اَنْتَ فَتِّشْ بِنَفْسِكَ — برو خودت جستجو کن

اَنا وَجَدْتُ مِنْدیلِیَ الَّذی ضاعَ — من پیدا کردم دستمالم را که گم شده بود

اَیْنَ وَجَدْتَهُ — کجا پیدایش کردی

وَجَدْتُهُ فی غُرْفَةِ ابْنِ خالی — در اطاق پسر دائیم پیدا کردمش

صَرَخَ	یَصْرُخُ	خَفَضَ	یَخْفِضُ	وَطَأَ	یَطَأُ	واطِئٌ
فریاد زد	فریاد میزند	پست شد	پست میشود	پست شد	پست میشود	پست

یابُنَیَّ لا تَصْرُخْ تَکَلَّمْ بِصَوْتٍ واطِئٍ — پسرک من فریاد مزن بصوت پست حرف بزن

لا تَصْرُخُوا اِخْفِضُوا اَصْواتَکُمْ — داد مزنید صداها تان را پست کنید

لا تَتَکَلَّمُوا بِصَوْتٍ عالٍ اِخْفِضُوا اَصْواتَکُمْ — بصدای بلند حرف مزنید صداها را پست کنید

لِشْ (لِمَ) ما تَتَکَلَّمُونَ بِصَوْتٍ واطِئٍ — چرا بصدای (پست) نرم حرف نمیزنید

مَنْ یَخْفِضُ صَوْتَهُ فِی التَّکَلُّمِ اَنا اُحِبُّهُ — کسیکه صدایش را (پست) ملایم کند در حرف زدن من دوستش دارم

مَنْ یَصْرُخُ فِی التَّکَلُّمِ اَضْرِبُهُ — کسیکه داد بزند در حرف زدن میزنمش

ذَهَب	طلا	فِضَّة	نقره
رَفَعَ	بلند کرد	یَرْفَعُ	بلند میکند
رَأس	سر	یَدْ	دست

عربی	فارسی
رِجل	پا
عَلی	بلند کرد
یَعلو	بلند میکند
عَین	چشم
اِرفَع	بلند کن
اَرفَع	بلندتر
اَعلی	برتر (بهتر)
لا تَرفَع صَوتَكَ	صدایت را بلند کن
اِرفَع رَأسَكَ اِقرَء بِصَوتٍ عالٍ حَتّی اَسمَعَ	سرت را بلند کن بصدای بلند بخوان تا بشنوم
لِش (لِمَ) یَرفَعونَ اَصواتَهُم كَذا	چرا اینطور صداهاشان را بلند میکنند
لا تَصرُخوا وَلا تَرفَعوا اَصواتَكُم كَذا	فریاد مزنید و صداهاتان را بلند کنید اینطور
اِرفَع یَدَكَ وَ رِجلَكَ	دست و پایت را بلند کن
لِش (لِمَ) تَرفَعُ رِجلَكَ	چرا پایت را بلند میکنی
اُعلوا اَصواتَكُم حَتّی اَسمَعَ	صداهاتان را بلند کنید تا بشنوم
ما اَسمَعُ كَلامَكُم لِش ما تَعلونَ اَصواتَكُم	نمی شنوم کلام شما را چرا صداهاتان را بلند نمیکنید
بَیتُنا اَرفَعُ مِن بَیتِكُم	خانه ما بلندتر از خانه شما است
سَكَتَ	خاموش شد
یَسكُتُ	خاموش میشود
خَطَبَ	حرف زد
یَخطُبُ	حرف میزند
خاطَبَ	روبرو حرف زد
یُخاطِبُ	بالمواجهه حرف میزند
لِش ما تَسكُتُ یا وَلَد	چرا ساکت نمیشوی ای پسر
بِمَن تُخاطِبُ	بکه میگوئی (خطاب میکنی)
خِطابُكَ مَعَ مَن	با که حرف میزنی
اُخاطِبُ مَعَ الَّذی یَتَكَلَّمُ بِصَوتٍ عالٍ	با آن حرف میزنم که بصدای بلند حرف میزند
اُخاطِبُ مَعَ الَّذینَ یَصرُخونَ	با آن حرف میزنم که فریاد میزنند
لِش سَكَتَّ یا مُحسِن	چرا خاموش شدی ای محسن
یا اَولادی لِش سَكَتُّم	ای پسران من چرا ساکت شدید

عربی	فارسی
اُسْکُتُوا أُرِیدُ اَتَکَلَّمَ	ساکت باشید میخواهم حرف بزنم
بِالرَّأسِ وَ العَیْنِ نَسْکُتُ	بسر و چشم ساکت میشویم
اِسْمَعُوا مَا اَقُولُ لَکُمْ	بشنوید چیزی را که بشما میگویم
اُکْتُبُوا دَرْسَ اَمْسِکُمْ وَیَوْمِکُمْ هٰذا	بنویسید درس دیروزتان و درس امروزتان را
اِنْ تَکْتُبُوا دَرْسَ الْغَدِ یَکُونُ اَحْسَنَ لَکُمْ	اگر درس فرداتان را بنویسید بهتر میباشد برای شما
یَاسَیِّدِی اَاَکْتُبُ دَرْسَ الأَمْسِ اَمْ دَرْسَ الیَوْمِ	آقا آیا درس دیروز را بنویسم یا درس امروز را
اُکْتُبْ دَرْسَ البَارِحَة وَ دَرْسَ الیَوْمِ	درس دیشب و درس امروزت را بنویس

تعلیم چهاردهم

چه طور شد قلم تو قلم شکست قلمت و چاقو را بیاور برای من تراشم برای تو قلم من گم شد ـ که گم کرد قلم را که من تراشیده‌ام برایت ـ برادرم گم کرد قلم مرا که جناب شما تراشیدید برای من ای پسر چرا گم کردی قلم برادرت را که من تراشیده بودم برای او ـ ای آقای من قلم برادرم شکسته بود کسیکه بشکند قلمش را یا گم کند آنرا میزنم او را ای شاگردان من نشکنید قلم احدی را ـ ای برادران من نشکنید قلمهای برادران و دوستان را ـ چه چیز منع میکند ترا اینکه بنویسی درست را که گفتم تو برادر کوچکم مرا منع میکند نمیگذارد که بنویسم درسم را که گفتی بمن ـ پی چه چیز میگردی نمیدانم کجا گم شده کتابم پی اش میگردم پی اش بگرد پیدا میکنی ـ خیلی عقبش گشتم تا حالا نیافته‌ام آن را کی گم کردی کتابت را گم کردم آنرا از روز پنجشنبه وقتیکه از مکتب برمیگشتم ـ آیا آن را در راه گم کردی یا در خانه وقتیکه بیرون آمدم از مکتب پیشم بود بعد نمیدانم کجا گم شد ـ آیا از برادرانت پرسیدی سؤالی کردم از ایشان گفتند بمن روز جمعه دیدیم ما آن را در اطاق آیا پی اش گشتی بلی خودم در اطاق عقبش گشتم نیافتمش

ای فرزندان من عقب کتاب برادرتان بگردید - ای آقا ما هرقدر عقبش گشتیم نیافتیم
آیا یافتید قلمتان را که گم کرده شده بود - بلی آقای من عقبش گشتم و آن را در اطاق
برادرم یافتم - آیا کتاب لغت یافت میشود در دکان شما حالا در دکان ما نیست روز
دوشنبه می آید پیش آن را برایتان میآورم - روز دوشنبه من نمیتوانم بیایم
پیش شما روز سه شنبه میآیم - روز سه شنبه بیا برای اینکه من کار دارم میآورم آن را
برای تو روز چهارشنبه - اگر آن را تو خودت بیاوری ممنون میشوم از تو

تعلیم پانزدهم

چرا بصدای بلند حرف میزنید بصدای (نرم) آهسته حرف بزنید - ای
شاگردان من کسیکه فریاد بزند از شما در حرف زدن من او را البته میزنم
صداهاتان را بلند نکنید - درستان را بصدای پست و یواش بخوانید
صداهاتان را پست کنید در وقت خواندن فریاد نزنید و صداهاتان را
بلند نکنید پیش پدرتان و پیش معلمین - صداهاتان را بلند نکنید وقت
حرف زدن حرف بزنید بصدای (نرم)
آهسته

درس هشتم

اَعطیٰ	یُعطی	فَوقَ	تَحتَ	عَطشان	یَمین
بخشید (داد)	می بخشید (میدهد)	بالا	پائین	تشنه	راست
یَسار	خَلف	اَمام	آخَر		
چپ	عقب	روبرو	دیگر		

یا اُستاذ ای اخی لَم یَکتُب دَرسَ امسیه - ای آخوند برادرم درس دیروزش را ننوشته
الَم یَکتُب دَرسَ امسیه حتیٰ الآن - آیا ننوشته درس دیروزش را تا حال

لا لم یکتب و یقول ما اکتب	خیر ننوشته و میگوید نمی نویسم
یا حسن الم اقل لک اکتب درسک	حسن آیا بتو نگفتم درست را بنویس
یا سیدی لم یکن لی ورق ولا قلم	آقا نه کاغذ داشتم نه قلم
ماصار قلمک الذی اعطیتک	چه طور شد قلمت که بتو دادم
کان مکسورًا و صار ضایعًا	شکسته بود و گم شد
اعطنی کاس ماءٍ	یک کاسه آب بمن بده
هل انت عطشان	آیا تشنه هستی
نعم انا عطشان جدًا	بلی خیلی تشنه هستم

نزل	ینزل	صعد	یصعد	رکب	یرکب	وصل
فرود آمد	پائین میاید	بالا رفت	بالا میرود	سوار شد	سوار میشود	رسید
یصل	وصلت	وصلتَ	وصلنا	وصلوا	تصل	نصل
میرسد	رسیدم	رسیدی	رسیدیم	رسیدند	میرسی	میرسیم
یصلون	تصلون	وصول	واصل			
میرسند	میرسید	رسیدن	رسنده			

یا حمید این انت	ای حمید کجائی تو
انا فی الغرفة الفوقانی	من در اطاق فوقانی هستم
انزل نروح	پائین بیا برویم
انت اصعد بالفوق	تو بالا بیا
عندی شغل ارید اروح انزل	کار دارم میخواهم بروم پائین بیا
لیش ما تنزل حتی نروح	چرا پائین نمی آئید تا برویم
ما تصعد بالفوق حتی انزل معک	بالا نمی آئی تا اینکه من پائین بیایم

عربی

عربی	فارسی
اِنزِلْ لِاَرْكَبَ الفَرَس	پائین بیا سوار اسب شو
مِنَ الَّذِینَ یَرْكَبُونَ مَعَنا	کی ها سوار میشوند با ما
خُدّامُنا یَرْكَبُونَ مَعَنا	نوکرهای ما با ما سوار میشوند
أَلَمْ یَرْكَبْ مَعَنا ضَیْفُنا	آیا مهمان ما با ما سوار نشد
لا لَمْ یَرْكَبْ قالَ أَنا مَریض	خیر سوار نشد گفت من ناخوشم
ماذا (ایش) تَرْكَب	چه سوار میشوی
اَرْكَبُ (عَلَى الجَواد) الفَرَس	اسب سوار میشوم

وَضَع	القَمَر	كَیْفَ	جَیِّد	طَیِّب	جِدًّا
پت	فرورفتن	چطور	خوب	خوب	حتماً

اِنْشَرَحَ	یَنْشَرِحُ	اِنْشِراح
منبسط شد	منبسط میشود	گشادگی انبساط

تعارفات معموله هیچ زبان را بزبان دیگر نمیتوان ترجمه تحت اللفظ نمود باید حاصل و اجمال معنی را فهمید تا کم کم خاطرنشان شده در موقع استعمال شود لهذا معنی اجمال میشود و باید دانست که اعراب اغلب بطور مفرد خطاب میکنند و در مقام احترام بجای جمع استعمال میشود که بجای شما بهمان لفظ تو اکتفا مینمایند.

عربی	فارسی
كَیْفَ الأَحوال (كَیْفَ حالُكُم)	احوال شما چطور است
داعِینَ بِسَلامَتِكُم	دعا بسلامتی شما میکنم
كَیْفَ مِزاجُكُم الشَّرِیف	مزاج شریف شما چطور است
بِغایَةِ الانْشِراح	درکمال خوشی و انبساط
مُشْتاقِینَ لِزِیارَتِكُم	مشتاق دیدار شما بودیم
وَنَحْنُ بِالأَكْثَر	ما بیشتر مشتاق بودیم

عربی	فارسی
صِرنا مُنشَرِحين بِزِيارَتِكُم	از ديدن شما مسرور شديم
شَرِّفوا مَحَلَّكُم	بفرمائيد جايتانرا زينت بدهيد
غَمَرَني لُطفُكُم	فرو گرفت مرا لطف شما
اِنّي خادِمُكَ الوَضيع	من نوكر پست شما هستم
اِنّي مَحسوبُك	نوكر شما هستم (در مقام التجا)
تَفَضَّل اِستَرِح	بفرمائيد راحت كنيد
اَنَستُمونا (آنَسَنا اُنسُكُم)	ما نوس (خوش) شديم
حَلَّتِ البَرَكَة بِقُدومِكُم	قدوم شما موجب بركت است
تَفَضَّل نَتَآنَس	بفرمائيد صحبت كنيم
بِالخِدمَة (حاضِر بَين يَدَي مِنكُم)	حاضرم بخدمت سركار
اَجابَ جواب داد	يُجيب جواب ميدهد
رَدَّ رد كرد	يَرُدّ رد ميكند
سَمَحَ عطا كرد	يَسمَح مى بخشد
تَمَّمَ تمام كرد	يُتَمِّم تمام ميكند
يا اَولادي هَل عَمِلتُم واجِباتِكُم	اى بچهاى من آيا كارهاى واجبات را كرديد
هَل تَمَّمتُم الشُّغلَ المَطلوبَ مِنكُم	آيا كارى كه بايد بكنيد تمام كرديد
لا يا سَيِّدَنا ما تَمَّمنا لِاَنَّه لَم يَكُن مَعَنا وَقت	خير آقا تمام نكرديم زيرا كه وقت نداشتيم
يا حَبيب هَل تَمَّمتَ واجِباتِك	اى حبيب آيا كارهاى واجبت را تمام كردى
نَعَم سَيِّدي تَمَّمتُ	بلى آقاى من تمام كردم
لا يا سَيِّدي ما تَمَّمتُ لِاَنَّه لَم يَكُن لي وَقت	خير آقا تمام نكردم زيرا كه فرصت نداشتم

عربی	فارسی
ماكانَ شغلُكَ امس	دیروز چه کار داشتی
بِاَيِّ شيءٍ كنتم مشغولين البارحه	بچه چیز مشغول بودید دیشب
اَجيبوني (رُدّوا عليَّ الجواب)	بمن جواب بدهید
يجبُ ان تقرءَ درسكَ ثلثَ مرّاتٍ	واجب است که سه دفعه درست را بخوانی
ياخواجه اِنّي قرأتُ خمسَ مرّاتٍ	ای آخوند من پنج دفعه خواندم
خِطابُكَ مع مَن	باکی هستید (حرف میزنید)
هل خِطابكم لي او لِاَخي	آیا بمن حرف میزنید یا به برادرم
خِطابي مع كلِّ المتكلّمين	خطاب (حرف) من با همه شاگردان است
تستحقُّ الجلدَ	مستحق (چوب) تازیانه هستی
رُدّوا عليّ الجواب	جواب بدهید بمن
ما السببُ في عدمِ جوابكم	سبب چیست در جواب ندادن شما
ياسيّدنا نطلبُ منكم السماحَ	از شما عفو وگذشت می طلبم
اِسمحوا لنا ياسيّدنا نعرضِ الجواب	آقا فتوت بفرمائید تا جواب عرض کنم
ارجو منكم المسامحة	امید عفو دارم از شما
سامحني (اعذرني)	عفو بفرمائید

فَهِمَ	يفهم	يسير	فقط	نوم	وجبَ
فهمید	میفهمد	کم (آسان)	تنها (بس)	خواب	واجب شد
يجبُ	ارسلَ	يرسلُ	بلدَ	الّا	
لازم شود	فرستاد	میفرستد	شهر	مگر	

هل تفهمُ قولي ام لا	آیا حرف مرا میفهمی یا خیر
افهمُ ذلكَ جيّدًا	این را خوب میفهمم

عربی	فارسی
أنا أفهم كلامك	من میفهمم کلام ترا
هل تفهمون كلامي	آیا میفهمید کلام مرا
إني فاهم ما تقولون	من می فهمم چیزی را که میگوئید
أنا لا أفهم ما تقول إلا قليلا	من نمی فهمم چه میگوئی مگر کمی
ما أنا فاهم كلامكم إلا شيئا يسيرا	من کلام شما را نمی فهمم مگر چیز کمی
هل تتكلمون بالعربي	آیا عربی حرف میزنید
هل تعرفون التكلم بالفارسي	آیا حرف زدن فارسی را میدانید (میتوانید)
أتكلم قليلا	کمی حرف میزنم
أعرف شيئا يسيرا	چیز جزئی میدانم
هل وصل ضيوفكم إلى بلدهم	آیا مهمانان شما بشهرشان رسیدند
حتى الآن لم أعلم وصلوا أم لا	تاکنون نمیدانم رسیده اند یا خیر
متى يصل مكتوبهم إليكم	کی کاغذ ایشان بشما میرسد
إذا أرسلوا بواسطة البريد يصل إلينا بعد خمسة أيام	اگر توسط پست بفرستند بعد از پنج روز بما میرسد
ما ندري ماذا نفعل الغد	نمیدانیم فردا چه می کنیم
ما كان شغلك البارحة	دیشب کار تو چه بود
بأي شيء كنتم مشغولين البارحة	بچه چیز مشغول بودید دیشب
ما شغلنا بشغل بالبارحة إلا القراءة	دیشب بشغلی مشغول نشدیم مگر خواندن
هل تسمع ما يقول أستاذك	آیا می شنوی استادت چه میگوید
نعم أسمع ما يقول	بلی میشنوم چه میگوید
ألقِ السمع طيبا	خوب گوش بدهید

عربی	فارسی
أَما تسمعونَ	آیا نمی شنوید
لا ما أسمعُ شيئاً	چیزی نمی شنوم
اِخفِضوا أصواتَكم	صداهاتان را پست بکنید
انتم تتكلّمونَ بِصوتٍ عالٍ جدّاً	شما خیلی بلند (تکلم میکنید) حرف میزنید
هم يتكلّمونَ بِصوتٍ واطي جدّاً	ایشان خیلی یواش حرف میزنند
لِمَ انتم تصرخونَ كذا	چرا شما این طور فریاد (داد) میزنید
هل سامِعونَ كلامَهم	آیا شنیدید کلام ایشان را
هل تسمعُ منّي	آیا از من میشنوی
نعم يا سيّدي انّي اسمعُ كلامَكم	بلی آقا فرمایش شما را می شنوم
هل فهمتَ كلامي	آیا کلام مرا فهمیدی
سمعتُ كلامَكم امّا ما فهمتُ الّا بعضَ الكلمات	شنیدم کلام شما را امّا نفهمیدم مگر بعضی کلمات را
لِش ما فهمتَ كلامي	چرا نفهمیدی کلام مرا
لِشدّةِ غِلظةِ العبارةِ وعُقدةِ لسانكم	بجهت مشکلی عبارت و گرفتگی زبان شما
لم افهم شيئاً	چیزی نفهمیدم
هم فهموا كلامَكم	ایشان فهمیدند کلام شما را

عربی	فارسی
كبير	بزرگ
كُبَراء (كِبار)	بزرگان
صغير	کوچک
صِغار	کوچکها
ثلثَ عشرَ	سیزده
اربعَ عشرَ	چهارده
خمسةَ وعشرين	بیست و پنج
ستّ وثلثين	سی و شش
ثمانَ واربعين	چهل و هشت
بَلَغَ	رسید
يبلُغُ	میرسد

عربی	فارسی (۱۲۳)
كَمْ سِنُّكَ (ما قَدْرُ عُمْرِكَ)	چند سال داری
عُمْرِي يَكُونُ عَشَرَ سَنَةً	عمر من ده سال میباشد
هَلْ اَنْتُمْ اَكْبَرُ فِي السِّنِّ اَمْ اَنَا	آیا شما بزرگترید یا من
اَنَا ما اَدْرِي كَمْ عُمْرُكُمْ	من نمیدانم شما چند سال دارید
اَخُوكَ الصَّغِيرُ كَمْ عُمْرُهُ	برادر کوچکت چند سال دارد
عِشْرُونَ سَنَة (وَنِصْفٌ) وَسِتَّةُ اَشْهُرٍ	بیست سال و شش ماه
اِبْنُ عَمِّكَ يَظْهَرُ اَنَّ عُمْرَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ سَنَةً	پسر عمویت بنظر میاید پانزده ساله باشد
سَيَبْلُغُ الخَامِسَةَ عَشَرَ بَعْدَ شَهْرَيْنِ	عنقریب بعد از دو ماه پانزده ساله میرسد
ما عُمْرُكُمُ العالي	عمر سرکار عالی چند است
عُمْرِي اَرْبَعَةَ عَشَرَ سَنَة	عمر من چهارده سال است
اَنْتُمْ اِلَى الآنَ صَغِيرٌ فِي السِّنِّ	شما هنوز سنا کوچکید
هَلْ اَنْتُمْ اَكْبَرُ مِنِّي سِنًّا	آیا شما سنا از من بزرگترید
نَعَمْ اَنَا اَكْبَرُ مِنْكَ وَمِنْ اَخِيكَ	بلی من بزرگتر از تو و برادرت هستم
يا سَيِّدِي اَخِي الاَكْبَرُ اَكْبَرُ مِنْكُمْ سِنًّا	آقا برادر بزرگه من از شما بزرگتر است سنا
كَمْ يَكُونُ عُمْرُهُ	او چند سال دارد
عُمْرُهُ خَمْسَةَ عَشَرَ سَنَة	او پانزده سال دارد
اِنْ كَانَ كَذٰلِكَ هُوَ اَكْبَرُ مِنِّي	اگر این است او از من بزرگتر است
ما سِنُّ ابْنِ عَمِّكُمْ	پسر عموی شما چند سال دارد
سَمِعْتُ مِنْ اَبِي يَقُولُ سِتَّةَ عَشَرَ سَنَة	از پدرم شنیدم میگفت او شانزده سال دارد
ما عُمْرُ اَبِيكَ	پدرت چند سال دارد

عربی	فارسی
مَا اَدْرِی لٰكِنْ يُمْكِنُ اَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ ثَلٰثَ وَاَرْبَعِينَ سَنَة	نمیدانم امّا ممکن است که او چهل و سه سال داشته باشد
سَمِعْتُ مِنْ عَمِّكَ يَقُولُ لَهُ اَرْبَعَ وَاَرْبَعِينَ سَنَة	از عمویم شنیدم میگفت او چهل و چهار سال دارد
عَمُّكَ يَظْهَرُ اَنَّهُ كَبِيرٌ جِدًّا	عموی تو خیلی مسّن بنظر میآید
بَلَغَ الحَادِی وَالسِّتِّينَ فِی شَهْرِ المَاضِی	در ماه گذشته بشصت و یک رسید
لا يَظْهَرُ اَنَّهُ كَبِيرٌ بِهٰذَا المِقْدَار	بنظر نمیآید این قدر مسّن (پیر) باشد
اَنَا اَصْغَرُ مِنْ اَبِيكَ بِخَمْسِ سِنِينِ	من از پدر تو پنج سال کوچکترم

خَتَمَ	يَخْتِمُ	بَعُدَ	يَبْعُدُ	نَظَرَ	يَنْظُرُ
تمام کرد	تمام میکند	دور شد	دور میشود	نگاه کرد	نگاه میکند
ذَاهِبٌ	رَائِحٌ	اٰتٍی	طَلَبَ	يَطْلُبُ	جَائِی
رونده	رونده	آینده	خواست	میخواهد	آینده
قَادِم	قُدَّامٌ				
آینده	جلو				

عربی	فارسی
مَتَى تَخْتِمُ دَرْسَكَ	کی درست را تمام میکنی
يُمْكِنُ بَعْدَ سَنَتَيْنِ اَوْ ثَلَاثَ سِنِينَ	ممکن است بعد از دو سال یا سه سال
مَا اَتْمَمْتُ دُرُوسِی اِلَى الآن	تا حال درسهارا تمام نکرده ام
مَا العِلْمُ الَّذِی تَشْتَغِلُونَ بِهِ	بچه علم مشغول هستید
اَنَا مُشْتَغِلٌ بِتَحْصِيلِ عِدَّةِ عُلُومٍ	من به تحصیل چند علم مشغول هستم
كَمْ لُغَةٍ تَتَعَلَّمُونَ	چند زبان (لغت) یاد میگیرید

اشتغلْ بتعلیمِ لغاتٍ عدیدةٍ	بتعلیم چند زبان مشغولم
انا اتعلّمُ اربعَ لغاتٍ	من چهار زبان یاد میگیرم
کم زمانٍ انتم تشتغلونَ بالتحصیلِ	چند وقت است که شما بتحصیل مشغول میباشید
الآنَ (الحین) یکونُ خمسَ سنینَ	حالا پنج سال میشود
اینَ (تذهبونَ) تروحونَ	کجا میروید
انتم الی اینَ ذاهبونَ	شما کجا میروید
ما ادری اینَ نذهبُ (نروح)	نمیدانم کجا میرویم
هُم رائحونَ (ذاهبونَ) الی اینَ	ایشان بکجا میروند (رونده اند)
الی ایِّ محلٍّ تریدونَ (الروح الذهاب)	کجا میخواهید بروید
انا ذاهبٌ (رائحٌ) الی البستان	من بباغ میروم
نحنُ رائحونَ (ذاهبونَ) قدّام الباب	ما میرویم (بیرون) جلو در
لا تبعُدوا ربّما احدٌ یطلبُکم	دور نروید (بسا باشد) شاید یکی شما را بخواهد
زین (طیّب) لا نبعدُ من قدّامِ الباب	بسیار خوب از دم در دور نمیروم
من تطلبُ	که را میخواهی
اطلبُ ابنکم	پسر شما را میخواهم
انتم آتونَ من اینَ	شما از کجا تشریف میآورید
من اینَ (تاتونَ) تجیئونَ	شما از کجا میآئید
انا جاءٍ (آتٍ) من غرفتی	من از اطاقم میآیم
انتم من اینَ قادمونَ آتونَ	شما از کجا میآئید
انا قادمٌ (آتٍ) من منزلی	من از منزلم میآیم
انا جاءٍ (قادم) من داری (بیتی)	من از خانه ام میآیم

هَلْ رَأيتُمْ أخِي — آیا برادر مرا دیدید

نَظَرْنا لكِنْ ما رَأيناهُ — نگاه کردیم لکن او را ندیدیم

عَثَرَ	يَعْثِرُ	صاحِب	جَديد	اِجْتَهَدَ	يَجْتَهِدُ
مطلع شد	مطلع میشود	رفیق	تازه	سعی کرد	سعی میکند
سَكَنَ	يَسْكُنُ	غايَة	جَيِّدٌ	اِي وا	يَجْتَثُ
ماند	میماند	نهایت	خوب	بلی	جست
يَجِيءُ	وَضَعَ	يَضَعُ			
میجوید	گذاشت	میگذارد			

هَلْ عَثَرْتَ بِأخي — آیا از برادرم مطلع شدی

ما عَثَرْتُ بِهِ لكِنْ عَثَرْتُ بِأبيكَ — از او مطلع نشدم لکن از پدرت مطلع شدم

يَجِيءُ بَعْدَ الظُهْرِ — بعد از ظهر میاید

هَلْ يَجِيءُ (يأتي) وَحْدَهُ أمْ مَعَ غَيْرِهِ — آیا تنها میاید یا با کس دیگر

خَرَجَ مِنَ البُسْتانِ مَعَ واحِدٍ مِنْ أصْدِقائِهِ — با یکی از دوستانش از باغ بیرون رفت

خَرَجَ مِنَ المَدْرَسَةِ عَنْ جَديدٍ مَعَ رَفيقِهِ صاحِبِهِ — تازه از مدرسه با رفیقش بیرون رفت

كَمْ ساعَةٍ يَصيرُ — چند ساعت میشود

يَصيرُ ساعَتَيْنِ أوْ ثَلاثَ ساعاتٍ — میشود دو ساعت یا سه ساعت

هَلْ خَرَجَ مَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ — آیا پسر عمویش با او بیرون رفت

لَمْ يَخْرُجْ مَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ — پسر عمویش با او بیرون نرفت

اِشْلَوْنَ صارَ ما جاءَ إلَى الآنَ — چطور شد تا حال نیامد

أيْنَ يَسْكُنُ ابْنُ عَمِّكَ — کجا منزل دارد پسر عموی تو

هُوَ كانَ ساكِنَ بَيْتِ خالِهِ لكِنِ الآنَ — او خانه دائیش بود لکن الآن

عربی	فارسی
يَسْكُنُ بَيْتَ عَمِّهِ	خانه عمویش ساکن است
ضُيُوفُكُمْ اَيْنَ يَسْكُنُونَ	مهمانان شما کجا میمانند
ضُيُوفُنا لَيْسوا فی بَيْتِنا لٰكِنْ يَسْكُنُونَ بَيْتَ عَمِّنا	مهمانان ما در خانه ما نیستند اما در خانه عموی ما ساکن میباشند
اَلْآنَ ما شُغْلُ اَخيكُمْ	حالا برادر شما چه کار دارد
اَلْآنَ يَصيرُ ثَلاثَ سِنينَ هُوَ فِي التَّحصيل	حالا سه سال میشود که او در تحصیل است
نَعَمْ (ای وا) هُوَ فی غايَةِ الاِجْتِهادِ	بلی او در کمال کوشش است
هَلْ تَعْرِفُ صاحِبَهُ الَّذي يَجِيءُ مَعَهُ	آیا رفیقش را که همراهش میآید میشناسید
لا اَعْرِفُهُ اِلّا بِالْاِسْمِ فَقَطْ	نمیشناسم مگر باسم تنها
لا اَعْرِفُ ذاتَهُ سَمِعْتُ اِسْمَهُ فَقَطْ	نمیشناسم ذاتش را همین اسمش را شنیدم
لِمَ (لِش) لا اَعْرِفُهُ اَعْرِفُهُ حَقَّ الْمَعْرِفَةِ	چرا نمیشناسمش میشناسم اورا حق شناختن
ای وا اَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً	بلی خیلی خوب می شناسمش
هَلْ هُوَ يَعْرِفُكَ	آیا او ترا میشناسد
ای وا هُوَ يَعْرِفُني حَقَّ الْمَعْرِفَةِ	بلی او مرا خوب میشناسد
كِتابي ضاعَ اَنا لا اَجِدُهُ	کتاب من گم شده پیدا نمیکنم اش
اِبْحَثْ عَنْهُ	پیش (عقبش) بگرد
فَتِّشوا عَلَيْهِ (اِبْحَثوا عَنْهُ)	پیش بگردید
بَحَثْتُ عَنْهُ فی كُلِّ جِهَةٍ	هر طرف پیش گشتم
فَتَّشْتُ عَلَيْهِ فی كُلِّ مَكانٍ اِلّا فِي الصُّنْدوقِ	در هر جا عقبش گشتم مگر در صندوق
اِلَی الْآنَ ما وَجَدْتُهُ	تا حال نیافتمش
اَيْنَ وَضَعْتَ كِتابَكَ	کجا گذاشتی کتابت را

فی أیِّ مکانٍ وَضَعْتُموه — در کجا گذاشتید آن را

وَضَعْتُه علی التخته — روی تخته گذاشته بودمش

تَرَكَ	يَتْرُكُ	مَضى	يَمْضي	حَطَّ	يَحُطُّ
گذشت	میگذارد	گذشت	میگذرد	گذاشت	میگذارد
جِهَة	فَقَدَ	يَفْقُدُ	لَقِيَ	يَلْقى	أَخَذَ
طرف	گمشد	گم میشود	دید	می بیند	گرفت
يَأْخُذُ	سَكَتَ	يَسْكُتُ	بَكى	بَكَيْتُ	بَكَيْنا
میگیرد	خاموش شد	خاموش میشود	گریید	گریدم	گریدیم
بَكَيْتَ	بَكَوا	يَبْكي	تَبْكي	أَبْكي	نَبْكي
گریدی	گریدند	میگرید	میگرئی	میگریم	میگریم
يَبْكون	تَبْكون	باكي	اَبْكى	يُبْكي	ضَحِكَ
میگرند	میگرید	گریئده	گریاند	میگریاند	خندید
يَضْحَكُ	ضاحِكٌ	اَضْحَكَ	يُضْحِكُ		
میخندد	خندنده (خندان)	خنداند	میخنداند		

فی أیِّ جِهَةٍ تَرَكْتُمْ كِتابَكُم — در کدام طرف کتابتان را گذاشتید

حَطَّيْتُه علی الصندوق — روی صندوق گذاشته بودم

لِشْ حَطَّيْتُم كِتابَكُم هُناك — چرا کتابتان را آنجا گذاشتید

لِأَنَّه ما هو كانَ لازِمًا — بجهت آنکه لازمش نداشتم

هَل انتُم مُتَحَقِّقونَ مِن ذلِك — آیا خاطر جمعید از این

إنّي مُتَيَقِّنٌ مِن ذلِك وَمِن وَقْتِ — من یقین باین دارم و از وقتیکه آنرا

ما وَضَعْتُه هناك لَم يَمْضِ رُبْعُ ساعةٍ — آنجا گذاشتم ربع ساعت نگذشته

عربی	فارسی
اِسْئَلوا عَنْهُ رُفَقائَكُمْ	از رفقاتان بپرسید آنرا
يا اِخْواني اَما شِفْتُمْ (رَاَيْتُمْ) كِتابي	ای برادران من آیا کتاب مرا ندیدید
لا ما رَاَيْناهُ (شُفْناه)	خیر آنرا ندیدیم
كِتابُكُمْ ما هو ضائع وَاِنَّما اَخَذَهُ اَحَدٌ بالغَلَط	کتاب شما کم نشده البته یکی آنرا عوض برداشته
ما هُوَ مَفْقوداً غَيْرَ اَنَّ اَحَداً اَخَذَهُ وَيَظُنُّهُ كِتابَهُ	آن کم نشده مگر اینکه یکی بگمان کتاب خود آنرا برداشته
ها هُوَ (لَقَيْتُهُ) وَجَدْتُهُ	اینست پیدایش کردم
لِاَيِّ شَيْءٍ (سبب) اَخَذْتُمْ كِتابي	بچه جهت کتاب مرا برداشتید
اَخَذْتُهُ وَظَنَنْتُ اَنَّهُ غَيْرُ لازِمٍ لَكُمْ	من برداشتمش و گمان کردم که برای شما لازم نیست
نَحْنُ فَتَّشْنا عَلَيْهِ في كُلِّ مَكانٍ وَلَمْ نَجِدْهُ	ما در هر جا پیش گشتیم نیافتیمش
اَيْنَ بَحَثْتُمْ عَنْهُ	کجا پی اش گشتید
الحين يُفَتِّشونَ عَلَيْهِ فِي البَيْت	حالا پیش میگردند در خانه
لِمَ (لِيش) ما سَئَلْتُمْ عَنّي	چرا از من نپرسیدید
لِيش (لِاَيِّ شَيْءٍ) تَبْكي يا حَميدُ	چرا گریه میکنی ای حمید
اَبْكي لِاَنَّ اَبي ضَرَبَني	بجهت اینکه پدرم زد مرا گریه میکنم
لِماذا يَبْكونَ التَّلاميذ	چرا شاگردان گریه میکنند
لِاَنَّ مُعَلِّميهِمْ ضَرَبوهُمْ	بجهت اینکه معلمین ایشان زدند ایشانرا
اِقْرَئوا كِتابَكُمْ فَاِنّي رائحٌ اَحْفَظُ دَرْسي	کتابتان را بخوانید من میروم درسم را حفظ کنم
اَنْتُمْ مُجْتَهِدونَ في هذا اليَوْم	شما امروز خوب سعی میکنید

عربی	فارسی
هل نحن لسنا كل يوم على هذا الحال	آیا هر روز این طور نیستیم (نبودیم)
هل انا لست كل يوم كذلك	آیا من هر روز این طور نبودم
انتم بعض الاحيان تتكاسلون	شما بعضی اوقات تنبل (کسل) هستید
نعم نحن احيانا نكون كسالى	بلی ما بعض اوقات کسل هستیم
ليش بكيت ولماذا ضحكت	چرا گریه کردی و برای چه خنده کردی
ماذا ابكاك وماذا اضحكك	چه چیز ترا گریاند و چه چیز ترا خنداند
ليسوا يضحكون بك بل يضحكون بافعال اخيك	بتو نمیخندند بلکه بکارهای برادرت میخندند
هل تعرفون درسكم	آیا درستان را میدانید
الى الآن لم نعرفه	هنوز نمیدانیم آن را
انتم تنابلة اجتهدوا فيه	شما تنبل هستید سعی کنید در آن
اطلب منكم السماح	از شما طلب عفو میکنم
اريد من فضلكم ان تسمحونا	از فضل شما امید عفو دارم
ممن اخذت هذا	از کی گرفتی این را
اخذته من بعض اصدقائي	از بعضی دوستانم گرفتم آن را
انا اخذه منك لانه لي لازم	من آنرا از تو میگیرم برای اینکه برای من لازمست
انا ما اعطيكه	من آن را بتو نمیدهم
ليش ما تعطيه لي	چرا آن را بمن نمیدهی
يكون هو عند صديقك رح اخذه منه	آن پیش دوستت می باشد برو بگیر از او
يا عمي ليش ما تاخذني الى السوق	عمو جان چرا مرا ببازار نمیبری

عربی	فارسی
آخذكَ الى السوق	میبرمت ببازار
ايّ شيءٍ تشتري لي	چه چیز برایم میخری
اشتري (آخذُ) لكَ الموسَ المطويّ	برایت چاقو میخرم
يا حبيبُ هل تعرفُ درسكَ أم لا	ای حبیب آیا درست را میدانی یا خیر
انتم اعطيتم لي درساً في غاية الصعوبة	شما بمن درس خیلی مشکلی دادید
انا اعطيكم مهلةً بخمس عشرة دقيقة	من بشما پانزده دقیقه مهلت میدهم
كثّر الله خيركم انا اجتهدُ في حفظه	خدا خیر شما را زیاد کند من در حفظش سعی میکنم
انا رايحٌ اجتهدُ لعلّي احفظهُ في	من میروم سعی میکنم شاید کمتر از
اقلّ من ذلكَ	این آنرا حفظ کنم

لعلّ	كثيرٌ	قليلٌ	اكثر	اقلّ	حدّثَ
شاید	زیاد	کم	بیشتر	کمتر	حکایت کرد
يحدّثُ	رغبة	تعبَ	يتعبُ	تلا	يتلو
حکایت میکند	میل	رنج برد	رنج میبرد	خواند	میخواند
تالی	اشتياق	اشتاقَ	يشتاقُ		
خواننده	میل	آرزو داشت	آرزو دارد		

عربی	فارسی
الآن اعرفُ درسي	حالا درسم را میدانم
هل تعرفونه حقّ المعرفة	آیا چنانکه باید آنرا میدانید
اظنّ انّ الأمر كذلكَ	گمان میکنم این طور باشد
هل تعرفونه معرفةً جيّدةً	آیا آنرا خوب میدانید
سترونَ كذلكَ	حالا خواهید دید آن را
كيفَ تلوتُ (قرأتُ) درسي حفظاً	چطور خواندم درسم را از حفظ

عربي	فارسی
كَيفَ سَمَّعتُكَ دَرسي حِفظًا	چطور تو را حفظ شنواندم درس خودم را
لَيسَ بِجَيِّدٍ (ما هُوَ جَيِّدًا)	خیلی خوب نیست
اَنتُم تُحَدِّثُونَ عِوَضًا عَنِ القِرائَةِ وَالاِجتِهادِ	شما عوض خواندن و سعی صحبت میدارید
اَنتُم تَتَكَلَّمُونَ وَلا تَلتَفِتُونَ اِلى دَرسِكُم	شما حرف میزنید و دقت در درستان نمیکنید
حَتّى اَنتُم لا تَنظُرُونَ فی كِتابِكُم	شما حتی کتابتان هم نگاه نمیکنید
اَنتُم ذِهنُكُم جَيِّدٌ وَلكِنِ الرَّغبَةُ مَفقُودَةٌ بِكُم	شما ذهنتان خوبست اما رغبت در شما نیست
عِندَكُم اِستِعدادٌ لكِن ما عِندَكُم اِشتِياقٌ	استعداد دارید اما شوق ندارید
مَرَّةً اُخرى نَحفَظُ اَحسَنَ مِن ذلِكَ	دفعه دیگر بهتر از این حفظ میکنیم
مَرَّةً ثانِيَةً نَحفَظُ دَرسَنا اَحسَنَ	دفعه دوم درسمان را بهتر حفظ میکنیم
اَنا مُستَحٍ مِن اِتعابِ خاطِرِكُم	من از زحمت دادن شما حیا میکنم
هذا اَتعَبَ لَكُم	این زحمت است برای شما

قَعَدَ	يَقعُدُ	قامَ	قُمتُ	قُمتَ	قُمنا
نشست	می‌نشیند	برخاست	ایستادم	ایستادی	ایستادیم
قاموا	يَقُومُ	تَقُومُ	اَقُومُ	نَقُومُ	يَقُومُونَ
برخاستند	میایستد	میایستی	میایستم	میایستیم	میایستند
تَقُومُونَ	قُم	قُومُوا	جَلَسَ	يَجلِسُ	اِجلِس
میایستید	(بایست) برخیز	برخیزید	نشست	می‌نشیند	بنشین
مائده	سفره	لو	اگر	تعبان	خسته

عربي	فارسي
قُمْ يا وَلَدُ عاجِلاً	ای پسر زود برخیز
اَقُمْتَ اَمْ لا	آیا برخواستی یا خیر
قوموا نَرُحْ تِلْكَ الحُجْرَة	برخیز برویم آن اطاق
اِجْلِسْ (اُقْعُدْ) هُنا لا تَقُمْ حَتّى يَقُوموا اَعْمامُكَ	بنشین اینجا برنخیز تا برخیزند عموهای تو
اَنا اَقْعُدُ (اَجْلِسُ) هُنا مَتى تَقوموا اَقُمْ	من می نشینم اینجا وقتیکه برمیخیزید برمیخیزم
اَنا تَعْبانُ اَقْعُدُ هُنا حَتّى يَجيئوا	من خسته هستم اینجا می نشینم تا ایشان بیایند
تَفَضَّلْ اُقْعُدْ (اِجْلِسْ)	بسم الله بفرمائید
تَفَضَّلْ اِجْلِسْ بِقُرْبِ النّارِ	بفرمائید نزدیک آتش بنشینید
اَرْجو اَنْ تَسْمَحَ لي بِالقُعودِ هُنا	خواهش دارم اذن بدهید همین جا نشینم
اَلطَّعامُ عَلَى المائِدَة تَفَضَّلوا اِلى اَماكِنِكُم	غذا در سفره حاضر است بفرمائید سرجاهاتان بنشینید
اَتُحِبُّ الشّوربا	شوربا (میل) دوست دارید
آخُذُ قَليلاً بِالشُّكْرِ	قدری برمیدارم (با امتنان) تشکر
كَيْفَ وَجَدْتَها	چطور بود (یافتید) آنرا
حَقّاً اِنَّها فاخِرَةٌ	حقیقتاً خیلی ممتاز بود
لَوْلا عَدُوّي في بَيْتِكُمْ لَجِئْتُ هُناكَ	اگر دشمن من نبود در خانه شما هر آینه میآمدم آنجا
لَوْ كانَ عَدُوُّكُمْ في بَيْتِنا اَنا ما قُلْتُ لَكَ هذا اَبَداً	اگر بود دشمن شما در خانه ما من نمیگفتم بتو این را هرگز
لَوْلا عِلْمي بِلُطْفِكَ (بِمَحَبَّتِكَ) ما طَلَبْتُهُ مِنْكَ	اگر لطف (محبت) شما را نمیدانستم از شما نمیخواستم آنرا

لو لم يكن الأمر كذلك ما قلته لك	اگر امر چنین نشده بود من تو آن را نگفته بودم

مِلح	مَملحة	بَهار	مَبهَرة	سَلَق	كُرَة
نمک	نمکدان	ادویه	ظرف ادویه	چغندر آب پز شده	[illegible]
يكرهُ	سَمَك	جُناح	فَخذ	كَبد	ديك الحبش
ناخوش میدارد	ماهی	بال	ران	جگر	بوقلمون
فجل	خَس	زَيت	خَل	خَردَل	صَدر
ترب	کاهو	روغن زیتون	سرکه	خردل	سینه
فَطَرَ	يَفطُرُ	اِبتَغَى	يَبتَغي	كَفى	يَكفي
ناشتا خورد	میخورد	خواست	میخواهد	کفایت کرد	کفایت میکند
حَسِبَ	يَحسِبُ				
گمان کرد	گمان میکند				

أتيتُ لِأفطِرَ معكم	آمدم با شما غذا بخورم
أهلاً وسهلاً ولكن فطورُنا لا يُعتَدُّ بِه	مرحمت فرمودید خوش آمدید اما غذای ما قابل نیست
بِهِ الكِفايةُ لي	از برای من کافی است آن
إنّما هو طعامُنا الاعتيادي	همان طعام (عادی) همیشه ایست
لو عرفتُ أنّك تأتي لكنتُ هيّأتُ شيئاً آخر	اگر میدانستم که تو آمدنی هستی چیز دیگر مهیا کرده بودم
هذا كلُّ ما أبتغي	کلیتاً میل (خواهش) من همین است
بلا اعتذار نحنُ الأصدقاء فانبذِ التجمُّل	بدون معذرت (تعارف) ما دوستان بی کلفت میباشیم
هذا هو الأحسن أنا أكرهُ التجمُّل	او بهتر است من خوشم نمیاید از کلفت
إذا كان الأمرُ كذلك تفضَّل للطعام	اگر چنین است لطف فرموده بجهة طعام خوردن

معنا ونحن لا نحسبك غريبا — با ما وما شما را غریبه (حساب نمیکنیم)

لنجلس (لنقعد) — بنشینیم تا بنشینیم

اجلس (اقعد) بجانبی — پهلوی من بنشین

المرق	الغذا	العشا	دیك	دجاجة
آب گوشت	ناهار	شام	خروس	مرغ
فرخ	ستّ	صحفة	مشوی	کی
جوجه	خانم	بشقاب	کباب	تا
مدح	یمدح	قطع	یقطع	
تعریف کرد	تعریف میکند	برید	میبرد	

اجلس عند رأس المائدة لکی تقطع — سر سفره بنشین برای اینکه برای ما

لنا اللحم — گوشت ببری

من یرید شوربا — کی شوربا میخواهد

ابعث لی صحفتك حتی اعطیك — بشقابت بفرست تا تو بدهم

هذا یکفینی — این برای من کافی است (بس است)

اذا لم یکن ملحها بحسب ذوقك فهذه — اگر نمکش موافق ذائقه شما نیست

المملحة بقربك وان کنت تحب البهار — آن نمکدان پهلوتان است و اگر ادویه

فهذا المبهرة — میل دارید آن ادویه دان

یجب ان امدح الطباخ فان هذا — واجب است که تعریف کنم آشپز را

اللحم المسلوق یظهر انه جید جدا — این گوشت لخم خیلی خوب بنظر میآید

أأقدم لك قطعة — شما یک تکه تقدیم بکنم

بکل قبول لکن هذا اکثر النصف یکفینی — با کمال منت اما این زیاد است نصف آن بس است

عربی	فارسی
ما اَكَلْتَ یا سَیِّدی	شما نخوردید ای آقای من
اَكَلْتُ كَثِیراً اَكْثَرَ اللهُ خَیْرَكُمْ	خیلی خوردم خدا بشما خیر زیاد بدهد
اَاُقَدِّمُ لَكَ قَلیلاً مِنْ هذهِ السَّمَكة	آیا بشما قدری ازین ماهی بدهم
اَوْ مِنْ هذا المَشْوِیّ	یا ازاین کباب
اَعْطِنِي الصَّحْفة لِكَیْ آخُذَ لِنَفْسی	بشقاب را بمن بدهید تا از برای خودم بردارم
قُلْ لی ماذا تُرِیدُ مِنْ اَیِّ نَوْعٍ تَاْكُلُ	بگوئید بمن چه میخواهی از کدام نوع میخوری
كَما تُرِیدُ (كَما تَشاءُ)	هرطور طور میل شماست
هُنا طائرٌ مَطْبوخٌ وَمَطْهُوٌّ اَنَّهُ رَخْصٌ	اینجا مرغ پخته است (نرم و پخته باشد)
اَاُعْطِیكَ جُناحاً مِنْهُ	آیا یک بال ازآن بشما بدهم
لا بَلْ اَعْطِنِي فَخِذاً اِذا اَرَدْتَ	خیر اگر میل دارید ران بمن التفات کنید
اَنا آكُلُ كَبِداً	آیا جگر میخورید
اَنا خَلَّیْتُ جُوعی لِذلِكَ الدِّیكِ الحَبَشی	من اشتهایم را گذاشته ام برای این بوقلمون
یا سَیِّدی ذُقْ هذا الحَجَلَ فَاِنَّ لَهُ	آقا ازین کبک بچشید (بخورید) طعم
طَعْماً فاخِراً جِدّاً	خیلی خوبی دارد آن
هذا الخَسُّ طَرِیٌّ	این کاهو تازه (باطراوت) است
مَنْ یَبُلُّ هذهِ السَّلَطة	کی این سلاته را (درست) مخلوط میکند
اَعْطِنِي مِلْحاً وَزَیْتاً وَخَلّاً وَخَرْدَلاً	نمک و روغن زیتون و سرکه و خردل
اَنا اَبُلُّها	بمن بدهید من (مخلوط) درست میکنم
مَنْ یَاْخُذُ شَیْئاً مِنْ صَدْرِ هذا الدِّیكِ الحَبَشی	کی قدری از سینه این بوقلمون میگیرد میخواهد
اَعْطِ السِّتَّ قِطْعةً مِنَ الصَّدْرِ	یک قدری از سینه بخانم بده

عربی	فارسی
اطلب منکم السماح هذا طعامنا العادی	ازشما طلب عفو میکنم این غذای عادی ماست
هذا زمان لا یکون عندنا غریب	این زما نیست که غریبه پیش ما نیست منی
لا بأس به فانه طعام جید للصحة	ضرری ندارد این طعام خوبی است برای
ماذا تأکل	چه میخورید (میل دارید)
لا قابلیة لی	دیگر نمیتوانم بخورم (اشتها ندارم)

صاح	یصیح	نادی	نادیتُ	نادیتَ
صدا کرد	صدا میکند	آواز کرد	آواز کردیم	آواز کردی
نادینا	نادوا	ینادی	تنادی	أنادی
آواز کردیم	آواز کردند	آواز میکند	آواز میکنی	آواز میکنم
ننادی	ینادون	تنادون	نادِ	
آواز میکنیم	آواز میکنند	آوازمیکنند	آواز بکن	

عربی	فارسی
من ینادینا	کی صدا میکند ما را
نحن نادیناکم	ما شما را صدا کردیم
قم رح نادِ ابن عمک	برخیز برو پسر عمویت را صدا کن
لم (لیش) ما تقوم	چرا بر نمیخیزی
الحین اقوم (انادیه) اصیحه	حالا بر میخیزم صدایش میکنم
تعال نادِ (صیح) التلامیذ	بیا شاگردان را صدا کن
تعالوا اقرؤا درسکم	بیائید درستان را بخوانید
لم (لیش) ابطأتم فی المجیء	چرا دیر آمدید
ما نادینا (صاحنا) احد	کسی ما را صدا کرد

یا وَلَدِی لِمَا (صِحْتَهُمْ) نَادَیْتَهُمْ	ای پسر چرا ایشان را صدا نکردی
اَنَا نَادَیْتُهُمْ (صِحْتُهُمْ) لٰكِنْ مَا قَامُوا مِنْ (مَقَامِهِمْ) مَكَانِهِمْ	من صداشان کردم اما برنخواستند از جایشان
یا اَیُّهَا الْمُتَعَلِّمُونَ یُنَادُونَكُمْ (یَصِیحُونَكُمْ)	ای شاگردان صداتان میکنند
مَنْ یُنَادِینَا (یَصِیحُنَا)	کی صدا میکند ما را
مُعَلِّمُكُمْ یُنَادِیكُمْ	استادتان صداتان میکند

عائله	اهل خانه	نَجْل	پسر اولاد
جَعَلَ	قرار داد	یَجْعَلُ	قرار میدهد
فِنْدَه	سرشیر	اِشْتَهَی	میل کرد
یَشْتَهِی	میل میکند	اَشْتَهِی	میل دارم

صَباحَ الْخَیْرِ صَدِیقِی اِنِّی سَعِیدٌ بِلِقَائِكَ	صبحت بخیر ای دوست من سعادتمندم بملاقات تو
كَیْفَ حَالُكَ	چه طوراست حال تو
اَللهُ یَحْفَظُكَ اَنَا طَیِّبٌ جِدًّا وَاَنْتَ	خداوند حفظ کند ترا من خیلی خوبم حال
كَیْفَ حَالُكَ	شما چطوراست
كَیْفَ حَالُ الْعَائِلَه	چطوراست حال اهل خانه
بِخَیْرٍ یُسَلِّمُونَ عَلَیْكُمْ	خوب هستند بشما سلام میرسانند
وَمِنَّا عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَالرَّحْمَةُ وَالْاِكْرَامُ	از ماهم برایشان سلام و رحمت اکرام باد
هَلْ اَنْجَالُكُمْ بِخَیْرٍ	آیا اولاد اولاد شما خوب هستند
یُقَبِّلُونَ اَیْدِیَكُمْ	دستهای شمارا میبوسند
جَعَلَهُمُ اللهُ قُرَّةَ عَیْنٍ لَكُمْ بِاَنْفَاسِكُمْ اِنْشَاءَ اللهُ	خداوند ایشان را نور چشم شما قرار دهد برکت نفس شما انشاءالله

بَلِّغوا عنّي الاحترام لحضرة والدكم	احترامات مرا بخدمت والدتان رسانید
وهو يسأل خاطر الجناب العالى	ایشانهم احوال جناب عالی را میپرسند
صار وقت الشاى	وقت چای شده است
عندنا شاى فاخر ان تشربوا	ما چای اعلا داریم اگر میل نمائید
هو من شاى الأخضر ومن افخر ماذقتم	چائی سبز است و از بهترین چائیهاست
أتشتهي القشدة مع الشاى أو الحليب	آیا با چائی سرشیر میل دارید یا شیر چشیداید
اشتهي الشاى بلا قشدة ولا حليب	چائی بی سرشیر و بی شیر میل دارم
القشدة احسن اذا اردتم	سرشیر بهتر است اگر اراده بفرمائید
من حظي ان لاقيتكم	از سعادتم که ملاقات کردم
خفت ان لا يكون لي الحظ بلقياكم	ترسیدم اینکه سعادت یاری نکند بملاقات شما
زعلان قهر	قشلان خجل
نعسان خواب آلوده	غرقان غرق شده
تعبان خسته	عطشان تشنه
جوعان گرسنه	کسلان کسل
هل شايكم حلو	آیا چای شما شیرین است
نعم هو جيد جدا	بلی بسیار خوب است
ان لم يكن شايكم حلوا فهذا السكر خلوا فيه	اگر چای شما شیرین نیست این قند است بردارید بریزید در آن
اتشكر ولكن ما اشرب اكثر من فنجان	من ممنون شما هستم ولکن من بیشتر از یکفنجان نمیخورم
ان يكن مضرا لكم فلا الح عليكم	اگر ضرر دارد برای شما من اصرار و ابرام نمیکنم
يعرف لي حضرتكم جناب الأخ المحترم	در خدمت شما معرفی برادر محترم را مینمایم
اهلا وسهلا	خوش آمدید

نِعْمَ الرَّجُل	مرد خوبی است
مَرْحَبًا بِكُم	مرحبا بشما
الحظّ الوافر اسعدنی بهذه المعرفة	بخت خوب من یاری کرد مرا باین شناسائی
مسرورٌ من تشرفی فی حضرتکم	خوشحالم از آشنا شدن خودم در خدمت شما
هذا اعظم حظّنا	بزرگترین بهره ماست
من سوء الحظّ لم اعرفکم قبلا	از عدم سعادت پیش از این شما را نمی شناختم
استغفر الله من سوء حظّی	استغفر الله این از بدبختی من بوده
هل من خدمة لحضرتکم	آیا خدمتی (فرمایشی) دارید
ممنون حبّکم	ممنون محبت شما هستم
انّی مستعد لامرکم وخدمتکم	من برای خدمت امر شما حاضرم
عفواً سیّدی مُتشکّر الطافکم العالی	عفو بفرمائید آقای من متشکر الطاف عالی هستم
غمرتمونی من فضلکم	مرا غرق (بفضل) مراحم خود فرمودید
فضلکم سابق وانتم اهل الفضل	مرحمت شما سابق است و شما اهل مرحمت هستید
اسمحوا الی اعرض لجنابکم	مرحمت فرموده گوش بدهید بجناب عالی عرض کنم
تکرّموا علیّ بمساعدتکم	بمن کرامت فرموده همراهی (مساعده) بفرمائید
علی العین والرّاس	بسر و چشم
من فضلکم بیّنوا الی	از مرحمت خود برای من بیان بفرمائید
حبّا وکرامة	بدیده منت
ما فعلنا الّا الواجب	نکردیم مگر آنچه واجب بود
استغفر الله فضل ومنّة	استغفر الله مرحمت و منت است
احسنت واجملت	بارک الله و خوب کردید

عربی	فارسی
اِقْبَلوا مِنّی ذلِكَ الكِتابَ تَفَضُّلاً	ازروی مرحمت این کتاب را از من قبول کنید
اِرْتِياح	شادی نشاط
اِغْماض	چشم پوشیدن
طَرْف	گوشه چشم
مَرْكَبَه	کالسکه
بِكُلِّ طِيبَةٍ وَارْتِياحِ قَلْبٍ	با کمال رضای خاطر و شادی (قلب) دل
اَغْمِضوا عَنْ قُصوری	چشم از (تقصیر) کوتاهی من بپوشید
اَسْتَغْفِرُ اللهَ لا قُصورَ مِنْكُمْ	استغفرالله شما کوتاهی ندارید
صَدَّعْتُ الجَنابَ فَلا مُؤاخَذَة	مصدع جناب عالی شدم عفو بفرمائید (مواخذه نفرمائید)
صُداعُكُمْ راحَةٌ وَانْشِراحٌ	صداع شما راحت و انبساط است
اُحْلُموا عَلَیَّ (عَفْوًا یا سَیِّدی)	بنده را عفو بفرمائید
اُهَنِّی حَضْرَتَكُمْ بِالرُّتْبَة	حضرتعالی را باین منصب (رتبه) تبریک میگویم گوارا باد
وَلَكُمُ الهَناءُ وَعُقْبی لَكُمْ اِنْشاءَالله	و برای شما هم گوارا باد و عاقبت شما بخیر انشاءالله
لازِلْتُمْ مَظْهَرَ كُلِّ فَخْرٍ	همیشه (بفخرها) و درجات زیاد برسید
بِاَنْظارِكُمُ العالِيَه	بالطاف سرکار عالی
عَدَلوا مَعَكَ وَاَنْتَ اَهْلٌ لِذلِكَ	حقاً بود عدالت کرده اند با شما
لَوِانْتَهَى الأمْرُ بِخِلافِ ذلِكَ لَحَزِنْتُ اِلَى الغايَة	اگر غیر ازین میشد الی الابد (بنهایت) من محزون میشدم
بِالاِجازَة سَيِّدي (اَتَرَخَّصُ سَيِّدي)	باجازه سرکار مرخص میشوم
اَنْتَ مُسْرِعٌ جِدًّا	خیلی عجله دارید
عِنْدی شُغْلٌ لابُدَّ مِنْهُ	کار لازمی دارم
اَخافُ اَنْ اَصِلَ مُتَاَخِّرًا	میترسم دیر برسم
اِذا كانَ الأمْرُ كَذلِكَ فَلا اُعَطِّلُكَ	اگر این طور است معطل نمیکنم شمارا

اَنَا حَزِينٌ لِاَنَّ زِيارَتَكَ كانَ قَلِيلاً	من محزونم که ملاقات شما خیلی کم بود
بِاَسَفٍ اُفارِقُكُمْ الآن	با تأسف از شما مفارقت میکنم حالا
مَتى نَحْظُ بِرُؤْيَتِكَ	کی از دیدار شما محظوظ میشویم
فی اَقْرَبِ ما يَكُونُ (فی اوّلِ فُرْصَةٍ)	در اوّل ازمنه مکان
تَعالَ زُرْنا ثانِيَةً بِاَسْرَعِ ما يَكُون	با اولین وسیله بیائید همدیگر را دوباره ببینیم
لا غِنى عَنْكُمْ (المَحَلُّ مَحَلُّكُمْ)	ما از شما سیر نمیشویم خانه خودتان است
عامِرٌ بِاَهْلِهِ اِنْشاءَالله	خدا صاحبش را سلامت بدارد
نَسْتَوْدِعُكُمُ الله (اَوْدَعْناكُمْ)	خداحافظ (وداع میکنم با شما)
(خاطِرُكُمْ) بِاَمانِ الله	در پناه خدا
اَهْدِ تَحِيّاتى اِلى عائِلَتِكَ	سلام مرا باهل خانه تان برسانید
يا سَيِّدى قُلْ لِخادِمِكَ اَنْ يَذْهَبَ	آقا بنوکرتان بفرمائید برود یک کالسکه
وَيَاْتِيَنى بِمَرْكَبَةٍ	برای من بیاورد

(تعلیم الاوّل)

اَیْنَ اِبْرِیقُ صَدِیقِی — اِبْرِیقُ صَدِیقِكَ لَیْسَ عِنْدِی — هَلْ عِنْدَ خَادِمِكَ مِنْدِیلِی — لَیْسَ مِنْدِیلُكَ عِنْدَ خَادِمِی هَلْ مُوسُ اَخِیكَ عِنْدَ جِیرَانِی — لَیْسَ مُوسُ اَخِی عِنْدَ جِیرَانِكُمْ — اَلَیْسَ بَیْتُنَا اَحْسَنَ مِنْ بَیْتِكُمْ — لَیْسَ بَیْتُكُمْ اَحْسَنَ مِنْ بَیْتِنَا — هَلْ خُدَّامُكُمْ اَحْسَنُ مِنْ خُدَّامِ ابْنِ اَخِی — لَیْسَ خُدَّامُنَا اَحْسَنُ مِنْ خُدَّامِ اِبْنِ اَخِیكُمْ — اَلَیْسَ اُسْتَادُنَا اَحْسَنَ مِنْ اُسْتَادِكُمْ — لَیْسَ اُسْتَادُكُمْ اَحْسَنُ مِنْ اُسْتَادِنَا — هَلْ قَمِیصُكَ اَحْسَنُ مِنْ قَمِیصِی — نَعَمْ قَمِیصِی اَحْسَنُ مِنْ قَمِیصِكَ — اَلَیْسَ حِذَائِی اَحْسَنَ مِنْ حِذَاءِ ابْنِ خَالِكَ — لَیْسَ حِذَائُكَ اَحْسَنَ مِنْ حِذَاءِ ابْنِ خَالِی — اَیْنَ بُسْتَانُ ابْنِ عَمِّكَ — بُسْتَانُ ابْنِ عَمِّی عِنْدَ بُسْتَانِ جِیرَانِكُمْ — هَلْ بُسْتَانُ ابْنِ خَالِكَ عِنْدَ بَیْتِ اُسْتَادِی — نَعَمْ بُسْتَانُ ابْنِ خَالِی عِنْدَ بَیْتِ اُسْتَادِكُمْ — اَلَیْسَ جَوْرَابِی اَحْسَنَ مِنْ جَوْرَابِكَ — هَلْ جَوْرَابُكَ اَحْسَنُ مِنْ جَوْرَابِی — نَعَمْ جَوْرَابِی وَحِذَائِی اَحْسَنُ مِنْ جَوْرَابِكَ وَحِذَائِكَ

(تعلیم الثانی)

هَلْ عِنْدَكَ كِتَابٌ — نَعَمْ عِنْدِی كِتَابٌ كَبِیرٌ — هَلْ كِتَابُكَ اَكْبَرُ مِنْ كِتَابِی — نَعَمْ كِتَابِی اَكْبَرُ مِنْ كِتَابِكَ — اَلَیْسَ كِتَابُ اَخِی اَكْبَرَ مِنْ كِتَابِ ابْنِ عَمِّكَ — لَا كِتَابُ اَخِیكَ اَصْغَرُ مِنْ كِتَابِ ابْنِ عَمِّی — هَلْ اُسْتَادُكُمْ اَعْلَمُ مِنْ اُسْتَادِنَا — نَعَمْ اُسْتَادُنَا اَعْلَمُ مِنْ اُسْتَادِكُمْ — مَنْ قَالَ لَكَ هٰذَا — قَالَ لِی اَبِی اُسْتَادُكُمْ اَعْلَمُ مِنْ اُسْتَادِ ابْنِ عَمِّكُمْ — اَیْنَ كُنْتَ

انتَ وابنُ عمّاتَ – كنتُ أنا وابنُ عمّي عِندَ جيرانِكُم – مَن كانَ عِندَ جيرانِكُم
كانَ عِندَ جيرانِنا ابنُ خالِنا وابنُ عمِّنا – هل انتَ أكبرُ مِن ابنِ خالِكَ
نعم أنا أكبرُ مِن ابنِ خالي – أليسَ خادِمي أقوى مِن خادِمِكَ – لا خادِمُنا
أقوى مِن خادِمِكُم – أليسَ اصدِقائُنا احسَنَ مِن اصدِقائِكُم – لا ليسَ
اصدِقائُكُم احسَنَ مِن اصدِقائِنا – اينَ كُنتَ ومِن اينَ جِئتَ – كنتُ عِندَ
ابي في البُستانِ وجِئتُ مِن عِندِهِ – هل جيرانُكُم جاؤا عِندَ ابيكُم
نعم جيرانُنا جاؤا عِندَ ابي – ماذا قالوا لَهُ – أنا ما كنتُ عِندَهُم
أنا رُحتُ مِن عِندِهِم – اينَ مَكانُ خادِمِكَ مَكانُ خادِمي هُنا –
اينَ اما كِن جُدّ امِكُم – اما كِن جدّامِنا عِندَ بَيتِ جيرانِكُم –

(تعليم الثالث)

اينَ راحَ ابنُ عمِّكَ الصّغير – راحَ الى البُستانِ الكبيرِ عِندَ اصدِقائِهِ
مَن راحَ مَعَهُ الى البُستان – ابنُ خالِهِ الكبيرُ راحَ مَعَهُ – هل ابنُ
خالِكَ اكبرُ مِنكَ – لا هُوَ اصغرُ مِنّي واكبرُ مِن اخي الصّغير – مَن
قالَ لَكَ هذا قالَ لي هذا ابنُ عمّاتَ الكبير – هل ابنُ عمِّكَ
الأكبرُ اعلَمُ مِنكَ – نعم هُوَ اعلَمُ مِنّي واعلَمُ مِن اخي الكبير – اينَ الإبريقُ
الكبير – الإبريقُ الكبيرُ كانَ عِندَ خدّامِكُم – هل خدّامي قالوا لَكَ
هذا – نعم خدّامُكُم قالوا لي هذا – هل جيرانُكُم جاؤكُم مِنَ
البُستان – لا ما جاؤا مِنَ البُستان – أليسَ جيرانُكُم عِندَ اخيكُم
نعم جيرانُنا عِندَ اخينا – ماذا (قال) قالوا جيرانُكُم – أنا ما
كُنتُ عِندَهُم – هل خالُكَ قالَ لَكَ شيئًا – ما قالَ لي
خالي شيئًا – أليسَ خالُكَ أكبرَ مِن عمّاتَ – لا بل خالي اصغرُ مِن عمّي

هل خالك كان عدوّك — لا ما كان خالي عدوّي بل هو كان صديقي

(تعليم الرّابع)

ماذا يقول عمّك يا ابني — عمّي يقول من يكون عندكم — يا ولدي ما يكون عندي احد — أليس عندكم اخي واستادي وابن عمّي لا ما هم عندي ليس عندي احد — من يكون في الغرفة — يقولون عمّك في الغرفة انت متى تجيئ في بيتنا — اليوم انا اجيئ عندكم — هل تجيئ معك صديقك وابن عمّك وابن خالك — هم ما يجيئون معي — لِمَ ما يجيئون معك يا سيّدي هم ما قالوا لي شيئا — انت متى تجيئ عندنا — اليوم انا اجيئ عندكم — اي شيئ تريد منّي — انا ما اريد منك شيئا — ماذا اراد عمّك منّي — يا عمّي ما تريد من اخي انا ما اردت منه شيئا — ماذا يقول ابن عمّك — هو ما يقول شيئا يقرء درسه — اي كتاب يقرء يقرء كتاب الحكاية — اين كان كتابه — كتابه كان في الحجرة — هل تدري عند من كان موسه — كان موسه عند ابن عمّه — متى تقرء درسك يا ولد — اليوم اقرء درسي يا استادي — خدّام الملك اين راحوا خدّامي راحوا الى البستان الكبير — اي شغل كان عندهم في البستان ما كان عندهم شغل في البستان — ماذا يقولون في حقّ اخي يقولون هو يقرء درسه احسن منك

تعليم الخامس

يا استادنا اي شيئ نقرء — اقرؤا درسكم يا اولادي — قرأنا درسنا يا استادنا — هل انتم تدرون درسكم — نعم يا سيّدنا قرأنا درسنا ونحن ندري — يا سيّدنا ألسنا قرأنا درسنا

عِنْدَكُمْ — نَعَمْ يا اَوْلادِى فَاَنْتُمْ دَرْسُكُمْ عِنْدِى — اَيْنَ تُرِيدُ تَرُوحُ
يا وَلَدْ — اُرِيدُ اَرُوحُ بَيْتَ ابْنِ عَمِّكَ — هَلْ لَكَ شُغْلٌ عِنْدَهُ
نَعَمْ يا سَيِّدِى عِنْدِى شُغْلٌ — مَتى تَرُوحُ اِلَى السُّوقِ — اُرِيدُ
اَرُوحُ اليَوْمَ اِلَى السُّوقِ — اَنَا اَجِيئُ مَعَكَ السّاعَة اَنَا اُرِيدُ اَرُوحُ
الحِينَ اَنَا اَجِيئُ — هَلْ يَكُونُ مَعَكَ غَيْرُكَ — لا ما يَكُونُ مَعِى اَحَدٌ غَيْرُكَ
مِنْ اَيِّ طَرِيقٍ تَرُوحُ — نَرُوحُ مِنْ طَرِيقِ سِكَّةِ الحَدِيدِ — تَعالَ نَرُوحُ
الآنَ اَجِيئُ — فِى اَىِّ غُرْفَةٍ تَكُونُ — اَنَا اَكُونُ فِى هٰذَا الغُرْفَةِ عِنْدَ
اَخِيكَ — هَلْ عِنْدَكُمْ شُغْلٌ — لا ما عِنْدَنا شُغْلٌ ابْنُ عَمِّكَ ماذا
يُرِيدُ مِنْكَ — يُرِيدُ مِنِّى قَلَمِى وَدَواتِى — اَيْنَ يَكُونُ قَلَمُهُ وَدَواتُهُ —
دَواتُهُ وَقَلَمُهُ كانَ فِى الغُرْفَةِ عِنْدَ كِتابِنا —

(تعليم السّادس)

يا وَلَدْ تَعالَ جِيئْ بِالشّاى — اِصْبِرْ يا سَيِّدِى الآنَ اَجِيئُ بِهِ لَكَ
يا سَيِّدِى هَلْ تَشْرَبُ شاىَ اَوْ قَهْوَه — جِيئْ الشّاى مَعَ الحَلِيبْ
هَلْ تَاكُلُ الخُبْزَ — نَعَمْ جِيبِ الخُبْزَ مَعَ الجُبْنِ — هَلْ تُرِيدُ الرّائِبَ اَوِ الجُبْنَ
ما اُرِيدُ الرّائِبَ اُرِيدُ الجُبْنَ اَوِ (الحَلِيبَ) اللَّبَنَ — لَيْسَ عِنْدِى لَبَنٌ
السّاعَة يَجِيبُونَ بِهِ وَاَجِيئُ بِهِ لَكَ — ماذا تُرِيدُ تَاكُلُ يا سَيِّدِى — اُرِيدُ الخُبْزَ
مَعَ اللَّحْمِ اَوِ الرّائِبِ — ماذا يَاكُلُونَ اَصْدِقائُكُمْ — اَنَا ما اَدْرِى هُمْ
يَقُولُونَ لَكَ ماذا يَاكُلُونَ — يا وَلَدْ (لِمَ) لَيْشْ ضَرَبْتَ ابْنَ عَمِّكَ — لِاَنِّى
قُلْتُ لَهُ اِقْرَءْ دَرْسَكَ هُوَ لا يَقْرَءُ دَرْسَهُ — مَنْ ضَرَبَ غُلامِى — جِيرانُكُمْ
ضَرَبُوهُ — هَلْ حَسَبَهُ اَحَدٌ — ما كانَ اَحَدٌ عِنْدَهُ لِحِمايَةٍ — لَيْشْ خُدّامُنا
ما حَمَوهُ — خُدّامُكُمْ ما كانُوا عِنْدَهُ لِحِمايَةٍ اَقُولُ لَكَ مَنْ يَضْرِبُ غُلامِى اَنَا اَضْرِبُهُ

وَمَن يَنصُرُهُ اَنَا اَنصُرُهُ — اِن اَنتَ تَحمِي عَنِّي اَنَا اَحمِي عَنكَ — مَن يَنصُرُ ابنَ
عَمِّي اَنَا اَنصُرُهُ — لَيش مَا يَجِي عِندَنَا اِن تَجِي فِي بَيتِنَا اَجِي فِي بَيتِكُم — لَيش لَا
تَرُوحُ عِندَ ابنِ عَمِّكَ حَتَّى هُوَ يَجِي عِندَكَ اَمس كُنتُ عِندَ ابنِ عَمِّي —

(تعليم السابع)

مَتَى تُرِيدُ تَرُوحُ اِلَى السُّوقِ — اَنَا مُوش رَايِح اِلَى السُّوقِ — مَن رَايِح اِلَى
السُّوقِ — اَبُوكَ وَاُمُّكَ وَابنُ عَمِّكَ يَروحُونَ اِلَى السُّوقِ — مَاذَا يَشتَرُونَ
لِي بِالسُّوقِ — مَاذَا تُرِيدُ يَشتَرُونَ لَكَ — اُرِيدُ مِنهُمُ الكَفَّ ، وَالحِذَاءَ وَالمِرآةَ
يَا اَبِي اَنتَ مُوش رَايِح تَشتَرِي لِي المِندِيلَ وَالمِرآةَ — اَنَا رَايِح اَشتَرِي لَكَ
هٰذِهِ الاَشيَاءَ — يَا ابنِي تَعَالَ نَرُوحُ اِلَى الحَمَّامِ — مَتَى تُرِيدُ نَرُوحُ —
السَّاعَةَ نَرُوحُ — اَنتَ مُوش رَايِح اِلَى السُّوقِ تَشتَرِي لِي القُفَّازَينِ —
القُفَّازَانِ غَالٍ اَشتَرِي لَكَ الحِذَاءَ وَالجُورَابَ — خَالِي اشتَرَى لِاِبنِهِ السّنا
عِندَهُ فُلُوس كَثِير اَنَا اَشتَرِي شَيئًا رَخِيصًا — ضَيفُكَ مَاذَا اشتَرَى
فِي السُّوقِ — مَا اَدرِي يَقُولُونَ هُوَ اشتَرَى المَلَاعِقَ وَالمَرَايَا وَالحِذَاءَ
وَالكُفُوفَ — هَل عِندَكَ ضَيفٌ — نَعَم بَعضُ ضُيُوفٍ — ضُيُوفُكَ
مَن هُم ضُيُوفِي عَمِّي وَابنُهُ وَخَالِي وَابنُ اَخِيهِ — اَينَ اَنتَ — اَنَا فِي المَطبَخِ
مَا تُسَوِّي (تَعمَلُ) فِي المَطبَخِ — اُرِيدُ اُسَوِّي الطَّعَامَ لِلضُّيُوفِ —
اَيُّ الطَّعَامِ لَهُم لَازِم — مَا اَدرِي اَيُّ الطَّعَامِ لَهُم لَازِم يَكُونُ عِندَنَا
الخُبزُ وَاللَّحمُ المَطبُوخُ وَالرَّائِبُ وَالجُبنُ وَالحَلِيبُ وَغَيرُ ذٰلِكَ — هَل اَكَلتَ
شَيئًا — لَا مَا اَكَلتُ وَلَا لُقمَةً حَتَّى الآنَ

(تعليم الثامن)

مِنَ الَّذِي اَسمَعُ صَوتَهُ — هُوَ ابنُ عَمِّي الَّذِي جَنبَكَ تَسمَعُ صَوتَهُ — يَا سَيِّد

اما سمعت صوت اخي الذي يقرء درسه — سمعت صوت زين يقرء — انا سمعت صوت احد يشتم من هو — نحن سمعنا صوتا ولا ندري من كان — من يشتم احدا انا اضربه — يا استادي ابن عمي شتمني — يا حسن لم شتمت ابن عمك — ابن عمي يكذب انا ما شتمته هو قال لي يا خنزير — الآن اسئل من اخوانكم زين يا سيدي يسئل منهم — يا اولادي هل سمعتم شتم بني الاعمام — نحن ما سمعنا شتم احد لكن سمعنا كلامهم — من يكذب انا لا احبه ومن يصدق انا احبه كثيرا — اين ذهب ابن عمك — ذهب الى بيت ابن خاله — جيرانكم اين يذهبون — يذهبون الى الحديقة — الى حديقة من يذهبون — يذهبون الى حديقة احبابهم — من الذي يذهب عندهم — هو ابن خالهم — اين تذهب باخي — اذهب باخيك الى الحمام — متى تذهب بي الى السوق — اليوم اذهب بك الى السوق —

(تعليم التاسع)

الذي ذهب باخي الى البستان متى يرجع — ما ادري متى يرجع — هل يجيء باخي ام يجيء وحده — هو ما يرجع حتى يجيء باخيك — هل البستان بعيد من هنا — نعم ابعد من بستانكم — هل بستانكم اقرب ام بستان ابن عمكم — بستاننا الصغير ابعد من بستانكم الكبير — خدامنا متى يرجعون من الجنة — خدامكم ما راحوا الى الجنة — بل راحوا الى الجبانة لاي حديقة ذهبوا بجيراننا — ذهبوا بجيرانكم الى حديقة خالكم — كم من هنا الى حديقة خالنا — حديقة خالكم يكون اقرب من حديقة عمكم — اليوم من اتى عندك — اتى عندنا عمنا وخالنا وابن خالنا — من اين اتوا عندكم — كانوا في جنة جيراننا من هناك اتوا عندنا — متى يأتي عندنا —

بالعصر او بالباكر عندكم — ضيوفكم من اين اتون — بالباكر من السوق
هل اتيك كتاب من ضيوفكم الذين راحوا — لا ما اتى كتاب منهم لكن من
جيرانهم — من من اخذت المكتوب — اخذت المكتوب من البريد
هل ضافك احد — نعم ضافني احبابي — هل انت ضيفت احدا —
نعم كل الايام عندنا ضيف — اليوم من ضيفك — الذي يذهب امامك ضيفي
من ضرب ابن عمك — ما ضربه الا الذي هو محبك ان كان هو محبي
ما يضرب ابن عمك —

(تعليم العاشر)

من الذي يتكلم مع جيراننا — انا ما اعرفه يقولون هو استادهم —
انت ما تعرف استاد جيراننا — انا اعرفه لكن ما تكلمت معه — ليش
ما تكلمت معه لانه ما جاء عندي حتى اتكلم معه — اذا انت تريد اجيبه
عندك حتى تتكلم معه الساعة عندي شغل اريد اروح — يا جيراننا
هل تعرفون ضيوف عمنا — نعم نحن نعرف ضيوف عمكم — ضيوف
عمنا ليش ما يتكلمون مع جيراننا — اظن ضيوفنا ما يعرفون جيراننا حتى
يتكلموا معهم — ليش تظن كذلك يا رحيم — انا رايتهم يتكلم بعضهم بعضا
ماذا تظنون في حق جيراننا — لكن جيرانكم اصدقائكم — نعم ظننا في حق
جيراننا كذلك — لكن بعض الناس يقولون جيرانكم ما هم اصدقائكم — الحق
معك بعضهم صديقنا وبعضهم يقولون بلسانهم نحن صديقكم ولكن
ما هم صديقنا — هل نسيت شيئا — نعم نسيت بعض الاشياء — اي
الاشياء نسيت — نسيت كتابي وقلمي ودواتي — هل خدامكم نسوا اشياءهم
التي اشتروا — نعم نسوا بعضه — يا خدامي ليش نسيتم اشيائكم — يا سيدنا

ماكان فى بالنا نسينا بعض الاشياء وبقى فى بيت عمكم — لِمْ ما قلت
لابن عمك ما قلت لك لانى نسيت ما قلت لى ان اقول له — ما بقى
فى بالى ان اقول له — هل يبقى فى بالك ما اقول لك — ما ادرى
هل يبقى ببالى ام لا —

تعليم الحادى عشر

يا خدامنا لِمْ ما جئتم لنذهب بنا نتفرج — يا سادتنا انا كنا مشغولين
ما بقى فى بالنا — الساعة نذهب بكم نتفرج — اذهبوا بنا نتفرج فى
بستان عمنا — التنزه والتفرج فى بستان خالكم احسن من بستان عمكم
طيب نروح نتنزه فى بستان خالنا — ما ادرى هل نشط ضيوفنا
فى التفرج — نعم ضيوفكم قالوا نحن نشطنا جدا فى التفرج — نعم اليوم
كان الهواء كثيرا منشطا — هل رايتم احبائكم فى التنزه — نعم راينا
بعض احبابنا فى التفرج — هل احبائكم راوكم — لا نحن رايناهم لكن هم
ما راونا — هل رايت درسى الذى كتبت — نعم رايته كتبت زينا لكن نسيت
بعض الكلمات — يا سيدى كلما خطر ببالى كتبته — الى متى تبقى عندنا
انا ابقى عندكم الى العصر — هل ضيوفكم بقوا عندكم امس — نعم كانوا
عندنا من الصبح الى العصر — هل بقى من درسك شئ — لا ما بقى
من درسى شئ — لِمْ ما تبقى عندنا نأكل الغذا — اذا ضيوفكم يبقون
انا ابقى عندكم — هل تعرف ضيوفنا نعم انا شفتهم امس — لِمْ ما يبقى عمك
عندنا نشرب الشاى — هو شرب الشاى — متى تشوف عمى — انا
شفته امس — متى تشوفون احبابى — اليوم اشوفهم — اذا شفتهم سلم
منى عليهم اذا ابقى ببالى اسلم منكم عليهم

(تعليم الثانية عشر)

ما صار ابنك الكبير — ابني الكبير صار خادماً — عند من صار خادماً عند ابن عمك — خدامك ما صاروا — بعضهم راحوا من عندنا وبعضهم حتى الآن باقون عندنا — من يبقى عندك في الليل — خدامنا يبقون في الليالي عندنا — هل يبقون عندنا اليوم — ما يصير لنا ان نبقى عندكم اليوم — ماذا يتعلم ابنك الصغير — يتعلم العربي — هل تعلم لسان الفرانسوي — ما تعلم لسان الفرانسوي بل الانكريزي ماذا يتعلمون اخوانكم — يتعلمون علم الطب والوكالة — التسلعة تقدر ان تتكلم بلسان الانكريزي — لا ما اقدر لكني اقدر ان اتكلم بلسان الفرانسوي — من باعك هذا الكتاب — باعني هذا الكتاب احد احبابي — بكم باعك — باعني بثلث ريالات — بكم بعت فرسك — بعته بخمسين ريالاً — من اشترى منك — جيرانك اشتروا مني — هل بعته مع السرج ام بغير سرج — بعته مع سرجه هل تبيع بغلك — لا ابيعه لانه لي لازم — هل تبيعون حماركم — اذا انت تشتري نحن نبيعه — بكم تبيعونه — نبيعه بخمس وخمسين ريالاً كثير غالي اذا انتم تبيعونه بستة وثلثين ريالاً انا اشتري منكم — بالامس باعوا احسن من هذا الحمار بثمانية واربعين ريالاً — نحن لا نبيع حمارنا بهذه القيمة — هل يمكن لكم ان تبيعوه بتسعة وثلثين ريالاً — طيب بعناه بك بهذه القيمة شف خيره خذوا فلوسه

(تعليم الثالثة عشر)

هل يمكن لك ان تصبر شوياً حتى انا اجي معك — لا ما يمكن لي ان اصبر

لِأَنَّ عِنْدِي شُغْلٌ لَازِم — هَلْ يَقْدِرُ خَادِمُكُمْ أَنْ يَذْهَبَ بِنَا بَغْلِكُمْ — إِنْ تَصْبِرْ شُوِي هُوَ يَجِيءُ بِه لَكَ — الَّذِينَ خُدَّامُكُمْ يَقْدِرُونَ أَنْ يَذْهَبُوا بِنَا إِلَى حَدِّ بَقْرَعِمِنَا لِنَتَنَزَّه — إِذَا أَنْتُمْ تَصْبِرُونَ قَدْرَ سَاعَة يَذْهَبُونَ بِكُمْ إِلَى حَدِّ بَقْرَعِمِكُمْ لِتَتَنَزَّهُوا — نَحْنُ نَصْبِرُ لَكِنْ نَخَافُ أَنْ يَبْطَئُوا فِي الْمَجِي — اِصْبِرُوا شُوَيَّة يُمْكِنُ السَّاعَة يَجِيئُونَ — يَا تَلَامِيذِي لَا تَلْعَبُوا أَنْتُمْ لَا تَخَافُونَ مِنِّي — يَا سَيِّدَنَا نَحْنُ نَقْرَأُ دَرْسَنَا نَحْنُ لَا نَلْعَبُ — مَنْ يَمْنَعُكَ أَنْ تَكْتُبَ دَرْسَكَ — أَخِي مَا يُخَلِّينِي أَنْ أَكْتُبَ دَرْسِي — يَا أَحْمَدُ لِيشْ مَا تُخَلِّي مَحْمُودًا أَنْ يَكْتُبَ دَرْسَهُ — يَا أُسْتَاذِي مَا أَنَا مُوشْ مَانِع هُوَ مَا يُرِيدُ يَكْتُبُ دَرْسَهُ — جَاءَ وَقْتُ اللَّعِبِ رُوحُوا الْعَبُوا — يَا تَلَامِيذِي بَعْدَ اللَّعِبِ لَا تُبْطِئُوا ارْجِعُوا بِالْعَجَل — رُوحُوا إِلَى بَيْتِكُمْ — خَادِمُنَا لَيْسَ هُنَا نَحْنُ نَخَافُ أَنْ نَرُوحَ فِي بَيْتِنَا — لَا تَخَافُوا يَا أَوْلَادِي رُوحُوا إِلَى بَيْتِكُمْ — يَا أَوْلَادِي ارْجِعُوا بِالْعَجَلِ مِنْ بَيْتِكُمْ لَا تُبْطِئُوا — يَا حَسَنُ هَلْ تَقْدِرُ أَنْ تَرْجِعَ وَحْدَكَ إِلَى بَيْتِكَ — أَنَا أَخَافُ أَنْ أَرْجِعَ وَحْدِي إِلَى بَيْتِنَا الْآنَ أَقُولُ لِخَادِمِكَ أَنْ يَذْهَبَ بِكَ إِلَى بَيْتِكَ — طَيِّب أَنَا أَصْبِرُ شُوَيَّة حَتَّى يَرْجِعَ الْخَادِمُ وَيَذْهَبَ بِي إِلَى الْبَيْتِ — لَا تَخَافُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِ اللّٰه

(تعليم الرابعة عشر)

مَا صَارَ قَلَمَكَ — قَلَمِي صَارَ مَكْسُورًا — إِنِّي بِقَلَمِكَ وَالْمُوسِ أَبْرِءُ لَكَ قَلَمِي صَارَ ضَايِعًا مَنْ ضَيَّعَ قَلَمَكَ الَّذِي بَرَيْتُهُ لَكَ — أَخِي ضَيَّعَ قَلَمِي الَّذِي جَنَابُكُمْ بَرَيْتُمُ لِي — يَا وَلَدُ لِيشْ ضَيَّعْتَ قَلَمَ أَخِيكَ الَّذِي بَرَيْتُهُ لَهُ — يَا سَيِّدِي قَلَمُ أَخِي كَانَ مَكْسُورًا — مَنْ كَسَّرَ قَلَمَهُ أَوْ ضَيَّعَهُ أَضْرِبُهُ يَا تَلَامِيذِي لَا تُكَسِّرُوا قَلَبَ أَحَدٍ — يَا إِخْوَانُ لَا تُكَسِّرُوا قُلُوبَ إِخْوَانِكُمْ وَأَحْبَابِكُمْ

ماذا يمنعك ان تكتب درسك الذي قلت لك — اخي الصغير يمنعني ما يخليني ان اكتب درسي الذي قلت لي — ماذا تفتش — ما ادري اين ضاع كتابي افتشه — فتش عليه تجده — فتشته كثيرا الى الآن ما وجدته — متى ضيعت كتابك — ضيعته يوم الخميس وقت رجوعي من المكتب — هل ضيعت في الطريق او في البيت — في وقت ما خرجت من المكتب كان عندي بعد ما ادري اين ضاع — هل سألت اخوانك — سألتهم قالوا لي يوم الجمعة نحن رأيناه في الغرفة — هل فتشت عليه — نعم فتشت بنفسي في الغرفة ما وجدته — يا اولادي فتشوا كتاب اخيكم يا سيدنا كلنا فتشنا عليه ما وجدناه في غرفة اخينا — هل يوجد كتاب اللغة في دكانكم — الآن ليس في دكاننا يوم الاثنين يجيء عندنا ائتك به يوم الاثنين انا ما اقدر اجيء عندكم يوم الثلاثاء اجيء لا تجيء يوم يوم الثلاثا لان عندي شغل اجيء به لك يوم الاربعا — اذا تجيبه انت بنفسك اصير ممنونا منك —

(تعليم الخامسة عشر)

ليش تتكلمون بصوت عال تكلموا بصوت واطي — يا تلاميذي من يصرخ منكم في التكلم انا اضربه جدا — لا ترفعوا اصواتكم اقرؤا دروسكم بصوت خافض — اخفضوا اصواتكم عند القراءة — لا تصرخوا ولا ترفعوا اصواتكم عند ابيكم وعند المعلمين — لا تعلوا اصواتكم عند التكلم تكلموا بصوت واطي — ما اسمع ماذا تقرأ اعل صوتك حتى اسمع كلامك — ما ترفع راسك حتى اسمع كلامك ارفع صوتك ولا تصرخ — اليس بيتنا ارفع من بيت عمك — نعم لكن بيت عمي اعلى من بيتكم

اسْكُتْ حَتى اَنا اَقْرَءُ بِصَوْتٍ عالٍ — اِقْرَءْ بِصَوْتٍ عالٍ وَلٰكِنْ لا تَصْرُخْ
خِطابات مَعْ مَنْ — خِطابي مَعَ الّذِينَ يَقْرَؤُنَ بِصَوْتٍ واطي جِدًّا — لا
تَكَلّموا اسْكتوا اِنْ كانَ الكَلامُ مِنْ فِضّةٍ السُّكُوتُ مِنْ ذَهَبٍ — خاطَبَني
اُسْتادي وَقالَ لي اُكْتُبْ دَرْسَ يَوْمِ الخَميسِ وَاِئْتِني بِهِ يَوْمَ السَّبْتِ — هَلْ
كَتَبْتَ دَرْسَ يَوْمِ الأحَدِ — نَعَمْ كَتَبْتُ دَرْسَ يَوْمِ الأحَدِ وَيَوْمِ الاِثْنَيْنِ —
اسْكتوا اِسْمَعوا ما اَقولُ لَكُمْ — بِالرّاسِ وَالعَيْنِ سَكَتْنا وَسَمِعْنا — اُكْتُبُوا دَرْسَ
يَوْمِ الارْبِعاءِ وَدَرْسَ اَمْسِكُمْ — نَكْتُبُ دَرْسَ الأمْسِ وَالغَدِ وَدَرْسَ يَوْ
الخَميسِ — اِنْ تَكْتُبُوا دَرْسَ يَوْمِ خَميسِكُمْ يَكونُ اَحْسَنَ لَكُمْ — بِالرّاسِ وَالعَيْنِ
نَكْتُبُ دَرْسَ يَوْمِ خَميسِنا — اِرْفَعْ يَدَكَ حَتى اَشوفَ — رَفَعْتُ يَدي وَ
رِجْلي هَلْ رَأيْتَ — رَأيْتُ يَدَكَ وَرِجْلَكَ اِرْفَعْ رَاْسَكَ حَتى اَشوفَ
ماذا يَكونُ في عَيْنَيْكَ — لِيشْ ما تَخْرُجُ مِنَ الغُرْفَةِ اُريدُ اَخْرُجُ لٰكِنْ اَخي ما يُخَلّيني
حَتى اَخْرُجَ — ياسَيّدي اَنا موشْ مانِعْ هُوَ ما يُريدُ يَخْرُجُ — يا وَلَدْ ماذا تَسَوّي
في الحُجْرَةِ — ياسَيّدي اُفَتّشُ كِتابي الّذي ضاعَ مِنّي ضَيّعْتَ كِتابَكَ — ضَيّعْتُهُ
يَوْمَ السَّبْتِ — هَلْ وَجَدْتَهُ اَمْ لا — السّاعَةَ اَجِدُهُ — ياسَيّدي فَتّشْتُ
عَلَيْهِ حَتى وَجَدْتُهُ

(تَعْليمُ السّادِسَةَ عَشَرَ)

اَخوكَ كانَ عَطْشانًا هَلْ اَعْطَيْتَهُ كاسَ ماءٍ — الكاسُ كانَ مَكْسورًا لَمْ يَكُنْ
لي كاسٌ آخَرُ لأعْطِيَهُ الماءَ — اَما كانَ كاسٌ آخَرُ عِنْدَ اَخيكَ — كانَ
عِنْدَهُ وَلٰكِنْ ما اَعْطاني — شُفْ الكاسَ اَمامَكَ بِالعَجَلِ اَخَذَ الكاسَ
وَاَعْطِهِ الماءَ يَشْرَبُ — ياسَيّدي هَلْ نَصْعَدُ غُرْفَةَ الفَوْقاني اَوْ نَبْقى
في غُرْفَةِ التَّحْتاني — الفَوْقاني اَحْسَنُ نَصْعَدُ هُناكَ — لِيشْ اَخوكَ

لَمْ يَصْعَدْ مَعَكَ — هُوَ قَبْلُ كَانَ صَاعِداً — أَيْنَ هُوَ أَنَا لَمْ أَرَهُ — أَمَا
تَشُوفُهُ هُوَ خَلْفُكَ — بَاسْ بِدِي مَتَى صَعِدْتَ — أَنَا صَعِدْتُ قَبْلَ
صُعُودِكُمْ — كَيْفَ الْأَحْوَال — بِغَايَةِ الْإِنْشِرَاحِ — مَتَى نَنْزِلُ نُرِيدُ نَرْكَبُ
مَاذَا نَرْكَبُ — كَمَا أَنْتَ تُحِبُّ إِذَا أَرَدْتَ نَرْكَبُ الْفَرَسَ وَإِذَا أَنْتَ تُحِبُّ
الْبَغْلَ نَرْكَبُ الْبَغْلَ — اَلْفَرَسُ أَحْسَنُ نَنْزِلُ وَنَرْكَبُ الْفَرَسَ — أَنُوذ
بِفَرَسِي لَا أَرْكَبُ — لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ أَخُوكَ — يُمْكِنُ هُوَ مَا يُرِيدُ يَرْكَبُ — أَيْنَ فَرَسٌ
أُنْظُرْ (شُفْ) هُوَ حَاضِرٌ فِي بَمْبَئَ — أَنَا مَا أَرْكَبُ فَرَسَ الَّذِي فِي بَمْبَئ
بَلْ أَرْكَبُ الَّذِي فِي بَيَارِهِ — كَمَا تَشَاءُ (كَمَا تُرِيد) — هَلْ وَجَدْتُمْ فَرَسَكُمْ
الَّذِي صَارَ ضَايِعاً مِنْكُمْ — فَتَّشْنَا عَلَيْهِ جِدّاً لَكِنْ حَتَّى الْآنَ لَمْ نَجِدْهُ
هَلْ وَصَلَ عَمُّكَ إِلَى بَلَدِكُمْ — لَا أَعْلَمُ هَلْ وَصَلَ أَمْ لَا — بَعْدَ مَا يَخْرُجُ
الْإِنْسَانُ مِنْ هٰذَا الْبَلَدِ بِكَمْ يَوْمٍ يَصِلُ إِلَى بَلَدِكُمْ — إِذَا كَانَ رَاكِبَ الْفَرَسِ
(الْجَوَاد) بَعْدَ عَشَرَةِ أَيَّامٍ يَصِلُ إِلَى بَلَدِنَا — اَلْقَوَافِلُ بَعْدَ كَمْ مِنْ يَوْمٍ مِنَ الْخُرُوجِ
يَصِلُونَ إِلَى بَلَدِكُمْ — بَعْدَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ أَيَّامٍ يَصِلُونَ إِلَى بَلَدِنَا —

كَتَبَهُ أَقَلُّ الْمُعَلِّمِينَ عَبْدُ الْحُسَيْنِ بْنُ مُحَمَّدٍ تَقِيٍّ الشَّرِيفُ
الْأَصْفَهَانِي فِي دُوَازْدَهُمِ رَجَب
فِي سَنَةِ ١٣٢٣

بمنه و جوده

بتوسط جناب مستطاب شریعتمدار آقا سید عبد الوهاب معین العلماء اصفهانی سلمه الله

کتاب مستطاب مفتاح لسان العرب باکمال نفاست و پاکیزگی و کمال

صحت و جودت خط و حسن طبع که از هر جهت بهتر از طبع اول بود

در چاپ خانه مروی بمباشرت عالیجاه میرزا علی اصغر چاپچی

بطبع رسید

محل فروش

کتابخانه معینیه که واقع است در خیابان ناصریه و در این کتابخانه

از هر قسم کتب کلاسیکی از قبیل مدارج القرائه و قواعد الجلیه و کتاب

علی و غیره و غیره موجود است و بقیمت مناسب

بفروش میرسد





